

# هرگز فراموش نمی شوی

شرح دعای ندبه  
دکتر مهدی خدّامیان آرانی

مجموعه آثار ۶۷/



## فهرست

۹	فصل اول: برنامه‌هدایت
۱۹	فصل دوم: سیرتاریخ
۳۷	فصل سوم: آخرین پیامبر
۵۱	فصل چهارم: راه غدیر
۷۳	فصل پنجم: یازده خورشید
۸۹	فصل ششم: خورشید دوازدهم
۱۱۳	فصل هفتم: درد فراق
۱۳۸	متن دعای ندبه
۱۵۰	ضمیمه‌های تحقیقی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من کجا هستم؟ کجای تاریخ ایستاده‌ام؟ چه نگاهی به آینده دارم؟ انسان را چگونه می‌شناسم؟ به تاریخ چگونه می‌نگرم؟ از سرانجام بشر چه می‌دانم؟ این‌ها سؤال‌های من است، من باید با حقیقت بزرگی آشنا شوم. تاریخ، امتداد دو جریان تاریکی و روشنایی بوده است، من باید راه روشنایی را بیابم و از آن پیروی کنم، آینده بشر هم به روشنایی می‌رسد، این چیزی است که دعای «نُذْبَه» به من می‌آموزد.

دعای نذبه، سرگذشت انسان در گذر زمان را برای من روایت می‌کند، دعای نذبه، سوگ‌نامه ناسپاسی انسان در برابر بزرگ‌ترین نعمت خداست. خدا پیامبران و امامان را فرستاد تا انسان‌ها را به سوی رستگاری رهنمون شوند، اما جاهلان چه ظلم‌ها بر آنان روا داشتند تا آنجا که مهدی علیه السلام که آخرین حجّت خدا بود از دیده‌ها

پنهان شد.

اکنون من تاریخ را می‌نگرم و این دردنامه را می‌خوانم تا مبادا به غفلت گرفتار شوم و اسیر دنیا و جلوه‌های دل‌فریب آن شوم، دعای ندبه، یک درس‌نامه است: درس‌نامهٔ انتظار مهدی علیه السلام.

«ندبه» به معنای گریه و اشک و ناله است، کسی که فهمید از چه سعادت‌ی محروم شده است، هر لحظه برای آمدن امام خود دعا می‌کند، او اشک می‌ریزد و با مولای خویش نجوا می‌کند...

در این کتاب، این دعا را در هفتاد ایستگاه شرح داده‌ام، توجّه داشته باشید که متن دعای ندبه را همراه با همان هفتاد شماره، در آخر کتاب ذکر کرده‌ام، در پایان کتاب شش ضمیمهٔ تحقیقی آورده‌ام.

امیدوارم که آقایِ مهربانم این تلاش را از این ناچیز پذیرا باشد و آن را ذخیرهٔ فردای من قرار دهد.

مهدی خدامیان آرانی

فروردین ۱۳۹۴ هجری شمسی

## فصل اول: برنامه هدایت

### □ ایستگاه ۱

ای خدای خوب من!

نام تو را بر زبان جاری می‌کنم، دعا را با نام تو آغاز می‌کنم، تو آن خدایی هستی که بر بندگانت مهربان هستی و به آنان لطف فراوان داری، تو را ستایش می‌کنم و بر این باورم که خدایی جز تو نیست.

تو خدای مهربان و بخشنده هستی! تو در دنیا مهربانی خود را به همه انسان‌ها ارزانی می‌کنی، انسان‌های مؤمن و کافر، همه از نعمت‌های تو بهره‌مند می‌شوند و روزی تو را می‌خورند، اما در روز قیامت، مهربانی تو فقط برای مؤمنان خواهد بود. هر کس که خوبی‌هایی دارد، آن خوبی‌ها از خودش نیست، بلکه تو این خوبی‌ها را به او داده‌ای. تو مهربان و بخشنده هستی، گناهان مرا می‌بخشی، بارها مرا

بخشیده‌ای، مهربانی تو را هر لحظه احساس می‌کنم، من معصیتت را می‌کنم، اما تو روزی ام می‌دهی و هرگز ناامیدم نمی‌کنی. وقتی به تو پناه می‌آورم، مرا پناه می‌دهی، دلم را نمی‌شکنی، توبه‌ام را می‌پذیری... هر چه زیبایی به ذهنم می‌آید درباره‌ٔ تو می‌گویم، تو را ستایش می‌کنم که تو سرچشمهٔ همهٔ خوبی‌ها هستی.

\* \* \*

آمده‌ام و آمده‌ام تا دعا بخوانم، برای همین آداب دعا را مراعات می‌کنم، حمد و ستایش تو را به جا می‌آورم، اکنون باید بر آخرین پیامبر تو درود بفرستم، امید است که تو رحمت خویش را بر من نازل کنی.

بر محمد و آل محمد درود می‌فرستم، می‌دانم که تو این برگزیدگان را بسیار دوست می‌داری، وقتی من بر آنان درود و صلوات می‌فرستم به برکت آنان، وجود من از ناپاکی‌ها پاک می‌شود، زنگارها از قلب من زدوده می‌شود و آن وقت است که آمادگی بیشتری خواهم داشت تا با تو سخن بگویم و تو را بخوانم.<sup>۱</sup>

\* \* \*

## □ ایستگاه ۲

می‌خواهم تو را به خاطر بهترین نعمت‌های تو سپاس گویم، آن نعمت چیست؟  
نعمت هدایت.

تو انسان را آفریدی و او را گل سرسبد هستی قرار دادی، به فرشتگان فرمان دادی تا بر او سجده کنند، شیطان از این فرمان تو سرپیچی کرد و قسم یاد کرد که انسان را گمراه کند.

این ماجرا در آغاز خلقت انسان بود. انسان، جلوه‌ای از کمال بی‌انتهای تو بود، تو

وقتی او را خلق کردی بر خود آفرین گفתי، شیطان هم حسادت ورزید و راه سیاهی را برگزید و نافرمانی کرد.

تو گروهی از انسان‌ها را به عنوان دوستان خود برگزیدی و به آنان مقام «نبوت» و «امامت» دادی تا راهنمای دیگران باشند.

تو هرگز انسان را بدون راهنما رها نکردی، این چیزی است که تاریخ به آن گواهی می‌دهد، این یک جریان همیشگی بوده است. همواره پیامبران و امامان، مسیر رستگاری را برای انسان‌ها آشکار کرده‌اند. این قانون توست: همیشه و همواره، راه حق برای کسی که بخواهد آن را بی‌ماید، روشن و واضح بوده است.

\* \* \*

بار دیگر تو را حمد و ستایش می‌کنم، در آغاز سخن تو را به خاطر همه نعمت‌هایت ستایش نمودم، اکنون تو را به خاطر این برنامه‌ای که برای هدایت انسان قرار داده‌ای، ستایش می‌کنم:

«برنامه فرستادن پیامبران و جانشینان آنان».

تو همواره عده‌ای از انسان‌ها را به عنوان دوست خود برگزیدی و آنان را برای خودت خالص گرداندی، تو می‌خواستی آنان دین و آیین یکتاپرستی را برای دیگران بازگو کنند، برای همین آنان را از هر عیب و نقصی پاک گرداندی. تو این‌گونه به آنان لطف نمودی، پس آنان بندگان مخلص تو شدند و این لیاقت را پیدا کردند که مردم را راهنمایی کنند.

پیامبران برای هدایتگری به پا خاستند و یکی بعد از دیگری این مأموریت را انجام دادند، آنان در این راه سختی‌های زیادی را تحمل کردند، جاهلان با آنان

دشمنی‌ها نمودند، به آنان سنگ زدند و دیوانه خطابشان کردند و عده‌ای از آنان به شهادت رسیدند و خونشان بر روی زمین ریخته شد...

آنان در این سختی‌ها صبر و شکیبایی نمودند. تو پاداش صبر آنان را در این دنیا قرار ندادی، تو بهشت را که نعمتی ابدی و بادوام است برای آنان آماده نمودی و از آنان عهد گرفتی که در این دنیا، زهد پیشه کنند و به جلوه‌های دل‌فریب دنیا دل نبندند. آنان نیز به این عهد تو وفادار ماندند و راه زهد را در پیش گرفتند.

\* \* \*

من دوست دارم بدانم که تو در کجا از آنان چنین عهدی گرفتی؟ گویا این عهد و پیمان، در «عالم دَر» بوده است. در اینجا من آیه ۱۷۲ سوره اعراف را می‌خوانم:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...﴾

در این آیه از روز مهمی سخن می‌گویی، روزی که تو از کمرِ آدم علیه السلام، همه فرزندان او را برانگیختی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و چنین گفتی: «آیا من پروردگار شما نیستم؟».

آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی».

به راستی آن روز چه روزی بود؟

روز میثاقِ بزرگ!

عالم دَر!

وقتی حضرت آدم علیه السلام را آفریدی، فرزندان او به صورت ذره‌های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی. آنان تو را شناختند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود. «دَر» به معنای «ذرات ریز» می‌باشد، برای همین به آن مرحله از خلقت بشر، «عالم دَر»



می‌گویند.<sup>۲</sup>

تو در عالم دَرّ از دوستانت پیمان گرفتی تا وقتی به این دنیا آمدند زهد پیشه کنند و شیفته دنیا و جلوه‌های آن نشوند.

\* \* \*

تو هیچ‌کدام از دوستان خودت را به اندازه محمد و آل محمد دوست نداری، تو مقامی بس بزرگ به آنان داده‌ای و آنان را بر همه پیامبران برتری داده‌ای. شنیده‌ام وقتی اراده کردی که جهان هستی را بیافرینی، ابتدا نور آنان را آفریدی. نور آنان، اولین آفریده توست. آن روزی که تو نور آنان را آفریدی، هنوز هیچ آفریده‌ای، حتی زمین و آسمان‌ها به وجود نیامده بود، آنان بودند و حمد و ستایش تو را می‌گفتند.

چهارده هزار سال بعد از آن، تو عرش خود را آفریدی، آن وقت، نور آنان را در عرش خود قرار دادی.<sup>۳</sup>

سخن من درباره خلقت نور آنان می‌باشد، هزاران سال بعد، تو زمین را آفریدی و بعد از سال‌های سال، جسم آنان را خلق کردی.

تو قبل از آنکه جسم آنان را در این دنیا بیافرینی از آنان عهد گرفتی که وقتی به این دنیا بیایند زهد پیشه کنند. وقتی آنان در مقام نورانیت بودند این سخن تو را پذیرفتند و تو می‌دانستی که آنان به این عهد، وفا می‌کنند و این‌گونه بود که آنان را بر همه برتری دادی و مقامشان را بالا بردی.

\* \* \*

پیامبر اسلام هم از مال دنیا چیزی برای خود نیاندوخت و بارها گرسنگی

می‌کشید و در سختی‌ها شکیبایی می‌کرد.

علی علیه السلام که جانشین او بود، زندگی زاهدانه‌ای داشت. علی علیه السلام می‌خواست به آن عهده‌ی که با تو بسته است وفا کند. تاریخ هرگز ماجرای شبی که او مهمانِ دخترش شده بود را فراموش نمی‌کند:

شبِ نوزدهم ماه رمضان سال چهل هجری بود، علی علیه السلام نماز را در مسجد کوفه خواند و سپس به خانه‌ی دخترش رفت تا در آنجا افطار کند.<sup>۴</sup>

دختر همراه با پدرش، کنار سفره افطار نشست. علی علیه السلام نگاهی به سفره کرد و گفت: «دخترم! تا به حال کی دیده‌ای که من بر سر سفره‌ای بنشینم که در آن دو نوع خورشت باشد؟ من افطار نمی‌کنم تا تو یکی از این خورشت‌ها را برداری!».<sup>۵</sup> مگر در سفره‌ای که علی علیه السلام کنار آن نشسته بود، چه بود؟

یک قرص نان، یک ظرف شیر و مقداری نمک.

منظور علی علیه السلام از دو نوع خورشت چه بود؟ علی علیه السلام شیر و نمک را دو خورشت می‌دانست. دختر یا باید شیر را برمی‌داشت یا نمک را. او به خوبی می‌داند که نمک را نمی‌تواند بردارد، او شیر را از سر سفره برداشت و آن‌گاه علی علیه السلام افطار کرد. علی علیه السلام حاکم عراق و حجاز و یمن و مصر و ایران بود، هزاران سگّه طلا به خزانه‌ی حکومت او می‌آمد، ولی او این‌گونه زندگی کرد و بر سر سفره‌ای که هم شیر و هم نمک بود نشست و غذایی به غیر از نان جو نخورد.

اکنون که من در انتظار ظهور مهدی علیه السلام هستم، باید بدانم که زندگی مهدی علیه السلام هم این‌گونه خواهد بود، او نیز با خدا عهد بسته است که زهد پیشه کند، وقتی او به حکومت برسد و عدالت را در جای جای جهان برپا کند، نان جو می‌خورد و ...<sup>۶</sup>

\* \* \*

تو از دوستانت عهد گرفتی که زهد پیشه کنند، آنان الگوی من هستند، از من خواسته‌ای که از آنان پیروی کنم، زندگی آنان به من هشدار می‌دهد که از عشق به دنیا پرهیز کنم، دلبستگی به دنیا، بزرگ‌ترین دشمن سعادت من است. اکنون به حال خود نظر می‌کنم، آیا من پیرو دوستان تو هستم؟ راه من کدام است؟ وقتی دل من از عشق به دنیا پر شده است و تلاش می‌کنم تا ثروت بیشتری برای خود جمع کنم، فریب شیطان را خورده‌ام و راه او را رفته‌ام. بهره‌گیری از نعمت‌های حلال دنیا، بد نیست، اما دل بستن به آن بد است، زهد این است که وقتی من ثروتی را از دست می‌دهم غمناک نشوم و وقتی ثروتی را به دست می‌آورم به آن دلبسته نشوم.<sup>۷</sup>

من کی بیدار خواهم شد؟ وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می‌فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و فقط زندگی آخرت است که زندگی واقعی است، زندگی آخرت، هرگز تمام‌شدنی نیست و ابدی است.

\* \* \*

دوستان تو می‌دانستند که قدر و ارزش انسان چقدر است. درجه وجودی من از تمام جمادات بالاتر است، چرا من خودم را به مشتی طلا یا سنگ و آجر و... می‌فروشم؟

وقتی من بفهمم تو چه عظمتی در وجودم قرار داده‌ای، دیگر دلبسته این دنیا نمی‌شوم و از عشق به دنیا، آزاد می‌گردم، آن وقت دیگر، حسرت ثروت بیشتر

نخواهم داشت، زهد واقعی را تجربه خواهم کرد.

خدایا! روح تشنه‌ی مرا از این قطره‌های کوچک آزاد کن! کاری کن که من بفهمم: تو دلی به من داده‌ای که همه‌ی دریاها در آن، قطره‌ای بیش نیستند! از تو می‌خواهم به من بفهمانی که ارزش دل من از همه‌ی جهان هستی بالاتر است. اگر من این‌گونه شوم، دیگر برای دنیا شادمان نمی‌شوم و وقتی آن را از دست بدهم، رنج نمی‌برم، من از عشق به قطره‌ها آزاد می‌شوم زیرا هزاران دریا را در آغوش دارم، آنگاه دیگر برای چه غم و اندوه داشته باشم؟ از این‌که دنیا را از من گرفته‌اند، غصه نمی‌خورم و اندوهناک نمی‌شوم، چرا که من به ارزش خود پی برده‌ام، من به آرامش رسیده‌ام.

\* \* \*

### □ ایستگاه ۳

تو می‌دانستی دوستانت به عهد تو وفا می‌کنند و در دنیا زهد پیشه می‌کنند، برای همین تو آنان را مقرب درگاه خود قرار دادی و نام و یاد آنان را بلندمرتبه گرداندی. تو آنان را بر دیگران برتری دادی و مقامشان را بالا بردی. نام آنان را در کتاب‌های آسمانی خویش ذکر کردی، برای مثال در تورات و انجیل از محمد و آل محمد علیهم‌السلام یاد نمودی و همه را با مقام والای آنان آشنا ساختی.

در میان دوستان تو، گروهی به مقام پیامبری رسیدند و گروهی هم جانشینان پیامبران بودند، تو فرشتگان را نزد پیامبران فرستادی تا سخن تو را به آنان نازل کنند، تو علم و دانش خود را به آنان عطا نمودی. تو آنان را راه نزدیک شدن بندگانت به خودت قرار دادی و آنان را وسیله‌ی کسب رضایت خودت معرفی نمودی.

تو کمال انسان‌ها را در رسیدن به رضای خودت قرار دادی و از انسان‌ها خواستی تا برای رسیدن به رضای تو، آن راهی را که تو قرار دادی بپیمایند.

در آیه ۳۵ سوره مائده چنین می‌خوانم:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... ﴾

در این آیه از من می‌خواهی تا تقوا پیشه کنم و وسیله‌ای برای نزدیک شدن به تو بیاورم. می‌دانم که نماز، روزه، زکات و کمک به نیازمندان و... مرا به تو نزدیک می‌کند، اما بهترین وسیله برای نزدیک شدن به تو چیست؟

تو پیامبران و امامان را بهترین وسیله برای کسب رضایت خودت قرار دادی. در هر زمان یکی از آنان را نماینده خودت در روی زمین قرار دادی.

\* \* \*

روزی از روزها، موسی علیه السلام از مکانی عبور می‌کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می‌کرد، موسی علیه السلام از کنار او عبور کرد و بعد از مدتی، بار دیگر، موسی علیه السلام از آنجا عبور کرد، او دید که آن مرد هنوز دعا می‌کند و دست‌هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است.

در این هنگام تو با موسی علیه السلام چنین سخن گفتی: «ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی‌کنم، اگر او می‌خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده‌ام تا بندگان من از راهی که گفته‌ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه ایمان به سوی من بیاید، نه این‌که راه دیگری را بپیماید و از راه ایمان روی برگرداند».<sup>۸</sup>

این ماجرا نشان می‌دهد که تو دوست داری تا بندگان از راهی که تو مشخص کرده‌ای به سوی تو بیایند. امروز هم مهدی علیه السلام حجت و نماینده توست. من با قبول ولایت او می‌توانم به تو نزدیک و نزدیک‌تر شوم، مهدی علیه السلام پیشوای من است، اگر به سوی او بروم، به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم.<sup>۹</sup>

هر کس می‌خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی علیه السلام رو کند، فقط از راه او می‌توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.<sup>۱۰</sup> آری، تو هرگز انسان‌ها را تنها نگذاشته‌ای. همواره برای آنان رهنمایی قرار دادی تا راه رسیدن به تو روشن و آشکار باشد. این برنامه تو برای هدایت انسان بود و من تو را برای اجرای این برنامه، ستایش می‌کنم.

## فصل دوم: سیر تاریخ

### □ ایستگاه ۴

این برنامه تو برای هدایت انسان‌ها بود. اکنون وقت آن است که از پنج پیامبر تو یاد کنم:

ابتدا سخن از آدم علیه السلام به میان می‌آید: «تو آدم علیه السلام را در بهشت جای دادی، سپس او را از بهشت بیرون نمودی».

وقتی که آدم علیه السلام را آفریدی به فرشتگان فرمان دادی که بر او سجده کنند، همه فرمان تو را پذیرفتند، اما شیطان نافرمانی کرد و بر آدم علیه السلام سجده نکرد. شیطان از فرشتگان نبود، او از گروه جنّ بود، وقتی که جنّ‌ها در زمین نابود شدند، تو شیطان را به آسمان‌ها و میان فرشتگان بردی. شیطان سال‌های سال، عبادت تو را می‌کرد، اما در این امتحان بزرگ مردود شد.

بعد از آن تو به آدم علیه السلام چنین گفتی: «ای آدم! همراه با همسرت، حوّا در بهشت

ساکن شوید و از نعمت‌های زیبای آن استفاده کنید ولی هرگز نزدیک درخت ممنوعه نشوید».

آدم علیه السلام وارد بهشت شد و شیطان در پی وسوسه او بود.

\* \* \*

آن بهشت کجا بود؟

آن بهشتی که آدم علیه السلام در آنجا بود، بهشت جاودان نبود، زیرا اگر کسی وارد آن بهشت شود، هرگز از آنجا خارج نمی‌شود. بهشت واقعی، منزلگاه بندگان خوب توست.

معلوم می‌شود آن بهشتی که آدم علیه السلام در آن منزل کرده بود، بهشت دنیایی بوده است. در زبان عربی، به «بهشت»، «جنت» می‌گویند. جنت، باغی است که درختان بلندی دارد، به بهشت جاودان هم جنت می‌گویند زیرا در آنجا درختان سر به فلک کشیده‌اند.

آدم و حوا در آن باغ زیبا منزل کردند، آن‌ها زندگی خویش را آغاز نمودند، اما شیطان بی‌کار ننشست، او تصمیم گرفت تا آنان را وسوسه کند تا از میوه آن درخت ممنوعه بخورند، پس نزد آنان آمد و گفت: «اگر شما از میوه آن درخت بخورید، یا فرشته خواهید شد یا زندگی جاوید خواهید داشت. به خدا قسم، من خیر و صلاح شما را می‌خواهم».

آدم و حوا هرگز فکر نمی‌کردند کسی به نام تو، سوگند دروغ یاد کند، آنان لحظه‌ای غافل شدند و از میوه آن درخت خوردند و تو آنان را از بهشت بیرون کردی.<sup>۱۱</sup>

\* \* \*



آیا آدم با خوردن میوه درخت ممنوعه، گناهی انجام داد؟ مگر پیامبران معصوم نیستند؟ چگونه می‌شود که او پیامبر باشد و گناه انجام دهد؟

این همان سؤالی است که مأمون (خلیفه عباسی) از امام رضا علیه السلام پرسید و امام در پاسخ گفت: «وقتی آدم در بهشت بود، هنوز پیامبر نشده بود و خوردن میوه درخت ممنوعه، گناهی بزرگ نبود که موجب عذاب دوزخ بشود، بعد از آن که، آدم از بهشت رانده شد، خدا او را برگزید و پیامبر خود قرار داد و او در آن لحظه، از نعمت عصمت برخوردار شد و آدم دیگر گناهی (کوچک یا بزرگ) نکرد». <sup>۱۲</sup>

در اینجا مثالی را می‌نویسم: وقتی پزشک به بیمار خود می‌گوید: «تو نباید گوشت قرمز بخوری»، اگر این بیمار، گوشت قرمز خورد، آیا گناه بزرگی انجام داده است؟ نه، او فقط به خودش ضرر زده است.

تو به آدم فرمان دادی: «ای آدم! من تو را در این بهشت دنیایی جای داده‌ام، اگر می‌خواهی اینجا بمانی، نباید از آن میوه بخوری!»، وقتی آدم از آن میوه خورد، از بهشت رانده شد، این نتیجه کار آدم علیه السلام بود.

\* \* \*

وقتی آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، بسیار ناراحت بود که چرا فریب شیطان را خورده است، غصه بر قلب آدم علیه السلام هجوم آورد، دلش گرفت، اشک از چشمانش جاری شد و تو جبرئیل را به زمین فرستادی تا با او چنین سخن بگوید:

— ای آدم! آیا می‌دانی وقتی خدا می‌خواست تو را خلق کند به ما چه گفت؟

— من نمی‌دانم.

— خدا به ما فرشتگان گفت: «می‌خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار دهم».

— منظورت از این سخن چیست؟

— خدا به ما نگفت: «می‌خواهم خلیفه خود را در بهشت قرار بدهم»، خدا به ما گفت: «می‌خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار بدهم»، یعنی از اول هم قرار بود تو در این دنیای خاکی زندگی کنی و در اینجا خلیفه خدا باشی!

آدم علیه السلام لحظاتی فکر کرد و فهمید اگر او در آن بهشت می‌ماند خلیفه تو نبود، او باید اینجا باشد تا بتواند خلیفه تو باشد. او آرام شد و راز خلقت خود را فهمید.

آری، تو می‌خواستی انسان در همین دنیای خاکی زندگی کند، دنیایی که همه محدودیت‌ها و تضادها را دارد، انسان در جستجوی روزی خود باشد، زحمت بکشد، جایی که آدم در آن بود، همه چیز برای او آماده بود، زندگی آنجا، زندگی بهشت‌گونه بود، در آنجا انسان نمی‌توانست کمال خود را بیابد.<sup>۱۳</sup>

انسان که خوی حیوانی دارد، باید در این دنیا زندگی کند، رشد کند، خوی حیوانی خود را کنترل کند تا از فرشته بالاتر رود.

انسان واقعی در این دنیا معنا پیدا می‌کند، اگر انسان در بهشت بود، هرگز لیاقت‌ها و شایستگی‌های او نمایان نمی‌شد. تو از اول اراده کرده بودی که انسان در این دنیا باشی.

آری، با رانده شدن آدم از بهشت، انسان متولد شد، انسان بودنش کامل شد و این راز بزرگ خلقت انسان است که بسیاری از آن غافل مانده‌اند.

زیبایی‌های انسان در سختی‌های این دنیا جلوه‌گر می‌شود، انسانی که همه سختی‌ها را به جان می‌خرد تا نام و یاد تو زنده بماند، این زیباترین تصویر آفرینش است که تو دوست داشتی آن را به نمایش بگذاری.

تو انسان را آزاد و مختار آفریدی، راه حق و راه باطل را به او نشان می‌دهی، تو هیچ انسانی را مجبور به پذیرش حق نمی‌کنی، تو فقط زمینه هدایت را فراهم

می‌کنی، این خود انسان است که باید راه خودش را انتخاب کند. این دنیا هم محلّ نمایش حقیقتِ انسان‌هاست، عدّه‌ای راه شیطان را برمی‌گزینند و به ظلم و ستم می‌پردازند، عدّه‌ای هم راه هدایت را انتخاب می‌کنند.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵

نوح علیه السلام دومین پیامبری است که از او یاد می‌شود: «تو نوح علیه السلام را بر کشتی خود سوار کردی، با او و یارانش مهربانی نمودی و آنان را از هلاکت نجات دادی». آری، تو نوح علیه السلام را برای هدایت کسانی فرستادی که به بت‌پرستی روی آورده بودند. نوح علیه السلام سال‌های سال، آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا از بت‌پرستی دست بردارند. در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند. وقتی نوح علیه السلام از هدایت آنان ناامید شد، آنان را نفرین کرد. اینجا بود که به او دستور دادی که کشتی بسازد و تو او را در چگونه ساختن آن یاری کردی، کشتی نوح علیه السلام باید در مقابل طوفان سهمگینی که قرار بود فرا رسد، مقاوم باشد، پس جبرئیل را فرستادی تا به او در این امر یاری رساند.<sup>۱۴</sup>

مدّت زیادی گذشت، کار ساختن کشتی به پایان رسید. نوح علیه السلام در انتظار فرا رسیدن وعدهٔ تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه‌ات، آب جوشید بدان که وعدهٔ من فرا رسیده است. (خانهٔ نوح علیه السلام در محلّ مسجد کوفه است و جای آن تنور امروزه در وسط مسجد کوفه کاملاً مشخص است و در آنجا حوض آبی ساخته‌اند).

زن نوح علیه السلام از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، روزی، زن نوح علیه السلام برای پختن نان سراغ تنور رفت، دید که از تنور آب می‌جوشد، او تعجب کرد و ماجرا را به

نوح علیه السلام خبر داد، نوح علیه السلام فهمید که وعده عذاب فرا رسیده است، او به یارانش خبر داد تا سوار بر کشتی شوند.<sup>۱۵</sup>

\* \* \*

هنوز هیچ خبری نشده بود، همه چیز عادی بود، مردم به کارهای آنان می‌خندیدند و می‌گفتند: این‌ها امروز دیگر واقعاً دیوانه شده‌اند! یاران نوح علیه السلام نزدیک به هشتاد نفر بودند، همه سوار کشتی شدند. به فرمان تو، باران سیل آسا از آسمان بارید، رود فرات طغیان کرد، آب روی زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت، این همان طوفانی بود که تو وعده آن را داده بودی. کشتی نوح علیه السلام مانند کوهی محکم و استوار، در میان موج‌ها شروع به حرکت کرد. نوح علیه السلام از بالای کشتی نگاه کرد، پسرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا می‌رود، گاهی می‌افتد و گاهی بلند می‌شود. کنعان به ظاهر ایمان آورده بود، اما ایمان او واقعی نبود، قلب او از نور ایمان خالی بود.

نوح علیه السلام پسرش را با دنیایی از عاطفه و احساس صدا کرد و به او گفت:

— پسر! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش!

— من به بالای کوه پناه می‌برم، این کوه می‌تواند مرا از غرق شدن نجات دهد.

— امروز روز عذاب این کافران است، جز لطف خدا، هیچ چیز نمی‌تواند تو را از این عذاب برهاند.

پسر نوح خیال می‌کرد که آن کوه می‌تواند او را نجات دهد، او از روی لجاجت سخن پدر را نپذیرفت، همین‌طور که او از کوه بالا می‌رفت، موجی آمد و نوح علیه السلام دیگر او را ندید، او در آب غرق شد.

طوفان سهمگین همه زمین را فرا گرفت، آب همه قلّه‌های بلند را هم فرا گرفت.

نوح علیه السلام زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان، کشتی را به هر سو می‌برد، هفت روز گذشت، دیگر وقت آن بود که نوح علیه السلام و یارانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کنند.

به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند، آب‌ها در زمین فرو رفت و کشتی بر زمین نشست و آن بندگان خوب تو، زندگی را در روی زمین آغاز کردند.<sup>۱۶</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۶

سومین پیامبری که به ماجرای او اشاره می‌شود، ابراهیم علیه السلام است. او الگوی یکتاپرستی است، تو از او امتحانات فراوانی گرفتی و او در همه آنها موفق و سربلند بیرون آمد.

او در مقابل بُت‌پرستی قیام کرد، به بتکده شهر بابل رفت و همه بُت‌ها را نابود کرد و حاضر شد در آتش انداخته شود، اما دست از یکتاپرستی برنداشت، تو از او خواستی تا زن و فرزندش را در سرزمین خشک و بی‌آب مکه ساکن کند و او نیز چنین کرد.

از او خواستی تا فرزندش اسماعیل را قربانی کند و او فرزندش را به قربانگاه برد و آماده شد تا او را برای تو فدا کند، وقتی دیدی که او در انجام دستور تو، هیچ کوتاهی نمی‌کند، گوسفندی برایش فرستادی تا آن گوسفند را به جای فرزندش قربانی کند.

وقتی ابراهیم علیه السلام از همه آن امتحانات، سربلند بیرون آمد، تو مقام امامت را به او عنایت کردی، مقام امامت، بالاتر از مقام پیامبری است، مقام امامت، آخرین سیر

تکاملی ابراهیم علیه السلام بود.<sup>۱۷</sup>

\* \* \*

روزی از روزها با ابراهیم علیه السلام این‌گونه سخن گفتی: ای ابراهیم! من تو را به عنوان دوست خود انتخاب کردم، زیرا در تو چهار چیز دیدم:  
اول: تو خیلی مهمان‌نواز بودی و مهمان خود را گرمی می‌داشتی.  
دوم: من به تو دستور دادم که فرزندت، اسماعیل را در راه من قربانی کنی و تو تسلیم دستور من شدی و فرزند دل‌بندت را به قربانگاه بردی.  
سوم: آن روز که بت‌پرستان می‌خواستند تو را به جرم یکتاپرستی در آتش بیاندازند، دست از ایمان و عقیده خود برداشتی و بر توحید من باقی ماندی و حاضر شدی در آتش بسوزی، اما به من شرک نورزی.  
چهارم: من به قلب تو نگاه کردم، دیدم که در قلب تو، فقط محبت من جای دارد.<sup>۱۸</sup>

آری، آن روز، ابراهیم علیه السلام فهمید که تو، این چهار ویژگی او را پسندیده‌ای و رمز انتخاب او برای مقام «خلیل الله»، این چهار ویژگی بوده است.

\* \* \*

وقتی تو مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام عطا کردی، او از تو حاجتی را طلبید. در آیه ۸۴ سوره «شعرا» حاجت او را چنین می‌خوانم:  
﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾.  
«خدایا! برای من در میان آیندگان، نامی نیکو برجای بگذار.»  
او از تو خواست تا یادش برای همیشه زنده بماند و راه و روش او در میان آیندگان ادامه یابد.

آیا تو این دعای ابراهیم علیه السلام را مستجاب کردی؟  
آری، تو این دعای او را مستجاب کردی. در آیه ۵۰ سوره «مریم» چنین می‌خوانم:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.

تو نسلی پر از خیر و برکت به ابراهیم علیه السلام و خاندان او عنایت کردی، از رحمت خاص خود به آنان عطا نمودی و برای آنان نام نیک و مقام برجسته‌ای در میان همه امت‌ها قرار دادی.

سخن مهمی از پیامبر به ما رسیده است. در آن سخن، اشاره شده است که منظور از واژه «علی» در این آیه، «علی بن ابی طالب» است.<sup>۱۹</sup>

\* \* \*

ابراهیم علیه السلام از تو می‌خواهد به او «نام نیک» عطا کنی. تو هم خواسته او را «علی» قرار دادی.

به این مثال دقت می‌کنم: «دیروز پارسا آمد». اگر واژه «پارسا»، نام شخص باشد، معنای آن این می‌شود که کسی که نامش پارسا است، آمد، اگر این واژه یک صفت باشد، معنا چنین می‌شود: «کسی که پرهیزکار است و از گناه دوری می‌کند، آمد».

در آیه ۵۰ سوره «مریم» واژه «علی» آمده است: ﴿...وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.

قرآن می‌گوید ما آن «نام نیک» را «علی» قرار دادیم، واژه «علی» به معنای کسی است که مقامی بزرگ دارد. (علی، دقیقاً به معنای بزرگ است).

اگر این واژه را به معنای صفت بگیریم، معنا چنین می‌شود: «ما آن نام نیک را

بزرگ قرار دادیم». ابراهیم علیه السلام از تو خواست که به او در آیندگان «نام نیک» عطا کنی و تو هم نام نیک او را بزرگ و با عظمت قرار دادی تا همگان او را با احترام یاد کنند.

اگر به حدیث پیامبر توجه کنیم دیگر باید واژه «علی» را به معنای اسم شخص بگیریم و معنا چنین می‌شود: «ما آن نام نیک را علی بن ابی طالب قرار دادیم».

\* \* \*

ابراهیم علیه السلام می‌دانست که انسان‌ها نیاز به الگویی دارند که به او اقتدا کنند، او از تو خواست تا نام و یاد او را در آینده زنده نگاه داری و از نسل او کسی قرار بدهی که مرام و آیین او را زنده نگاه دارد. این دعای ابراهیم علیه السلام بود، تو هم دعای او را مستجاب کردی و از نسل او، علی علیه السلام را برگزیدی و او را جانشین آخرین پیامبر خود قرار دادی.

علی علیه السلام کسی بود که با رشادت، شجاعت و صبر خود، دین حق را زنده نگاه داشت. اگر علی علیه السلام نبود، همه زحمتهای محمد صلی الله علیه و آله از بین رفته بود و آیین یکتاپرستی نیز از بین می‌رفت و دیگر یادی از ابراهیم علیه السلام هم باقی نمی‌ماند. دشمنان اسلام و منافقان می‌خواستند ریشه اسلام را از جای برکنند، قرآن را نابود کنند و آیین یکتاپرستی را از بین ببرند. این علی علیه السلام بود که از دین تو پاسداری کرد و باعث شد نام و یاد ابراهیم علیه السلام زنده بماند. این تو بودی که علی علیه السلام را برگزیدی و به او مقام امامت دادی و او را جانشین محمد صلی الله علیه و آله قرار دادی.

تو ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست خودت انتخاب کردی و او از تو «نام نیک» در میان آیندگان تقاضا کرد و تو علی علیه السلام را برگزیدی و این‌گونه دعای ابراهیم علیه السلام را مستجاب کردی.



\*\*\*

#### □ ایستگاه ۷

چهارمین پیامبری که از او سخن به میان می‌آید موسی علیه السلام است. «تو از درختی با او سخن گفتی و برادرش هارون را وزیر و کمک او قرار دادی».

موسی علیه السلام در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سنّ جوانی رسید، حادثه‌ای برای او پیش آمد و ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد. مدین، نام منطقه‌ای در شام (سوریه) بود.

او با شعیب علیه السلام که پیامبری از پیامبران بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد. موسی علیه السلام از مال و ثروت دنیا هیچ چیز همراه خود نداشت، برای همین شعیب علیه السلام به او گفت: «مهریهٔ دخترم این است که هشت سال برای ما گوسفندان را به چرا ببری».

موسی علیه السلام پذیرفت، او هشت سال برای آنان چوپانی کرد، دو سال دیگر هم اضافه ماند.

سرانجام موسی علیه السلام تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او با شعیب علیه السلام خداحافظی کرد و با خانوادۀ آمادۀ حرکت شد. راه مصر از صحرای سینا می‌گذشت.

\*\*\*

موسی علیه السلام راهی طولانی در پیش داشت، شبی، در سرما و طوفان گرفتار شد و موسی علیه السلام در آن تاریکی راه را گم کرد و به سوی کوه «طور» رفت.

موسی علیه السلام نمی‌دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی‌دانست که این گم‌کردن راه، بهانه‌ای برای رسیدن به کوه طور بوده است. او به خانوادۀ خود گفت: «شما اینجا بمانید، من آتشی دیدم، به آنجا می‌روم شاید

بتوانم شعله‌ای از آن را برای شما بیاورم».

موسی علیه السلام به سوی آتش آمد، دید نور از درختی شعله‌ور است، نزدیک‌تر آمد، ناگهان تو با او سخن گفتی: «ای موسی! من خدای تو هستم. تو را برگزیدم، پس به آنچه به تو وحی می‌شود، گوش فرا بده! منم خدای یکتا که هیچ خدایی جز من نیست...».

به موسی علیه السلام فرمان دادی: «ای موسی! عصایت را بر زمین انداز!» موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، ناگهان آن عصا مار بزرگی شد و به سرعت به تکاپو افتاد. ترس، تمام وجود موسی علیه السلام را فرا گرفت و فرار کرد، تو او را صدا زدی و گفتی: «ای موسی! برگرد و عصایت را بگیر و از آن نترس، من آن را به صورت اوّلش باز می‌گردانم».

اینجا بود که آرامش به قلب موسی علیه السلام بازگشت، او دست دراز کرد و سر آن مار را گرفت، ناگهان آن مار به عصا تبدیل شد.

\* \* \*

خدایا! تو بالاتر از این هستی که جسم داشته باشی، تو هرگز به شکل نور، ظاهر نمی‌شوی، تو جسم نداری و هرگز به شکلی ظاهر نمی‌شوی، این درخت، جلوه‌ای از نور تو بود، آن شب تو نوری را آفریدی و بر آن درخت جلوه‌گر کردی. اگر کسی می‌توانست تو را با چشم ببیند، دیگر تو خدا نبودی، بلکه یک آفریده بودی!

هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی از بین می‌رود و تو هرگز از بین نمی‌روی!

تو موسی علیه السلام را به پیامبری مبعوث کردی تا فرعون را به یکتاپرستی فرا بخواند و

مردم را از گمراهی نجات دهد. به او گفتی: «ای موسی! به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است».

موسی علیه السلام می‌دانست این مأموریت بزرگی است، پس چنین گفت: «بارخدا! صبر و بردباری به من عطا کن و سینه‌ام را گشاده گردان تا بر سختی‌ها شکیباشم... برای من یآوری از خاندانم قرار ده، هارون برادرم را برای یاری کردن به من قرار بده».

اینجا بود که به موسی علیه السلام چنین گفتی: «ای موسی! آنچه را که خواستی به تو دادم، صبر و بردباری به تو عطا کردم... برادرت را یار و یاور تو قرار دادم».

\* \* \*

هارون برادر موسی علیه السلام بود، سنّ او بیشتر از موسی علیه السلام بود. هارون قامتی بلند و زبانی گویا و فکری عالی داشت. پس از دعای موسی علیه السلام تو مقام پیامبری به هارون عطا کردی.<sup>۲۰</sup>

هارون با کمال رغبت و اشتیاق، موسی علیه السلام را در این راه یاری کرد و همراه او به کاخ فرعون رفت. بعد از سال‌ها، وقتی موسی علیه السلام چهل شب به کوه طور بازگشت، هارون جانشین او در میان مردم بود. هارون در همهٔ مراحل مأموریت موسی علیه السلام، او را یاری نمود.<sup>۲۱</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۸

پنجمین پیامبری که از او سخن به میان می‌آید عیسی علیه السلام است: «تو او را بدون پدر متولد کردی و به او معجزات عطا کردی و با روح القدس یاریش نمودی».  
مادر عیسی علیه السلام، مریم علیها السلام بود. او دختری بود که در بیت المقدس عبادت می‌کرد. تو

جبرئیل را به سوی او فرستادی، جبرئیل به شکل انسانی زیبا بر مریم علیها السلام ظاهر شد. مریم علیها السلام دختری پاکدامن بود، او وقتی دید مردی به خلوتگاه او راه پیدا کرده است به وحشت افتاد و گفت: «من از شرّ تو به خدای مهربان پناه می‌برم».

جبرئیل به او خبر داد که از طرف تو آمده است تا به او فرزندی عطا کند. مریم علیها السلام گفت: «چگونه برای من فرزندی باشد در صورتی که هیچ مردی با من تماس نگرفته است؟». جبرئیل گفت: «فرمان خدای تو چنین است». سپس جبرئیل در آستین مریم علیها السلام دمید و او حامله شد.

مدتی گذشت، موقع وضع حمل او فرا رسید، او از شهر خارج شد و آرام آرام به سوی بیابان رفت و به درخت خرماي خشکیده‌ای پناه برد و فرزندش را به دنیا آورد. او در اوج نگرانی بود.

در همین فکرها بود که صدایی به گوشش رسید: «غمگین مباش». آن صدای فرزندش عیسی علیه السلام بود، تو او را به قدرت خود به سخن آوردی تا به مادرش آرامش را هدیه کند، عیسی علیه السلام با مادر چنین گفت: «غمگین مباش».

مریم علیها السلام با شنیدن این سخنان آرام شد. وقتی او به شهر بازگشت مردم دیدند که او نوزادی را در آغوش گرفته است، همه با تعجب به او نگاه کردند، آنان جلو آمدند و از او سؤال کردند که این کودک را از کجا آورده‌ای؟

او پاسخی نداد، ناگهان عیسی علیه السلام به سخن آمد و چنین گفت: «من بنده خدا هستم! خدا به من کتاب آسمانی و مقام نبوت عطا کرده است، من پیامبر خدا هستم... خدا از من خواسته است که تا زنده‌ام، نماز بر پا دارم و زکات بدهم و به مادرم مهربانی کنم...».

همه از شنیدن سخن عیسی علیه السلام تعجب کردند، آنان فهمیدند که معجزه بزرگی

روی داده است. این سخن، چقدر زیبا، کوتاه و پر معنا بود...<sup>۲۲</sup>

\* \* \*

تو به عیسی علیه السلام معجزاتی دادی تا مردم بدانند او فرستادهٔ توست، او را بر انجام اموری قادر ساختی که یک انسان معمولی هرگز نمی‌تواند انجام دهد. از عیسی علیه السلام خواستی تا به مردم چنین بگوید: «ای مردم! من از جانب پروردگار برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، من از گل برای شما چیزی شبیه پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، به اذن خدا آن گل، پرنده‌ای می‌شود. نابینایان و بیماران شفا می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم...»<sup>۲۳</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۹

در این دعا از پنج پیامبر (آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیه السلام) سخن به میان آمد. تو پیامبران زیادی داشته‌ای و برای آنان دینی را مشخص کردی و از مردم خواستی از آنان پیروی کنند.

هر پیامبری، جانشین خود را مشخص کرد. همهٔ پیامبران و جانشینان آنان، یکی بعد از دیگری، نگهبان آیین یکتاپرستی بودند، آنان حجّت تو بر انسان‌ها بودند. این برنامه‌ای بود که تو برای هدایت انسان‌ها قرار دادی. آری، انسان در طول تاریخ، حتی یک روز هم بدون راهنما نبوده است، تو همواره وسیله هدایت انسان را فراهم نمودی. این برنامه تو باعث شد تا هرگز حق گم نشد و باطل نتوانست حق را از بین ببرد. همیشه کسانی بوده‌اند که چراغ حق را روشن نگاه داشته‌اند.

\* \* \*

تو انسان را آفریدی و به او اختیار دادی، تو راه حق و باطل را به او نشان

می‌دهی، او باید خودش راهش را انتخاب کند. تو هرگز قبل از واضح شدن حق از باطل، کسی را عذاب نمی‌کنی، تو پیامبران را فرستادی و آنان حق را برای مردم بیان کردند.

عده‌ای ایمان آوردند و عده‌ای هم کافر شدند، تو باز به کافران مهلت دادی و زمانی که مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی. آری، اگر تو پیامبران و جانشینان آنان را نمی‌فرستادی، کافران در روز قیامت می‌گفتند: «خدایا! چرا قبل از آن که به عذاب گرفتار شویم، پیامبری برای ما نفرستادی تا سخن تو را برای ما بخواند و ما از آن پیروی کنیم؟»، اما تو برنامه هدایت را اجرا کردی و هیچ کافری در روز قیامت نمی‌تواند بگوید اگر کسی مرا راهنمایی می‌کرد، حق را انتخاب می‌کردم. این سخن از هیچ‌کس پذیرفته نیست. تو حق را برای همه آشکار کردی.

\* \* \*

به راستی هدف تو از فرستادن پیامبران چه بود؟ آیا تو می‌خواستی پیامبران مردم را به زور هدایت کنند؟ هرگز.

هدف تو این بود که پیامبران زمینه‌ی خوب بودن مردم را فراهم کنند و آنان به این هدف رسیدند. آری، تو می‌خواستی زمینه‌ی هدایت را برای انسان‌ها ایجاد کنی تا اگر کسی بخواهد راه خوب را انتخاب کند، بتواند این کار را انجام بدهد. این یک راز مهم است: وقتی تو این هدف خود را برای پیامبران بیان کردی، آنان هرگز در کار خود دلسرد نشدند، دشمنان ظلم و ستم فراوان به آنان روا داشتند، ولی آنان وظیفه‌ی خود را انجام دادند.

آن کس که می‌خواهد مردم خوب بشوند، وقتی می‌بیند که مردم خوب نشدند، می‌سوزد و خواه ناخواه به بن‌بست می‌رسد و دلسرد می‌شود.

ولی کسی که می‌خواهد زمینه‌های خوب شدن را فراهم کند، همیشه موفق است، او کار خودش را می‌کند، راه را برای کسانی که طالب باشند، آشکار می‌کند، او به هدف خود رسیده است هر چند که مردم، خوب نشوند.

وقتی کسی این بینش را پیدا کرد، از بی‌اعتنایی کردن و از انزوا نجات پیدا می‌کند، او وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، وظیفه او ایجاد زمینه هدایت است. او زمینه هدایت را ایجاد می‌کند و برایش فرقی ندارد که دیگران حرفش را می‌پذیرند یا نه.





## فصل سوم: آخرین پیامبر

### □ ایستگاه ۱۰

برنامه‌ای که برای هدایت انسان‌ها اجرا کردی از آدم ﷺ آغاز شد و در هر زمان و برای هر قومی، پیامبری فرستادی، تا این که زمان محمد ﷺ فرا رسید. تو او را به پیامبری برگزیدی و کامل‌ترین کتاب آسمانی و کامل‌ترین دین را به او ارزانی داشتی و او را آخرین پیامبر خود قرار دادی. بعد از او هرگز پیامبری نخواهد آمد. محمد ﷺ برترین برگزیده تو بود و او را بر همه مخلوقات برتری دادی، او عصاره همه پیامبران بود، همه خوبی‌ها و کمالات آنان را در خود جمع کرده بود. هیچ کس به اندازه او نزد تو گرامی نبود.

آری، تو او را بر همه پیامبران مقدم داشتی و او را برای هدایت همه بندگانت (از جن‌ها و انسان‌ها) فرستادی و شرق و غرب دنیا را زیر فرمان رسالتش گستراندی. دین اسلام، محدود به زمان و مکان خاص نیست، همه زمان‌ها و مکان‌ها را در

برمی‌گیرد و تا روز قیامت این دین، پابرجا خواهد بود.

\* \* \*

### □ ایستگاه ۱۱

«تو بُراق را در اختیار محمد ﷺ قرار دادی و او را به معراج بردی.»

ماجرای سفر معراج پیامبر چه بود؟

تو جبرئیل را از آسمان به زمین فرستادی، او همراه خود «بُراق» را آورده بود، بُراق، مرکبی بهشتی بود که تو برای محمد ﷺ آماده نموده بودی تا او بر آن سوار شود و سفر خود را آغاز کند. بُراق، مانند اسب بهشتی، دو بال داشت و با سرعت برق پرواز می‌کرد و می‌توانست تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن بپیماید.<sup>۲۴</sup> سفر پیامبر آغاز شد، او به سوی بیت‌المقدس رفت، در آنجا روح‌های پیامبران جمع شده بودند.<sup>۲۵</sup>

پیامبر وارد بیت‌المقدس شد و به سوی محراب رفت، جبرئیل اذان گفت، پیامبر در محراب به نماز ایستاد، همهٔ پیامبران پشت سر او نماز خواندند.<sup>۲۶</sup> سپس پیامبر به آسمان‌ها عروج کرد، او به آسمان اوّل رسید، همهٔ فرشتگان به استقبال او آمدند. پیامبر به فرشته‌ای که مأمور جهنّم است، رسید، از او خواست تا جهنّم را به او نشان بدهد، آن فرشته، پرده از جهنّم برداشت، یکی از درهای جهنّم را باز کرد، آتش شعله کشید...، پیامبر جهنّم را دید و از مأمور جهنّم پرسید: — آنان کیستند که زبان خود را قیچی می‌کنند؟

— ای محمد! آنان سخنورانی هستند که خود به گفته‌هایشان عمل نکردند.<sup>۲۷</sup>

— آنان کیستند که با ناخن، صورت خود را می‌خراشند!

— ای محمد! اینان کسانی هستند که غیبت مردم می‌کردند.<sup>۲۸</sup>

– آن زنان چرا بر گیسوان خویش آویزان شده‌اند؟

– ای محمّد! این جزای آنانی است که موی سر خود را به نامحرم نشان می‌دادند.<sup>۲۹</sup>

پیامبر افراد دیگری را در حال عذاب دید... سپس نگهبان جهنّم دستور داد تا در جهنّم بسته شود.

پیامبر به حرکت خود ادامه داد، به فرشته دیگری رسید، او عزرائیل بود و به پیامبر سلام کرد و گفت: «من هر روز، پنج بار به همه خانه‌ها سر می‌زنم و اگر ببینم عده‌ای بر مرده‌ای گریه می‌کنند به آنان می‌گویم: گریه نکنید، که من به سوی شما هم باز می‌گردم».<sup>۳۰</sup>

\* \* \*

پیامبر به حرکت خود ادامه داد، آسمان دوم و سوم را پشت سر گذاشت، در هر آسمانی، فرشتگان به او خوش آمد گفتند. پیامبر به آسمان چهارم رسید، در آسمان چهارم «بیت‌المعمور» قرار دارد، بیت‌المعمور، کعبه فرشتگان است، آن‌ها دور آن طواف می‌کنند.<sup>۳۱</sup>

جبرئیل اذان گفت، فرشتگان، پشت سر پیامبر صف بستند و نماز بر پا شد.<sup>۳۲</sup> بعد از نماز، پیامبر حرکت کرد، از آسمان پنجم و ششم گذشت، در آسمان هفتم دو نهر دید: «نهر کوثر و نهر رحمت». پیامبر از نهر کوثر مقداری آشامید و سپس در نهر رحمت، غسل کرد و به سوی عرش رفت.<sup>۳۳</sup>

\* \* \*

پیامبر وارد عرش شد، در آنجا فرشته‌ای را دید که همواره در حال شمردن بود، او فرشته باران بود و از اول دنیا تا روز قیامت، عدد قطره‌های باران را حساب

می‌کرد. پیامبر به او گفت:

— آیا تو تعداد قطره‌های باران‌هایی را که از اوّل خلقت تاکنون باریده است

می‌دانی؟

— آری. با این حال من نمی‌توانم یک چیز را شمارش کنم؟

— چه چیزی را؟

— اگر عده‌ای جمع شوند و اسم تو را ببرند و بر تو صلوات بفرستند من نمی‌توانم

ثواب آن صلوات را حساب کنم.<sup>۳۴</sup>

سفر پیامبر ادامه پیدا کرد، او وارد بهشت شد، او درخت «طوبی» را دید، درختی

بزرگ که در همهٔ خانه‌های بهشتی شاخه‌ای از آن وجود داشت. زیر این درخت

چهار نهر جاری بود: نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب بهشتی،

نهری از عسل.<sup>۳۵</sup>

\* \* \*

پیامبر از بهشت عبور کرد و به مَلَكُوت رسید، جبرئیل به پیامبر گفت: «اگر به

اندازهٔ سر سوزنی جلوتر بیایم، پر و بال من می‌سوزد».<sup>۳۶</sup>

پیامبر جلوتر رفت... صدایی به گوش پیامبر رسید: «ای احمد!»، پیامبر احساس

کرد که این صدا شبیه صدای علی علیه السلام است!

تو به پیامبر چنین گفتی: «ای احمد! من به قلب تو نظر کردم، دیدم که هیچ کس

را به اندازهٔ علی، دوست نداری! برای همین با صدایی مانند صدای علی با تو

سخن می‌گوییم تا قلب تو آرام گیرد».<sup>۳۷</sup>

آری، تو جسم نیستی، هرگز مثل انسان‌ها سخن نمی‌گویی، تو صدایی را ایجاد

کردی تا پیامبر آن را بشنود، تو آن صدا را شبیه صدای علی علیه السلام قرار دادی.

\* \* \*

— چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟  
— بارخدا، تو خود بر قلب من آگاهی داری.  
— آری، من می‌دانم، ولی اکنون می‌خواهم از زبان خودت بشنوم!  
— پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم.<sup>۳۸</sup>  
— در روز قیامت تو شیعیان علی را شفاعت خواهی کرد.<sup>۳۹</sup>  
وقتی پیامبر این سخن را شنید به سجده رفت، هیچ کس نمی‌داند سجده او  
چقدر طول کشید...

\* \* \*

پیامبر مهمان تو بود... فقط تو می‌دانی که چه سخنانی به او گفتی... وقت  
بازگشت فرا رسید... جبرئیل در انتظار پیامبر بود. پیامبر نزد او بازگشت و سپس  
آسمان‌ها را یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشت و به سوی زمین آمد...<sup>۴۰</sup>  
بر این باورم که معراج پیامبر در بیداری بوده است، او با جسم خود به آسمان‌ها  
رفت، این یک معجزه بزرگ بود.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۱۲

خدا! تو علم گذشته و آینده را به پیامبر دادی، او از همه حوادثی که تا روز  
قیامت در این جهان روی می‌دهد، باخبر بود. تو از علم خود به او بهره فراوان  
دادی.  
بعضی از انسان‌ها وقتی مقداری بیشتر از دیگران می‌دانند، دچار غرور و تکبر  
می‌شوند، اما پیامبر همواره متواضع و فروتن بود، علمی که تو به او داده بودی او را

به منزل بندگی رسانده بود. او نسبت به تو از همه متواضع‌تر بود، او بر روی خاک می‌نشست و زندگی زاهدانه‌ای داشت.

\* \* \*

### □ ایستگاه ۱۳

وقتی تو محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی، عده زیادی بت‌ها را می‌پرستیدند، رهبران آنان، منافع خود را در بت‌پرستی مردم می‌دیدند و برای همین تمام تلاش خود را به کار بردند تا مانع موفقیت محمد ﷺ بشوند.

سرانجام محمد ﷺ مجبور شد که از مکه به مدینه هجرت کند. بعد از مدتی بت‌پرستان سپاهی را تشکیل دادند و به جنگ او آمدند. اینجا بود که تو ترس را در دل دشمنانش انداختی و این‌گونه او را یاری کردی، تو جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان بزرگ خویش را فرستادی تا او را یاری کنند.

در روز جنگ «بدر» تو جبرئیل را همراه با پرچمی نزد محمد ﷺ فرستادی. وقتی که محمد ﷺ این پرچم را برافراشت، ترس و وحشت عجیبی در دل دشمنان پدیدار گردید و آنان شکست خوردند.<sup>۴۱</sup>

\* \* \*

در آیه ۳۳ سوره توبه، این وعده را به پیامبرت دادی که او را بر دشمنانش پیروز کنی و روزگاری فرا برسد که در سرتاسر جهان، هیچ دینی غیر از دین اسلام نباشد و کفر نابود شود هر چند کافران از این کار تو، ناراحت شوند.<sup>۴۲</sup>

این وعده تو چه زمانی محقق می‌شود؟

روزگار ظهور مهدی عج.

آن روز است که تو دین اسلام را بر همه جهان مسلط می‌کنی، آن روز، روز

باشکوهی است. در آن وقت، از ظلم و ستم هیچ خبری نخواهد بود.  
ظهور مهدی علیه السلام و عدهٔ توست و سرانجام وعدهٔ تو، فرا می‌رسد. اندکی صبر، سحر  
نزدیک است...

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۱۴

«کعبه، خانهٔ صدق پیامبر و خاندان او بود، تو کعبه را برای پیامبر و خاندانش،  
اولین خانهٔ عبادت قرار دادی».

وقتی آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، روی کوه «صفا» قرار گرفت، همان کوهی که  
فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم علیه السلام در بالای این کوه سر به سجده گذاشت،  
گریه کرد و تو توبهٔ او را پذیرفتی و جبرئیل را فرستادی تا او و همسرش را به  
جایی ببرد که در آنجا کعبه ساخته خواهد شد.

جبرئیل در آنجا خانهٔ تو را بنا کرد، آن وقت تو دستور دادی تا هفتاد هزار فرشته  
از آسمان نازل شوند و دور کعبه طواف کنند، آدم علیه السلام نیز به طواف پرداخت. تو  
رحمت خود را بر آدم علیه السلام نازل کردی و او را پیامبر خود قرار دادی. تو برای کعبه،  
حُرمت زیادی قرار دادی و سوگند یاد کردی که هر کس به طواف کعبه بیاید و دور  
آن طواف کند، گناهایش را می‌بخشی.<sup>۴۳</sup>

کعبه، مبارک و مایهٔ هدایت مردم است، آنجا پناهگاه و کانون امن و امان است.  
تو به ابراهیم علیه السلام مأموریت مهمی دادی. به او دستور دادی تا همسر و فرزندش،  
اسماعیل را به مکه ببرد، از او خواستی تا کعبه را بازسازی کند.  
وقتی کار بازسازی کعبه تمام شد، از او خواستی تا بر روی سنگی بایستد و همهٔ  
مردم را به سوی کعبه فرا خواند.

سنگی که ابراهیم علیه السلام بر روی آن ایستاد، نزدیک کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است. این سنگ همواره در کنار کعبه است تا همه بدانند که کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است، کعبه، میراث اوست. کسی که به سفر حج می‌رود باید نماز طواف را پشت مقام ابراهیم نماز بخواند، او با این کار، ثابت می‌کند پیرو ابراهیم علیه السلام است.<sup>۴۴</sup>

در جای جای سرزمین مکه، نشانه‌های ابراهیم علیه السلام به چشم می‌آید، کسی که می‌خواهد حاجی بشود باید به «عرفات» برود و سپس در «منا» قربانی کند و... همه این‌ها سنت‌هایی از ابراهیم علیه السلام است.<sup>۴۵</sup>

\* \* \*

کعبه، اولین معبد یکتاپرستی است، تو کعبه را مایه هدایت همه قرار دادی، در آن سرزمین، نشانه‌های ایمان هویدا می‌باشد، در آنجا مقام ابراهیم علیه السلام نمایان است. کسی که به آنجا برود، احترام دارد و بایستی در امن و امان باشد، هر کس که واقعاً پیرو ابراهیم علیه السلام باشد و برای انجام حج به مکه برود و حج به جا آورد، دیگر از آتش جهنم در امان است.

کعبه یادگار ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان اوست. تا زمانی که کعبه پابرجا باشد، اسلام هم پابرجاست. تو کعبه را محل دعوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او قرار داده‌ای، اگر آنان نبودند، دین و کعبه تو پابرجا نبود. پس آبادانی کعبه به همت آنان است. کعبه خانه توست، اما بقای این خانه، مدیون آنها می‌باشد. وقتی مهدی علیه السلام هم ظهور کند از کنار کعبه حرکت خویش را آغاز می‌کند.

\* \* \*



تو انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری، علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را به عنوان جانشینان پیامبر انتخاب کردی، تو دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند. تو آیه «تطهیر» را در قرآن نازل کردی و در آیه ۳۳ سوره احزاب چنین گفتی:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

من باید درباره این آیه، بیشتر بدانم...

\* \* \*

در خانه باز شد، فاطمه علیها السلام در حالی که ظرف غذایی را در دست داشت از خانه خارج شد و به سوی خانه پدر رفت. فاطمه علیها السلام در خانه پدر را زد، اُمّ سلمه (همسر پیامبر) در را باز کرد.

فاطمه علیها السلام نزد پدر رفت، سلام کرد و جواب شنید و به پیامبر گفت: «پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده‌ام». پیامبر پاسخ داد: «برو به علی و فرزندان خبر بده به اینجا بیایند تا این غذا را با هم بخوریم».<sup>۴۶</sup>

لحظاتی گذشت... فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام نزد پیامبر بودند، پیامبر اُمّ سلمه را صدا زد و گفت: «می‌خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده».

پیامبر عزیزان خود را نزد خود خواند، سپس عبای خود را برداشت و بر روی آنان انداخت و دست خود را رو به آسمان گرفت و گفت: «خدایا! علی، جانشین من است، فاطمه دختر من است، حسن و حسین پسران من هستند، خدایا! هر پیامبری خاندانی داشته است که پس از مرگ او یادگار او بوده‌اند، علی و فاطمه و

حسن و حسین، خاندان من هستند، از تو می‌خواهم آنان را از پلیدی‌ها دور کنی و آنان را پاک گردانی».<sup>۴۷</sup>

دستان پیامبر به سوی آسمان بود، او منتظر بود که دعایش مستجاب شود... لحظاتی گذشت، جبرئیل نازل شد و بخش دوم آیه ۳۳ سوره احزاب را برای پیامبر خواند:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

«خدا اراده کرده است که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر نشست، او این آیه را سه بار با صدای بلند خواند.

\* \* \*

پیامبر می‌خواست مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، او هر روز هنگام اذان صبح به در خانه فاطمه علیها السلام می‌آمد، در را می‌زد و می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ!» سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز فرا رسیده است»، سپس این آیه را می‌خواند.<sup>۴۸</sup>

پیامبر هر روز این کار را انجام می‌داد تا مردم بدانند که اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند. پیامبر می‌خواست همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و آنان به حکم قرآن معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی، دور هستند.<sup>۴۹</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۱۶

تو دوست داشتی که بندگان از جهل و نادانی نجات یابند و به رستگاری برسند،

برای همین بود که محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی و به او فرمان دادی همگان را به سوی تو راهنمایی کند، محمد ﷺ در این راه سختی‌های زیادی را تحمل نمود و با مشکلات زیادی روبرو شد.

گروهی از مسلمانان با خود فکر کردند: «خوب است به پیامبر چیزی به عنوان مزد رسالت او بدهیم، به راستی که او ما را از جهل و نادانی نجات داد و برای هدایت ما تلاش بسیاری نمود».

اینجا بود که تو آیه ۲۳ سوره «شورا» را نازل کردی:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾

«ای محمد! به مردم بگو که من از شما هیچ مزدی جز دوستی خاندانم نمی‌خواهم».

تو مزد رسالت پیامبر را دوستی خاندانش قرار دادی. کسی که می‌خواهد راهی به سوی تو داشته باشد باید خاندان پیامبر را دوست بدارد.

پیامبر از مسلمانان مزد و پاداش مادی نخواست، بلکه چیزی از آنان خواست که نفعش به خود آنان بازمی‌گردد، دوستی خاندان پیامبر راه سعادت را برای آنان هموار می‌سازد.

منظور از این دوستی چیست؟ دوستی خاندان پیامبر یعنی ادامه راه نبوت! راه امامت، استمرار راه پیامبران است، تو هرگز انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی.

\* \* \*

وقتی پیامبر آیه ۲۳ سوره شورا را برای مردم خواند، عده‌ای به فکر فرو رفتند. اینجا بود که تو آیه ۴۷ سوره «سبأ» را نازل کردی و از محمد ﷺ خواستی تا به آنان چنین بگوید:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...﴾

«ای مردم! آن پاداشی که از شما خواسته‌ام به نفع خود شماست.»

آری، اگر پیامبر از مردم خواست تا خاندان او را دوست داشته باشند، برای این است که نفع آن به خود آنان می‌رسد، هر کس خاندان پیامبر را دوست بدارد، از نعمت هدایت آنان بهره‌مند می‌شود و در روز قیامت از عذاب رهایی می‌یابد.<sup>۵۰</sup> تو دوست داشتی که مردم این مطلب را به خوبی درک کنند، برای همین آیه ۵۷ سوره فرقان را نازل کردی:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾

«ای محمد! به مردم بگو که من هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم، فقط کسانی که می‌خواهند راه خدا را پیش گیرند، اجر مرا می‌دهند، [اجر من همان مودت خاندان من است].»

\* \* \*

در آیه ۵۷ سوره «فرقان» می‌خوانم که اگر کسی راه تو را در پیش گیرد، مزد پیامبر را داده است. در آیه ۲۳ سوره شورا می‌خوانم که مزد پیامبر، همان دوستی و مودت خاندان اوست. پس نتیجه می‌گیرم که دوستی خاندان پیامبر، همان راه تو می‌باشد.

تو با این سخنان می‌خواستی راه امامت و ولایت را به مردم نشان بدهی. هر کس می‌خواهد مزد پیامبر را بدهد، باید اهل بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> را دوست بدارد و از آنان پیروی کند. این دوستی همراه با پیروی از آنان، راه نجات است. اگر کسی فقط آنان را دوست بدارد، اما ولایت آنان را قبول نداشته باشد، راه به جایی نمی‌برد. محبت همراه با قبول ولایت خاندان پیامبر، راه رسیدن به خداست.

من باید بدانم اگر اهل بیت علیهم‌السلام را دوست بدارم، به خود نفع رسانده‌ام، درست است که مزد رسالت را ادا کرده‌ام، اما اهل بیت علیهم‌السلام که نیازی به این دوستی من ندارند، این من هستم که با این دوستی، پیش تو ارزش پیدا می‌کنم. خوشا به حال کسی که اهل بیت علیهم‌السلام را با تمام وجود دوست دارد و تلاش می‌کند تا نام و یاد آنان را زنده نگاه دارد و محبت آنان را بر دل‌های مردم، پیوند زند، چنین کسی مزد رسالت پیامبر را به خوبی ادا کرده است و از زندگی خود، توشه‌ای ارزشمند برای آخرت برگرفته است.

\* \* \*

اهل بیت علیهم‌السلام رهبر و پیشوای مردم هستند و تو از همه خواسته‌ای که از آنان پیروی کنند تا به شاهراه هدایت رهنمون شوند. آنان ریشه و اساس همه خوبی‌ها هستند، هر چه خوبی و زیبایی در جهان است، از وجود آنان سرچشمه گرفته است، خوبی همه خوبان، از وجود آنان می‌باشد. آنان راه رسیدن به خشنودی تو هستند.

آری، آنان دروازه‌های ایمان هستند، اگر من می‌خواهم به سوی ایمان واقعی رو کنم باید به سوی آنان رو کنم و به آنان توجه نمایم، حقیقت ایمان را باید از آنان فرا بگیرم، برای رسیدن به سعادت، باید راه آنان را بییمایم.

تو دوست داری که بندگان از راه آنان به سوی تو بیایند، اگر دوست دارم تو صدایم را بشنوی و حاجتم را بدهی باید به در خانه آنان بروم.<sup>۵۱</sup>



## فصل چهارم: راه غدیر

### □ ایستگاه ۱۷

من شیعه هستم و چنین باور دارم که انسان‌ها با تو پیوند دارند، راه ارتباط آنان با تو باز است، تو در هر زمانی، نماینده‌ای معصوم در میان انسان‌ها قرار داده‌ای، گاهی پیامبر و گاهی امام. تا روز قیامت، این رشته قطع نمی‌شود. روزهای آخر زندگی پیامبر که نزدیک شد، از او خواستی تا از مردم برای ولایت علی علیه السلام بیعت بگیرد، زیرا این قانون توست که برای هر نسلی، هدایتگری آسمانی قرار می‌دهی. تو در آیه ۷ سوره «رعد» از سنت و روش خود سخن گفته‌ای:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾.

ماجرای نزول این آیه چه بود؟

عده‌ای نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌آمدند و از او می‌خواستند معجزاتی مانند عصای موسی علیه السلام برای آنان بیاورد، عصای موسی علیه السلام معجزه بزرگی بود، وقتی آن را بر

سنگی زد، از آن دوازده چشمه آب جوشید، وقتی آن عصا را در مقابل فرعون بر زمین انداخت، تبدیل به اژدهایی بزرگ شد. کافران چنین درخواست‌هایی را از محمد ﷺ داشتند، اما درخواست‌های آنان برای ایمان آوردن نبود، آن‌ها دنبال بهانه بودند.

تو قرآن را معجزه محمد ﷺ قرار داده بودی، محمد ﷺ از آنان خواسته بود تا یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر آنان به دنبال حقیقت بودند، وقتی عجز خود را از آوردن یک سوره مانند قرآن دیدند، باید ایمان می‌آوردند، آنان بهانه‌جویی می‌کردند.

اینجا بود که تو آیه ۷ سوره رعد را نازل کردی و با محمد ﷺ چنین سخن گفتی: «ای محمد! به بهانه‌جویی این کافران توجه نکن، تو وظیفه خود را انجام بده، پیام مرا به آنان برسان و آنان را از عذاب روز قیامت بترسان، تو وظیفه نداری که همه را به اجبار مؤمن کنی، وظیفه تو تنها رساندن پیام من است و بس! فقط تو نیستی که این وظیفه را داری، من در همه زمان‌ها برای هر قومی، راهنمایی قرار دادم». اکنون می‌دانم که تو محمد ﷺ را فرستادی تا مردم را از عذاب قیامت بیم دهد و در هر زمان، هدایت‌کننده‌ای فرستادی. آیا من می‌توانم آن هدایت‌کننده را بشناسم؟

\* \* \*

روزی پیامبر خواست وضو بگیرد، او به علی ﷺ اشاره کرد و علی ﷺ برای او ظرف آبی آورد، پیامبر وضو گرفت، سپس دست علی ﷺ را گرفت و این آیه را خواند و در تفسیر آن، چنین گفت: «من همان کسی هستم که مردم را از عذاب خدا بیم می‌دهم»، پس از آن دستش را به سینه علی ﷺ گذاشت و گفت: «ای علی! خدا در



هر زمان برای مردم، راهنمایی قرار می‌دهد، تو راهنمای این مردم هستی».<sup>۵۲</sup>

\* \* \*

اسم او «عبدالرحیم» بود، او در شهر کوفه زندگی می‌کرد، به مدینه آمده بود تا امام باقر علیه السلام را ببیند و از علم و دانش آن حضرت بهره ببرد.

آن روز امام باقر علیه السلام از عبدالرحیم این سؤال را کرد:

— ای عبدالرحیم! آیا آیهٔ ۷ سورهٔ رعد را به خاطر داری؟ آنجا که خدا به پیامبر می‌گوید: «ای محمد! تو بیم دهنده هستی و برای هر قومی، راهنمایی است».

— آری.

— حتماً شنیده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواند و علی رضی الله عنه را به عنوان راهنمای مردم معرفی کرد.

— بله. این سخن را شنیده‌ام.

— اکنون از تو می‌پرسم: امروز چه کسی راهنما و هدایت‌کنندهٔ مردم است؟

— فدایت شوم. من باور دارم که شما هدایت‌کنندهٔ این مردم هستید.

— سخن تو حق است. ای عبدالرحیم! بدان که قرآن زنده است و هرگز نمی‌میرد، در همهٔ زمان‌ها، برای مردم راهنمایی آسمانی وجود دارد.

آن روز عبدالرحیم دانست که تو در هر زمانی برای مردم راهنما و هدایت‌کننده

قرار داده‌ای، تو زمین را هیچ‌گاه از حجت و امام خالی نمی‌گذاری، دوازده امام

معصوم، وظیفهٔ رهبری جامعه را به عهده دارند، این همان راه امامت است که تو

مردم را به پیروی از آن فرا خوانده‌ای.<sup>۵۳</sup>

\* \* \*

«پیامبر در زمانی که مردم در حضورش بودند چنین گفت: «هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست... هر کس من، مولای اویم، علی امیر اوست».

اینجا دیگر از غدیر سخن به میان می‌آید، روز هجدهم ماه ذی‌الحجه سال دهم هجری. بیش از صد و بیست هزار نفر همراه پیامبر از سفر حج باز می‌گشتند. آنان به سرزمین غدیر خم رسیدند.

تو جبرئیل را فرستادی تا آیه ۶۷ سوره مائده را بر پیامبر نازل کند:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾.

«ای پیامبر! آنچه به تو گفته‌ام برای مردم بازگو کن که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده‌ای. بدان که من تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کنم».

پیامبر دستور داد تا همه متوقف شوند، او صبر کرد تا کسانی که عقب کاروان بودند، برسند...

منبری از چهار شتران آماده شد، پیامبر به بالای آن رفت و چنین گفت: «من چگونه پیامبری برای شما بودم؟»<sup>۵۴</sup>

همه گفتند: «تو پیامبر خوبی برای ما بوده‌ای، خدا به تو بهترین پادشاه‌ها را بدهد!»<sup>۵۵</sup>

سپس پیامبر علی علیه السلام را صدا زد تا به بالای منبر بیاید، بعد چنین گفت: «ای مردم! چه کسی بر شما ولایت دارد؟». همه گفتند: «خدا و پیامبر او».<sup>۵۶</sup>

پیامبر دست علی علیه السلام را گرفت و با صدای بلند گفت: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست. خدایا! هر کس ولایت علی را بپذیرد، تو مولای او باش و او را یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن».<sup>۵۷</sup>

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار کرد.<sup>۵۸</sup>

سخن پیامبر در آن روز، چنین ادامه پیدا کرد: «ای مردم! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم، بدانید فقط او می‌تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون شود... ای مردم! من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آن‌ها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری‌کننده دین خدا می‌باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده‌اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم‌ها و دانش‌ها می‌باشد، او ولی خدا در روی زمین می‌باشد».<sup>۵۹</sup>

\* \* \*

سخن پیامبر به پایان رسید، بعد از لحظاتی، صدای الله اکبر پیامبر در غدیر پیچید.<sup>۶۰</sup>

جبرئیل آیه جدیدی بر پیامبر نازل کرده بود، آن آیه، آیه سوم سوره مائده بود:  
«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...».

«امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد».

پیامبر این آیه را برای مردم خواند، همه مردم فهمیدند که اسلام با ولایت علی علیه السلام کامل شده است. آری، اسلام بدون ولایت علی علیه السلام، دین ناقصی است که هرگز نمی‌تواند انسان را به کمال برساند.<sup>۶۱</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۱۹

پیامبر برای مردم از حقیقت دیگری خبر داد، او به مردم گفت: «من و علی از

یک درخت هستیم و مردم از درخت‌های مختلف و گوناگون می‌باشند». پیامبر یگانگی خودش با علی علیه السلام را برای مردم بیان کرد تا آنان بدانند که باید از علی علیه السلام پیروی کنند.

آری، ادامهٔ دین با راهنمایی‌های علی علیه السلام امکان می‌یابد و هر کس از او اطاعت کند، از پیامبر اطاعت کرده است، زیرا هر دو از یک نور هستند.

\* \* \*

پیامبر چنین گفت: «من و علی از یک درخت هستیم». این اشاره‌ای است به مقامی که تو به این دو بزرگوار داده‌ای.

وقتی تو اراده کردی که جهان هستی را بیافرینی، ابتدا نور محمد و علی علیه السلام را آفریدی. نور آنان، اولین آفریدهٔ تو بود، آن روزی که تو نور آنان را آفریدی، هنوز زمین و آسمان‌ها را خلق نکرده بودی، نور محمد و علی علیه السلام بود و غیر از آن، هیچ چیز دیگری نبود.<sup>۶۲</sup>

نور آنان، سالیان سال، در ملکوت تو بود، این نور در آنجا عبادت تو را می‌نمود، بعد از آن تو اراده نمودی و آن نور را به جسم آنان منتقل نمودی، تو بر بندگانت منت نهادی و آنان را به این دنیای خاکی آوردی تا راه تو را به انسان‌ها نشان بدهند.

\* \* \*

یک روز پیامبر رو به ابوذر کرد و برای او سخنان مهمی دربارهٔ آن نور گفت. ابوذر با دقت به سخنان پیامبر گوش کرد. وقتی سخن پیامبر به پایان رسید، ابوذر دانست که تو محمد و علی علیه السلام را از یک نور آفریده‌ای. قبل از آن که تو آدم علیه السلام را خلق کنی، آنان در عرش تو بودند.

وقتی که آدم علیه السلام را آفریدی، آن نور را به کمر او (صُلب او) منتقل نمودی. آن نور همراه پیامبران (همانند نوح و ابراهیم علیهم السلام) بود. آن نور، نسل در نسل، از پدری به پدر دیگر منتقل شد تا این که نوبت به عبدالمطلب رسید.

عبدالمطلب هم جدّ محمد صلی الله علیه و آله بود و هم جدّ علی علیه السلام. عبدالمطلب پسران زیادی داشت، نام یکی از پسران او «عبدالله» بود (همان عبدالله که پدر پیامبر است) و نام پسر دیگرش «ابوطالب» بود (همان ابوطالب که پدر علی علیه السلام است).

تو آن نور مقدّس را دو قسمت کردی، قسمت اوّل آن را به «عبدالله» منتقل کردی تا بعداً از او، محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آید و قسمت دوم را به ابوطالب منتقل کردی تا از آن او، علی علیه السلام به دنیا آید.<sup>۶۳</sup>

ابوذر این سخنان را از پیامبر شنید و برای همین بود که به خوبی فهمید که منظور «من و علی از یک درخت هستیم»، چیست.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۲۰

پیامبر از هر فرصتی برای بیان فضایل علی علیه السلام استفاده می‌کرد تا مردم به ارزش وجودی علی علیه السلام پی‌ببرند، پیامبر برای مردم گفت: «مقام علی علیه السلام نزد من، مانند مقام هارون علیه السلام است برای موسی علیه السلام».

این سخن را پیامبر در ماجرای جنگ تبوک بیان کرد:

سال نهم هجری بود، پیامبر همراه با لشکر اسلام از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد، او از علی علیه السلام خواست تا در مدینه بماند و در لشکر اسلام شرکت نکند. (در جنگ تبوک، لشکر اسلام برای مقابله با سپاه روم به سوی مرزهای روم حرکت کرد. امروزه، تبوک در شمال عربستان و نزدیک مرز اردن واقع شده است).

پیامبر می‌دانست که عده‌ای از منافقان نقشه‌ای در سر دارند و می‌خواهند در زمانی که او در مدینه نیست، ضربه‌ای به اسلام بزنند، برای همین پیامبر از علی علیه السلام خواست که در مدینه بماند تا برنامه‌های منافقان نقش بر آب شود. وقتی پیامبر از مدینه بیرون رفت، منافقانی که در مدینه مانده بودند، شایعه‌ای را بر سر زبان‌ها انداختند؛ آنها گفتند: «پیامبر دوست نداشت علی علیه السلام همراه او باشد و برای همین علی علیه السلام را همراه خود نبرد».

این سخن به گوش علی علیه السلام رسید، او از مدینه بیرون آمد تا خود را به پیامبر برساند، هنوز پیامبر از مدینه زیاد دور نشده بود. وقتی علی علیه السلام به پیامبر رسید ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر به علی علیه السلام گفت: «ای علی! به مدینه بازگرد که برای حفظ مدینه، هیچ کس مثل تو شایستگی این کار را ندارد».

سپس پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! مقام و منزلت تو در پیش من، مانند مقام و منزلت هارون علیه السلام نزد موسی علیه السلام است، همان‌طور که هارون علیه السلام جانشین موسی علیه السلام بود، تو نیز جانشین من هستی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود».<sup>۶۴</sup>

این حدیث پیامبر به «حدیث منزلت» مشهور شد، چون پیامبر از منزلت و جایگاه علی علیه السلام سخن به میان آورد.

\* \* \*

هر مقامی که هارون علیه السلام داشته است، علی علیه السلام هم آن را دارا بود، وقتی قرآن را با دقت بررسی می‌کنم می‌بینم که قرآن، هارون علیه السلام را خلیفه و جانشین موسی علیه السلام معرفی می‌کند.

در آیه ۱۴۲ سوره اعراف چنین می‌خوانم:

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً... وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي...﴾.

ماجرا چه بود؟

تو از موسی علیه السلام خواستی تا سی شب برای مناجات به کوه طور بروی تا تو کتاب آسمانی تورات را بر او نازل کنی.

موسی علیه السلام، برادرش، هارون را جانشین خود قرار داد و از او خواست تا به اصلاح کار مردم بپردازد، بعد از آن موسی علیه السلام با هفتاد نفر از بنی اسرائیل به کوه طور رفت. تو صلاح را در آن دیدی که مأموریت موسی علیه السلام ده شب دیگر تمدید شود، برای همین موسی علیه السلام ده روز دیرتر نزد قومش بازگشت تا آنان امتحان شوند.

نکته مهم این است: با وجودی که موسی علیه السلام مدت کوتاهی از امت خود دور می‌شد، برای خود، جانشینی قرار داد، در آخرین سال زندگی محمد صلی الله علیه و آله تو به او خبر دادی که زمان مرگش نزدیک شده است. اهل سنت می‌گویند: «پیامبر هیچ جانشینی برای امت اسلامی انتخاب نکرد»، چگونه می‌توان باور کرد که پیامبر هیچ جانشینی برای خود انتخاب نکرد و امت خود را رها کرد و رفت؟

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۲۱

یکی از فضائل علی علیه السلام این است که پیامبر دخترش، فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد و نسل پیامبر از علی و فاطمه علیها السلام ادامه پیدا کرد.

مناسب است ماجرای خواستگاری علی علیه السلام را شرح بدهم:

خیلی از ثروتمندان و بزرگان مدینه به خواستگاری فاطمه علیها السلام رفته بودند ولی پیامبر به همه آنها جواب منفی داده بود. پیامبر به مردم گفته بود که ازدواج دخترم

فاطمه را به خدای خویش واگذار کرده‌ام و منتظر تصمیم او هستم. مردم مدینه در این فکر بودند که سرانجام چه کسی افتخار همسری فاطمه علیها السلام را پیدا می‌کند. هنوز علی علیه السلام به خواستگاری فاطمه علیها السلام نرفته بود.

مردم کوچه و بازار می‌گفتند: «چون دست علی علیه السلام از مال دنیا کوتاه است، به این امر اقدام نمی‌کند». آری، ثروتمندان بزرگ از انصار و مهاجرین خواهان ازدواج با فاطمه علیها السلام بودند و در این میان، وضع مالی علی علیه السلام از همه آنها پایین تر بود. سرانجام یک روز علی علیه السلام تصمیم گرفت تا نزد پیامبر برود و از دختر او خواستگاری کند... پیامبر در منزل همسر خود اُمّ سلمه بود، علی علیه السلام خود را به آنجا رساند و در زد.

اُمّ سلمه در حضور پیامبر بود، پیامبر به او گفت: «برخیز و در خانه را باز کن، کسی آنجاست که من او را بیش از همه مردم دوست دارم».

علی علیه السلام وارد خانه شد، سلام کرد، پیامبر جواب او را داد و او در مقابل پیامبر نشست و سکوت کرد. او سر به زیر انداخته بود، گویا خجالت می‌کشید که خواسته خود را بیان کند.

پیامبر نگاهی به صورت علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی! فکر می‌کنم که تو برای انجام کاری نزد من آمده‌ای». علی علیه السلام پاسخ داد: «ای پیامبر! من کودک بودم که از پدر و مادر خویش جدا شدم و نزد شما آمدم و شما برایم از پدر و مادر بهتر بودی... شما تنها سرمایه من در دنیا و آخرت هستید. من دوست دارم که برای خود همسری داشته باشم که مایه آرامش من باشد، من آمده‌ام تا دخترتان فاطمه را خواستگاری کنم».

پیامبر وقتی این سخن را شنید، غرق شادی و سرور شد، او لبخندی زد و



رضایت خود را با این امر، آشکار نمود و سپس نزد فاطمه علیها السلام رفت تا به او این ماجرا را خبر بدهد و نظر او را جویا شود... شب که فرا رسید پیامبر جشن عروسی علی و فاطمه علیها السلام را برگزار کرد...<sup>۶۵</sup>

\* \* \*

## □ ایستگاه ۲۲

یکی دیگر از فضایل علی علیه السلام ماجرای «سَدَّ الْأَبْوَاب» است، شرح این ماجرا چنین است:

روزی از روزها پیامبر به یکی از یارانش (که نامش معاذ بود) گفت:  
— ای معاذ! خدا از من خواسته است تا از مردم بخواهم درهایی را که به این مسجد باز کرده‌اند، مسدود کنند.  
— یعنی همه باید درهایی را که از طرف خانه‌هایشان به مسجد باز می‌شود، برداشته و جای آن را دیوار بسازند؟  
— بله. این دستور خداست. از تو می‌خواهم تا نزد عمویم عباس بروی و سلام مرا به او برسانی و پیامم را به او بدهی.  
— چشم.

\* \* \*

وقتی پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد، در مرکز شهر، مسجدی ساخت. پس از اتمام کار، او در کنار مسجد، اتاق‌هایی را بنا نمود. علی علیه السلام هم در آنجا، اتاقی برای خود ساخت. مسلمانان دیگر هم در آنجا برای خود خانه ساختند. آنان برای خانه‌های خود دو در قرار دادند، دری که به کوچه باز می‌شد و دری که به سوی مسجد باز می‌شد.

در واقع، همهٔ خانه‌هایی که دور تا دور مسجد ساخته شده بودند، دو در داشتند، پیامبر دستور داد تا درهایی که از طرف خانه‌ها به مسجد باز می‌شد، بسته شود.<sup>۶۶</sup>

\* \* \*

معاذ در جستجوی عباس، عموی پیامبر بود. او را در بازار مدینه یافت و به او گفت: «پیامبر مرا فرستاده است تا از تو بخواهم در خانهٔ خود را که به مسجد باز کرده‌ای، مسدود کنی». عباس پاسخ داد: «چشم. من دستور پیامبر را انجام می‌دهم».

عباس به سوی خانه حرکت کرد، او می‌خواست اولین کسی باشد که این دستور پیامبر را انجام می‌دهد. او سریع دست به کار شد، بعد از ساعتی، در خانهٔ عباس که به سمت داخل مسجد بود، بسته شد.<sup>۶۷</sup>

این خبر به همه می‌رسد: همه باید درهای خانه‌های خود را به سوی مسجد مسدود کنند. وقتی عباس، عموی پیامبر در خانهٔ خود را مسدود کرده است، بقیه هم باید این دستور را انجام دهند. درها یکی بعد از دیگری مسدود می‌شود.

عمر نزد پیامبر آمد و گفت: «ای پیامبر! من دوست دارم وقتی تو در محراب قرار می‌گیری، به تو نگاه کنم، به من اجازه بده دریچه‌ای کوچک از خانهٔ من به سوی مسجد باز باشد». پیامبر در پاسخ گفت: «خدا اجازهٔ چنین کاری را نداده است».<sup>۶۸</sup>

\* \* \*

خانه علی علیه السلام هم یک در به سوی مسجد داشت، فاطمه و علی علیهما السلام در آن خانه زندگی می‌کردند، آیا آن دستور پیامبر، شامل این خانه هم می‌شد؟ آیا علی علیه السلام هم باید در خانهٔ خود را که به داخل مسجد باز می‌شود، مسدود می‌کرد؟  
گویا علی علیه السلام آن روز، در مدینه نبود، فاطمه علیها السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و

به مسجد آمد. پیامبر نگاهش به فاطمه علیها السلام افتاد، به سوی او آمد و به او سلام کرد و گفت:

— دخترم! فاطمه جانم! چرا اینجا نشسته‌ای؟

— منتظر دستور شما هستم، شنیده‌ام که شما از همه خواسته‌اید تا در خانه‌های خود را که به سوی مسجد باز می‌شود، مسدود کنند.

— فاطمه جان! خدا به من اجازه داده است که در خانه‌ام به سوی مسجد باز باشد، در خانه شما هم مسدود نمی‌شود، زیرا شما از من هستید.<sup>۶۹</sup>

\* \* \*

این‌گونه بود که فقط در دو خانه به سوی مسجد باز می‌شد: خانه پیامبر و خانه علی علیه السلام. پیامبر اجازه داشت در خانه‌اش به سوی مسجد باز بماند، او همین اجازه را به علی علیه السلام داد و در خانه علی علیه السلام به سوی مسجد باز بود و این افتخاری بزرگ برای علی علیه السلام بود.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۲۳

پیامبر علم و حکمتی را که تو به او داده بودی، در اختیار علی علیه السلام قرار داد و به مردم گفت: «من شهر علم هستم و علی در آن شهر است، کسی که می‌خواهد از علم بهره‌مند شود باید از در آن شهر وارد شود».

کسی که جانشین پیامبر است بایستی از علم پیامبر بهره‌مند باشد تا بتواند جامعه را به سعادت راهنمایی کند. پیامبر به امر تو، درهای علم را به روی علی علیه السلام گشود. در اینجا ماجرای را ذکر می‌کنم:

پیامبر در بستر بیماری بود، او نگاهی به اطراف خود کرد، عایشه و چند نفر دیگر

را دید، او به عایشه گفت: «من می‌خواهم برادر عزیزم را ببینم». عایشه به سرعت از جا برخاست و به دنبال پدرش ابوبکر رفت و به او گفت: «هر چه زودتر نزد پیامبر بیا که او تو را می‌طلبد».

ابوبکر وارد اتاق شد و نزد پیامبر رفت و کنار او نشست، پیامبر چشمان خود را باز کرد ولی سر خود را برگرداند... بعد از لحظاتی، عُمَر از راه رسید، او نزد پیامبر رفت، پیامبر به او نگاهی کرد و باز هم روی خود را برگرداند.

اُمّ سَلَمَه (همسر پیامبر) صدای پیامبر را شنید که می‌گفت: «بگوئید برادرم بیاید، من می‌خواهم او را ببینم».

اُمّ سَلَمَه می‌دانست منظور پیامبر کیست، برای همین از جا برخاست و به سراغ علی علیه السلام رفت و به او خبر داد که پیامبر سراغ او را می‌گیرد.<sup>۷۰</sup>

علی علیه السلام با عجله به دیدار پیامبر آمد، همین که چشم پیامبر به او افتاد، لبخند زد گفت: «علی جان! نزدم بیا».<sup>۷۱</sup>

علی علیه السلام کنار پیامبر رفت و سر پیامبر را به سینه گرفت. پیامبر نگاهی به اطرافیان خود کرد و از همه خواست تا اتاق را ترک کنند.<sup>۷۲</sup>

پیامبر با علی علیه السلام شروع به سخن کرد و این سخن گفتن، مدّت زیادی طول کشید. پیامبر، هزار در علم را به علی علیه السلام یاد داد که از هر دری، هزار در دیگر باز می‌شد. علی علیه السلام یک میلیون در علم را از پیامبر فرا گرفت.<sup>۷۳</sup>

بعد از آن، علی علیه السلام با پیامبر خداحافظی کرد و از اتاق بیرون آمد، عده‌ای از او سؤال کردند که پیامبر به او چه گفت. علی علیه السلام پاسخ داد: «پیامبر یک میلیون در علم را به من یاد داد».<sup>۷۴</sup>

## □ ایستگاه ۲۴

پیامبر علیؑ را به عنوان «برادر» و «جانشین» و «وارث» خود معرفی کرد و چنین گفت: «ای علی! گوشت و خون تو از گوشت و خون من است، هر کس با تو صلح باشد با من صلح کرده است، هر کس با تو جنگ کند، با من جنگ کرده است، همان‌گونه که ایمان به خدا با گوشت و خون من آمیخته شده است با گوشت و خون تو نیز آمیخته شده است».

پیامبر این‌گونه به مردم خبر داد که علیؑ همه خوبی‌ها را دارد، او شایسته مقام امامت می‌باشد.

\* \* \*

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، میان مسلمانان عقد برادری خواند تا مهر و عطوفت در جامعه بیشتر و بیشتر شود، در آن روز، او میان خود و علیؑ عقد برادری خواند و به همه اعلام کرد که علیؑ برادر اوست.

پیامبر به مردم خبر داد که علیؑ، جانشین و وارث علم اوست.

\* \* \*

پیامبر به مردم گفت که علیؑ جانشین اوست، مناسب است این ماجرا را نقل کنم:

عبدالله بن سلام قبلاً یهودی بود، او فهمید که حق با محمدﷺ است و برای همین مسلمان شد، یک روز او و دوستانش نزد پیامبر آمدند. عبدالله بن سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشنا بود و می‌دانست تو برای پیامبران، جانشین قرار داده‌ای.

عبدالله بن سلام رو به پیامبر کرد و گفت: «ای پیامبر! جانشین خود را برای ما

معرفی کن».

لحظاتی گذشت... جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آیه ۵۵ سوره مائده را بر او نازل کرد. پیامبر رو به آنان کرد و گفت: «همین الآن، جبرئیل نزد من آمد و این آیه را برای من خواند:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.

«بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می‌دهند، بر شما ولایت دارند».

همه به فکر فرو رفتند، به راستی منظور از این آیه چیست؟ چه کسی مانند خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد؟

پیامبر رو به یارانش کرد و گفت: «برخیزید! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم».

همه به سوی مسجد رفتند، مسجد پر از جمعیت بود، و عده‌ای مشغول نماز بودند، یک مرد عرب می‌خواست از در مسجد بیرون برود، گویا او خیلی خوشحال بود، پیامبر به او گفت: «ای مرد عرب! از کجا می‌آیی؟ چرا این قدر خوشحالی؟». مرد عرب با دست، گوشه مسجد را نشان داد و گفت: «از پیش آن جوان می‌آیم، او به من این انگشتر قیمتی را داد». صدای الله اکبر پیامبر در مسجد طنین انداخت. همه از این فقیر خواستند تا بیشتر توضیح دهد.

مرد عرب گفت: «ساعتی قبل، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم، اما هیچ‌کس به من کمک نکرد، من در مسجد دور می‌زدم و طلب کمک می‌کردم، در این میان، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود، او با دست اشاره

کرد تا من به سوی او بروم و او انگشتر خود را به من داد». همه مردم، الله اکبر گفتند و به سوی آن جوان رفتند، آن جوان، هنوز در حال خواندن نماز بود، پیامبر تا او را دید اشک در چشمانش حلقه زد! او علی علیه السلام بود که به حکم قرآن بر همه مسلمانان، ولایت داشت و جانشین پیامبر بود.<sup>۷۵</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۲۵

سخن پیامبر چنین ادامه پیدا می‌کند: «ای علی! تو فردای قیامت، جانشین و نماینده من بر حوض کوثر خواهی بود».

روز قیامت روزی است که علی علیه السلام کنار حوض کوثر می‌ایستد و مؤمنان را از آب کوثر سیراب می‌سازد، روز قیامت، روز شکوه شیعیان است. آن روز که تشنگی بر همه غلبه می‌کند و همه نگران هستند که سرانجام آنان چه خواهد شد. ناگهان صدایی به گوش می‌رسد، یکی از فرشتگان با صدای بلند فریاد می‌زند: «پیامبر مهربانی‌ها، محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟».

اینجا است که پیامبر جلو می‌رود و خود را به حوض کوثر می‌رساند. بعد از آن، این صدا در همه صحرای محشر می‌پیچد: «علی مرتضی علیه السلام کجاست؟». علی علیه السلام به سمت حوض کوثر می‌رود و در کنار پیامبر قرار می‌گیرد. علی علیه السلام، نماینده پیامبر بر حوض کوثر است.

مردم به سمت حوض کوثر هجوم می‌برند، اما همه نمی‌توانند از این آب بنوشند، این آب گوارا مخصوص مؤمنان است... عده‌ای از شیعیان برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می‌آیند اما فرشتگان آنها را برمی‌گردانند. آنها شیعیانی هستند که در دنیا به گناه آلوده شده‌اند.

پیامبر این منظره را می‌بیند، او شیعیان را می‌شناسد و می‌بیند که چگونه در آتش تشنگی می‌سوزند ولی نمی‌توانند خود را کنار حوض کوثر برسانند. اشک در چشمان پیامبر حلقه می‌زند و چنین می‌گوید: «خدایا! شیعیان علی را می‌بینم که نمی‌توانند کنار حوض کوثر بیایند».

اینجاست که فرشته‌ای این پیام را برای پیامبر می‌آورد: «ای محمد! دعای تو را مستجاب می‌کنم، اجازه می‌دهم تا شیعیان علی که در دنیا مرتکب گناه شده‌اند نیز از آب کوثر بنوشند».

پیامبر خوشحال می‌شود، ندا می‌رسد هر کس که شیعه علی علیه السلام است می‌تواند از آب کوثر بنوشد. شیعیان به سوی حوض کوثر می‌آیند و از دست علی علیه السلام سیراب می‌شوند.<sup>۷۶</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۲۶

پیامبر با علی علیه السلام چنین گفت: «ای علی! پس از من، تو ادای قرض‌های مرا به عهده می‌گیری و وعده‌های مرا انجام می‌دهی».

باید ماجرای روز ۲۷ صفر سال یازدهم هجری را بنویسم:

پیامبر در بستر بیماری بود. عده‌ای به دیدار پیامبر آمده بودند، پیامبر گاه بی‌هوش می‌شد و گاه به هوش می‌آمد.<sup>۷۷</sup>

عبّاس، عموی پیامبر، سر پیامبر را در آغوش گرفته بود، لحظاتی گذشت، پیامبر چشم باز کرد و عموی خود را کنار خود دید، رو به او کرد و گفت: «عمو جان، آیا حاضر هستی تا وصیت‌های مرا انجام دهی و قرض‌های مرا ادا کنی؟».

عبّاس نگاهی به پیامبر کرد و گفت: «ای رسول خدا، شما در بخشش و لطف،



بی‌نظیر هستید و به مردم وعده‌های زیادی داده‌اید، شما می‌دانید که وضع مالی من خوب نیست، من چگونه خواهم توانست از عهده این کار مهم برآیم؟».

پیامبر بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و عباس همان جواب را داد.

پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی، آیا حاضر هستی تا به وصیت‌های من عمل کنی و قرض‌های مرا پرداخت کنی». اشک در چشم علی علیه السلام حلقه زده بود، گریه، مجال سخن به او نمی‌داد.

علی علیه السلام سکوت کرد و چیزی نگفت. پیامبر برای بار دوم گفت: «ای علی، آیا به وصیت‌های من عمل می‌کنی؟».

این بار علی علیه السلام از میان پرده اشک جواب داد: «بله، پدر و مادرم به فدای شما باد، من حاضر هستم تا به وصیت‌های شما عمل کنم».

لبخند بر چهره پیامبر نشست و چنین گفت: «ای علی، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی، به راستی که تو جانشین و وصی من می‌باشی».

پیامبر بلال را صدا زد و گفت: «ای بلال، برو و شمشیر ذوالفقار، زره، عمامه و پرچم مرا بیاور». بلال از اتاق بیرون رفت و بعد از لحظاتی با دست پر بازگشت، پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی، این وسایل را از بلال تحویل بگیر و به خانه خود ببر».

هدف پیامبر این بود که همه بدانند این وسایل از آن لحظه به بعد، از آن علی علیه السلام است و همه شاهد باشند تا بعداً کسی درباره آن وسایل، ادعایی نداشته باشد. علی علیه السلام آن وسایل را برداشت و به سوی خانه خود رفت.<sup>۷۸</sup>

\* \* \*

ادامه سخن پیامبر چنین است: «ای علی! روز قیامت، شیعیان تو در حالی که چهره‌هایی سفید دارند بر منبرهایی از نور، گرداگرد من خواهند بود، شیعیان تو در بهشت همسایه من خواهند بود».

برای توضیح این سخن، این ماجرا را می‌نویسم:

یک روز امام صادق علیه السلام آیه ۶۹ سوره نساء را خواند:

﴿... فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ...﴾

«کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند، در روز قیامت، همنشین پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران خواهد بود و آنان دوستان بسیار خوبی هستند».

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه چنین گفت: «منظور از صدیقان و شهدا در این آیه، ما می‌باشیم و منظور از نیکوکاران، شیعیان ما می‌باشند».

آری، شیعیان کسانی هستند که به قرآن و سخن پیامبر عمل کردند و ولایت علی علیه السلام را پذیرفتند، آنان نیکوکارانی هستند که در بهشت با پیامبر و امامان همراه خواهند بود.<sup>۷۹</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۲۸

سخن پیامبر چنین ادامه پیدا می‌کند: «ای علی! اگر تو نبودی، بعد از من مؤمنان از غیر مؤمنان شناخته نمی‌شدند».

چه نکته‌ای در این سخن پیامبر نهفته است؟

وقتی قدرت اسلام زیاد شد و پیامبر موفق به تشکیل حکومت شد، گروهی از منافقان در میان جامعه رخنه کرده بودند. آنان به ظاهر، ادعای مسلمانی می‌کردند، نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، اما قلبشان از نور ایمان خالی بود.

آنان از روزی که به ظاهر، اسلام آوردند به دنبال دنیا و حکومت بودند و منتظر بودند پیامبر از دنیا برود و حکومت را به دست بگیرند.

این منافقان خطر بزرگی برای اسلام بودند، زیرا هدف اصلی آنان از بین بردن دین بود، وقتی پیامبر از دنیا رفت، علی علیه السلام تنها کسی بود که در آن شرایط توانست اسلام واقعی را حفظ کند و مانع شود که آنان به هدف اصلی خود برسند. علی علیه السلام باعث شد که مسیر حق برای همه آشکار بماند.

اگر علی علیه السلام نبود، حق از ناحق تشخیص داده نمی‌شد، آن منافقان به ظاهر دم از اسلام می‌زدند ولی هدف آنان، نابودی اسلام بود. حضور علی علیه السلام در جامعه با فرازها و نشیب‌هایی همراه بود و او بر اساس شرایط، وظیفه هدایتگری جامعه را انجام داد و خط هدایت گم نشد. کسانی که از علی علیه السلام و خط او پیروی کردند، همان مؤمنان بودند و هر کس که از راه علی علیه السلام فاصله گرفت در مسیر نفاق قرار گرفت.



## فصل پنجم: یازده خورشید

### □ ایستگاه ۲۹

وقتی پیامبر از دنیا رفت، علی علیه السلام وظیفه‌ای را که تو از او خواسته بودی به خوبی انجام داد، او کار هدایت جامعه را بر عهده گرفت و همواره در اوج گمراهی‌ها، چراغ هدایت بود، او نوری بود که مردم را از تاریکی‌ها نجات می‌داد، او ریسمان محکم تو بود.

در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران چنین می‌خوانم:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾.

در ابتدای کوهنوردی وقتی هنوز مسیر زیادی را طی نکرده‌ام به هیچ ریسمان و دستگیره‌ای، نیاز ندارم. در زمین صاف و هموار کوهپایه که خطری مرا تهدید نمی‌کند، هیچ کس نمی‌گوید باید به ریسمان چنگ بزنی، اما وقتی صعود آغاز می‌شود و به سوی قلّه بالا می‌روم، آنجاست که خطر سقوط در کمین من است، باید مواظب باشم، محکم به ریسمانی که از بالای کوه پایین آمده است، چنگ

بزنم.

تو در این آیه، حقیقت دنیا را برایم معرفی می‌کنی، دنیا مانند پرتگاهی است که با سقوط در آن به نیستی و نابودی می‌رسی، من باید از این پرتگاه به سوی قلّه کمال و سعادت صعود کنم.

تو می‌دانستی که هیچ چیز مانند وحدت، باعث سربلندی اسلام نیست، از این رو برای مسلمانان محور اتحاد را مشخص کردی، خوب می‌دانستی که اتحاد بر محور نژاد و زبان و ملیّت، ثباتی ندارد و زود از هم پاشیده می‌شود، از آنان خواستی تا بر محور ولایت علی علیه السلام که حجّت توست، متحد شوند.

علی علیه السلام، تجسم همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها می‌باشد، تو به علی علیه السلام عصمت را بخشیدی و او می‌تواند جامعه را به سوی سعادت رهنمون باشد.<sup>۸۰</sup>

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾

\*\*\*

#### □ ایستگاه ۳۰

بعد از آن که پیامبر از دنیا رفت، علی علیه السلام راه مستقیم تو بود. من در سوره حمد از تو می‌خواهم مرا به «راه مستقیم» هدایت کنی، من باید از تو راهنمایی و هدایت بخوام، باید از راه‌های انحرافی پرهیز کنم، اگر می‌خواهم به سعادت برسم باید فقط در راه تو قدم بردارم، راهی که مرا به رضای تو می‌رساند.

بعضی‌ها می‌خواهند به سوی تو بیایند، اما راه را بیراهه می‌روند، آن‌ها هرگز رستگار نخواهند شد.

آن روز را به یاد می‌آورم که عیسی علیه السلام برای مردم سخن می‌گفت، مردی رو به او کرد و گفت: «من چهل روز با خدای خود خلوت کردم، روزها روزه گرفتم و شب‌ها

نماز خواندم، هزاران بار خدا را صدا زدم، اما او جوابم را نداد». عیسی علیه السلام تعجب کرد، چرا تو حاجت این بنده خود را نداده بودی؟ او می‌خواست بداند چه رازی در میان است، تو با او چنین سخن گفتی:

— ای عیسی! اگر او تا آخر عمر هم دعا کند، دعایش را مستجاب نمی‌کنم!

— برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

— اگر او می‌خواست صدایش را بشنوم، باید از دری می‌آمد که من آن را معرفی کرده‌ام. تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده‌ام، او به تو اعتقادی ندارد، چگونه می‌شود که من دعایش را مستجاب کنم در حالی که می‌دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟<sup>۸۱</sup>

\* \* \*

در زبان عربی، واژه‌های «طریق» و «صراط»، به معنای «راه» است. وقتی ما بخواهیم از راهی سخن بگوییم که اصلی و وسیع است، از واژه «صراط» استفاده می‌کنیم؛ اما وقتی بخواهیم به مسیری اشاره کنیم که پیمودن آن با سختی همراه است از واژه «طریق» استفاده می‌کنیم.

پس واژه «صراط» به وسیع بودن راه و راحت بودن سفر در آن اشاره دارد. اگر در یک بزرگراه به سوی مشهد در حرکت باشم، می‌توانم بگویم من در صراط مشهد هستم. ولی اگر در جاده‌ای کم عرض به سوی مشهد در حرکت باشم و در مسیر با سختی روبرو شوم، باید بگویم من در طریق مشهد هستم.<sup>۸۲</sup> راه علی علیه السلام یک صراط است، راهی که وسیع و واضح است و در آن هیچ ابهام و مشکلی نیست.

\* \* \*

### □ ایستگاه ۳۱

علی علیه السلام فضایی داشت که هیچ‌کس آن را نداشت، او با پیامبر خویشاوندی داشت (هم پسرعموی پیامبر بود و هم داماد پیامبر)، او اولین کسی بود که به پیامبر ایمان آورده بود، در میان جامعه کسی به فضایل او نمی‌رسید.

ولی وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم جمع شدند و گفتند: «ما با کسی که از همه ما پیرتر است، بیعت می‌کنیم». آنان علی علیه السلام را که تجسم همه خوبی‌ها بود کنار گذاشتند و سنت‌های جاهلی را زنده کردند.<sup>۸۳</sup>

افسوس که آن جاهلان، جامعه را از سعادت دور کردند و حق علی علیه السلام را غصب کردند، وقتی جاهلان به حکومت رسیدند، دستور دادند تا علی علیه السلام را به مسجد بیاورند تا با ابوبکر بیعت کند.

هواداران ابوبکر علی علیه السلام را با زور به مسجد آوردند، ابوبکر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «تو چاره‌ای نداری، باید با من بیعت کنی».

آیا تاریخ این سخن و آن منظره را می‌تواند فراموش کند؟ دشمنان ریسمان به دست‌های علی علیه السلام بسته بودند و شمشیر بالای سر او قرار داده بودند. درست است که علی علیه السلام برای حفظ اسلام دست به شمشیر نبرد، اما هرگز سکوت نکرد، بلکه با سخن خود، حقیقت را برای همیشه آشکار کرد. او حق و حقیقت را با یک شعر بیان کرد.

این صدای علی علیه السلام بود که از حلقوم تاریخ بیرون آمد و با ابوبکر سخن گفت:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلِكْتَ أُمُورَهُمْ

فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيَّبُ



وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَىٰ حَاجِبَتْ حَصِيمَهُمْ  
فَغَيْرُكَ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ  
«ای ابوبکر! اگر تو با رأی‌گیری به این مقام رسیدی، چگونه شد  
که بنی‌هاشم را برای رأی دادن خبر نکردی؟ اگر به دلیل  
خویشاوندی با پیامبر به این مقام رسیدی، کسانی غیر از تو به  
پیامبر نزدیک‌تر بودند».<sup>۸۴</sup>

ابوبکر به فکر فرو رفت و جوابی نداشت که بگوید. اگر قرار بود مقام خلافت به  
خویشاوندی با پیامبر باشد که علی علیه السلام از همه به پیامبر نزدیک‌تر بود، او پسر عموی  
پیامبر بود و تنها کسی بود که پیامبر با او پیمان برادری بسته بود!  
سخن علی علیه السلام همه را به فکر فرو برد. علی علیه السلام با سخنان خود تمام مسجد را در  
اختیار خود گرفت، دشمنان، علی علیه السلام را مانند اسیر به مسجد آوردند، اما خودشان در  
مقابل کلام او، اسیر شدند...

\* \* \*

علی علیه السلام وظیفه رهبری جامعه را به عهده داشت، حفظ دین و آیین تو مهم‌ترین  
هدف او بود، برای همین او صبر پیشه کرد و در آن فراز و نشیب‌ها جز به آنچه تو  
به آن راضی بودی، اندیشه نکرد. او از راه و روشی که پیامبر مشخص کرده بود،  
پیروی نمود.

او بیست و پنج سال صبر کرد، ولی صبر او با آرامش همراه نبود، او حال کسی را  
داشت که در چشم او، خار بود و استخوان راه‌گلویش را بسته بود. خلافت حق او  
بود و جاهلان آن را به یغما بردند و جامعه را به تباهی کشاندند، اگر او دست به  
شمشیر می‌برد، اختلافات در جامعه ریشه می‌دواند و خطری بزرگ، اسلام را  
تهدید می‌کرد، او بر سختی‌ها صبر کرد تا اسلام باقی بماند.

\*\*\*

## □ ایستگاه ۳۲

علی علیه السلام بر اساس حقایق اصلی قرآن با منافقان جنگ کرد و در راه رضای تو از ملامت و سرزنش هیچ کس، سستی به خود راه نداد و با تمام قدرت در مقابل کسانی که می‌خواستند جامعه را به سوی ارزش‌های جاهلی ببرند، ایستاد. او بیست و پنج سال بر همه سختی‌ها صبر کرد تا این‌که روزگار عثمان (خلیفه سوم) سر آمد و به دست عده‌ای کشته شد، آن وقت بود که مردم به در خانه او هجوم آوردند و از هر سو به او رو آوردند، شوق آنان آن قدر زیاد بود که نزدیک بود حسن و حسین علیهم السلام پایمال شوند. سرانجام آنان با او به عنوان خلیفه بیعت کردند. این آغاز کار بود، اما وقتی علی علیه السلام حکومت را به دست گرفت و نیاز به یاری آنان داشت، دست از یاری او کشیدند و به بهانه‌های بی‌اساس از اطاعت او سر باز زدند و با او دشمنی کردند.

\*\*\*

در زمان پیامبر، گروهی از منافقان در مدینه جمع شدند ولی پیامبر هرگز با آنان، جنگ مسلحانه نکرد، او فقط با کافران، جنگ مسلحانه داشت، البته او فرصت فتنه‌گری را از منافقان می‌گرفت و به آنان فرصت نمی‌داد تا با دسیسه‌های خود، ایمان مردم را تضعیف کنند. این چیزی بود که تو از پیامبر خواسته بودی. وقتی که پیامبر از دنیا رفت، خط نفاق کودتا کرد و حکومت را به دست گرفت، علی علیه السلام بیست و پنج سال صبر کرد، اما وقتی که مردم با او بیعت کردند، مقابل خط نفاق قیام کرد و دست به شمشیر برد. این چیزی بود که تو از علی علیه السلام خواسته بودی. علی علیه السلام به دنبال این بود که اسلام

واقعی را در جامعه پیاده سازد و روح قرآن را در جامعه نشر بدهد.

\* \* \*

### □ ایستگاه ۳۳

علی علیه السلام هرگز از میدان جنگ نمی‌هراسید، وقتی انحراف‌ها را در جامعه دید، تصمیم به اصلاح آن گرفت و از هیچ کس و هیچ چیز پروایی نداشت. او در زمان پیامبر در راه خدا جهاد کرده بود و پهلوانان عرب را شکست داده بود، در جنگ «بدر» و «خَیبر» و «حُنَین» و دیگر جنگ‌ها، شمشیر او بود که باعث پیروزی اسلام شده بود.

تاریخ این رشادت‌های علی علیه السلام را از یاد نمی‌برد، منافقان کینه او را به دل داشتند، زیرا بستگان آن منافقان در سپاه کفر بودند و به جنگ اسلام آمده بودند و با شمشیر علی علیه السلام کشته شده بودند.

وقتی علی علیه السلام حکومت را به دست گرفت، منافقان به جنگ او آمدند، او هم با شجاعت به پیکار با آنان پرداخت. حکومت او کمتر از پنج سال طول کشید اما در این مدت سه جنگ پیش آمد:

#### ۱ - جنگ جمل

طلحه و زبیر با علی علیه السلام بیعت کردند اما بیعت خود را شکستند. آنان همراه با عایشه (همسر پیامبر) سپاهی را تشکیل دادند و به سوی بصره حرکت کردند و در آنجا فتنه‌ای بزرگ بر پا کردند و خون بی‌گناهان را ریختند. اینجا بود که علی علیه السلام همراه با لشکر خود از مدینه به آنجا رفت و با آنان جنگید و فتنه آنان را خاموش کرد.

#### ۲ - جنگ صفین

معاویه در زمان عثمان بر شام (سوریه) حکومت می‌کرد، وقتی مردم با علی علیه السلام بیعت کردند او از معاویه خواست تا از حکومت شام کناره‌گیری کند، اما معاویه قبول نکرد و به علی علیه السلام اعلام جنگ کرد.

معاویه با سپاهی برای جنگ حرکت کرد، علی علیه السلام هم (که به کوفه هجرت کرده بود)، لشکر خود را حرکت داد و آنان در منطقه‌ای به نام «صفین» به یکدیگر رسیدند و در آنجا جنگ آغاز شد.

در مراحل اولیه جنگ، پیروزی با لشکر علی علیه السلام بود، اما معاویه (به پیشنهاد عمروعاص) دستور داد تا قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کنند و این‌گونه بود که گروهی از یاران علی علیه السلام فریب خوردند و جنگ را متوقف کردند.

قرار شد میان لشکر کوفه و سپاه شام، دو نفر حکم کنند و ماجرا به «حکمیت» پایان پذیرد و آن دو نفر بنشینند و حکم کنند که حق با علی علیه السلام است یا حق با معاویه.

علی علیه السلام می‌خواست یکی از یاران زیرک خود را برای حکمیت انتخاب کند، ولی مردم کوفه سخن او را نپذیرفتند و شخص ساده‌لوحی را برای این کار معین کردند. آن شخص ساده‌لوح هم فریب خورد و نتیجه آن شد که معاویه به عنوان خلیفه معرفی شد.

### ۳ - جنگ نهروان

گروهی از لشکریان علی علیه السلام وقتی از نتیجه حکمیت باخبر شدند بسیار خشمناک شدند و گفتند: «قبول حکمیت یک گناه بزرگ بود، باید از آن توبه کنیم»، آنان به علی علیه السلام گفتند: «تو هم کافر شده‌ای و باید توبه کنی».

هر چقدر علی علیه السلام با آنان سخن گفت، آنان نپذیرفتند و راه خود را جدا کردند و

«خوارج» نام گرفتند. خوارج اهل نماز و قرآن بودند، اما معرفت و شناخت کافی نداشتند.

سرانجام کار آنان به جایی رسید که دست به فتنه زدند و راه‌ها را می‌بستند و به مردم حمله می‌کردند و آنها را می‌کشتند و در سرزمینی به نام «نَهروان» جمع شدند.

علی علیه السلام با لشکر خود به جنگ آنان رفت و این فتنه را خاموش کرد.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۳۴

بعد از جنگ نَهروان، علی علیه السلام بارها با مردم سخن گفت و آنان را به جهاد فرا خواند، سپاهیان معاویه به شهرها حمله می‌کردند و مردم بی‌گناه را به قتل می‌رساندند، علی علیه السلام می‌خواست ریشه فتنه را در جهان اسلام نابود کند و معاویه را از حکومت شام برکنار نماید، ولی مردم با او همکاری نمی‌کردند.

تاریخ این سخنان علی علیه السلام را هرگز از یاد نمی‌برد: «ای مردم کوفه! من شما را به جهاد فرا می‌خوانم و شما خود را به بیماری می‌زنید و به گوشه خانه خود پناه می‌برید. معاویه مردم خویش را به معصیت خدا فرا می‌خواند و آنها او را اطاعت می‌کنند، اما من شما را به طاعت خدا دعوت می‌کنم و شما سرپیچی می‌کنید؟...»<sup>۸۵</sup>

\* \* \*

سخنان علی علیه السلام می‌رفت که در مردم کوفه اثر کند، او با این واژه‌ها، وجدان خفته آنان را بیدار می‌کرد تا لشکری فراهم گردد و به سوی شام حرکت کند، ولی افسوس که ابن ملجم به علی علیه السلام مهلت نداد.

ابن ملجم که به خوارج پیوسته بود، تصمیم گرفت تا علی علیه السلام را در محراب نماز به شهادت برساند، زنی به نام «قطام» ابن ملجم را بر این کار تشویق کرد. مدّت زندگی هر کس در این دنیا مشخص است، وقتی که مرگ فرا رسیده، دیگر باید از دنیای خاکی چشم پوشید. شب نوزدهم ماه رمضان سال چهارم فرا رسید، علی علیه السلام به سوی مسجد رفت و وارد محراب شد و نماز شب خواند. ساعتی گذشت، وقت اذان صبح فرا رسید، علی علیه السلام اذان صبح را گفت و سپس مشغول نماز شد، ابن ملجم به سوی محراب دوید، علی علیه السلام در سجده بود، ابن ملجم شمشیر زهرآلود خود را بالا آورد و آن را به سر علی علیه السلام زد.<sup>۸۶</sup>

خون فوران کرد، محراب مسجد کوفه سرخ شد و علی علیه السلام فریاد برآورد:

«فُرْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ».

«به خدای کعبه قسم که من رستگار شدم».<sup>۸۷</sup>

ضجّه‌ای در آسمان‌ها افتاد، صدای جبرئیل در زمین و آسمان طنین انداخت:

«ستون هدایت ویران شد، علی مرتضیٰ کشته شد...».

\* \* \*

در میان انسان‌ها دو نفر از همه بدبخت‌تر می‌باشند: اولین آنها کسی بود که شتر صالح را کشت. صالح پیامبر بود و معجزه او شتر بود، آن کسی که آن شتر را کشت، بدبخت‌ترین مردم در اوّل تاریخ انسان بود، دومین آنها هم ابن ملجم بود، او در دنیا و آخرت، بدبختی را برای خود خرید. او بدبخت‌ترین مردم است زیرا او قرآن ناطق را شهید کرد.

بعد از وفات پیامبر، عده‌ای در سقیفه جمع شدند و حقّ علی علیه السلام را غصب کردند، اما آنان حداقل چند روزی در این دنیا به حکومت رسیدند هرچند، حکومت آنان،

ظالمانه بود. در کربلا هم کسانی که حسین علیه السلام را شهید کردند باعث شدند تا حکومت بنی‌امیه برای سال‌های سال، ادامه پیدا کند، بنی‌امیه نزدیک به نود سال دیگر حکومت کردند، ولی ابن‌ملجم با این کار خود به چه بهره‌ای در دنیا رسید؟ او برای چه این جنایت بزرگ را انجام داد؟ او بدبخت‌ترین مردم است چون برای زنی به نام «قطام» چنین کاری کرد و سرانجام به وصال او هم نرسید، ابن‌ملجم در دنیا هیچ بهره‌ای از این کار خود نبرد و چند روز بعد از شهادت علی علیه السلام به درک واصل شد و در آتش جهنم جای گرفت و به سخت‌ترین عذاب‌ها گرفتار شد.

\* \* \*

### □ ایستگاه ۳۵

بعد از شهادت علی علیه السلام روزگار سختی‌ها برای اهل بیت علیهم السلام آغاز شد، مردم کوفه در ابتدا با حسن علیه السلام بیعت کردند، اما وقتی او نیاز به یاری آنان داشت، او را تنها گذاشتند، همان کسانی که با او بیعت کرده بودند به معاویه چنین نامه نوشتند: «ای معاویه! هر چه سریع‌تر به سوی ما بیا! ما همه، گوش به فرمان تو هستیم، هر وقت تو دستور بدهی ما حسن بن علی را به قتل خواهیم رساند».<sup>۸۸</sup>

این اوج غربت حسن علیه السلام بود، در آن شرایط، حسن علیه السلام تصمیم گرفت تا با معاویه صلح کند و به مدینه بازگردد.

اینجا بود که ظلم و ستم‌ها، روز به روز زیادتر شد، حسن علیه السلام مظلومانه به دسیسه معاویه به شهادت رسید، بعد از آن هم حادثه کربلا روی داد و حسین علیه السلام با لب‌تشنه میان دو نهر آب به شهادت رسید...

پیامبر به امت اسلامی سفارش کرد تا خاندان او را دوست بدارند، ولی بیشتر مسلمانان (به جز گروه اندکی) بر خاندان پیامبر، ظلم و ستم روا داشتند. فقط گروه

کمی بودند که حقّ خاندان پیامبر را مراعات کردند.

\* \* \*

وقتی امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> از سفر اسارت به مدینه بازگشت، مردم دور او جمع شدند. او با چشم خود شهادت پدر، برادران، عموها و... را دیده بود و در سفر اسارت، سختی‌های فراوانی را تحمل کرده بود.

او به مردم رو کرد و چنین گفت: «ای مردم! پدرم، حسین<sup>علیه السلام</sup> را شهید کردند و ما را به گونه‌ای به اسارت بردند که گویی ما فرزندان قوم کافریم! شما به یاد دارید که پیامبر چقدر سفارش ما را به امت خود می‌نمود و از آنها می‌خواست که به ما محبت کنند. به خدا قسم، اگر پیامبر به جای آن سفارش‌ها، از مردم می‌خواست که با فرزندان او بجنگند، امت او بیش از این نمی‌توانستند در حقّ ما ظلم کنند».<sup>۸۹</sup>

آری، این چه مصیبت بزرگ و جان‌سوزی بود که امتی مسلمان بر خاندان پیامبرشان روا داشتند؟ پیامبر همواره از مردم می‌خواست تا به خاندان او محبت بورزند. قرآن مزد رسالت پیامبر را دوستی اهل بیت معرفی کرده بود، به راستی، امت اسلام بعد از پیامبر با فرزندان او چگونه رفتار کردند؟

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۳۶

ستمکاران برای رسیدن به حکومت چند روزه دنیا، ستم‌های فراوان کردند، گروهی از خاندان پیامبر کشته شدند، جمعی هم آواره از وطن شدند.

تو از این خاندان عهد گرفته بودی که در برابر سختی‌ها صبر کنی، آنان به این امید که به پادش نیک تو برسند، به عهد خود وفا کردند و شکیبایی نمودند.

دشمنان تلاش زیادی کردند تا مسیر تاریخ را تغییر بدهند و چراغ هدایت را از



بین ببرند و نور اهل بیت علیهم‌السلام را خاموش کنند، ولی هرگز موفق نشدند، درست است که ستم فراوانی به خاندان پیامبر روا داشتند، اما راه حق و حقیقت همواره آشکار بود و روز به روز رهروان این راه، زیاد و زیادتر شدند.

در آیه ۱۲۸ سوره اعراف چنین می‌خوانم: «به راستی که زمین از آن خداست و خدا به هر کس که بخواهد و شایسته بداند، واگذار می‌کند و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است». آری، ظلم و ستم ستمکاران، پایدار نخواهد بود و بندگان شایسته تو، وارث حکومت زمین خواهند شد.

این وعده توست و مؤمنان به وعده‌های تو ایمان دارند و می‌دانند که تو به وعده‌های خود وفا می‌کنی و هرگز وعده تو دروغ نیست زیرا تو خدای توانا و حکیم هستی، هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع قدرت و اراده تو بشود.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۳۷

از ظلم‌هایی که در حق اهل بیت علیهم‌السلام روا شد، سخن گفته شد، پس شایسته است بر اهل بیت پاک پیامبر و فرزندان علی علیه‌السلام، گریه کنندگان گریه کنند و بر مظلومیت آنان ندبه کنند و بر آنان اشک از دیده‌ها جاری سازند، شیون کنندگان، از سودای دل، شیون کنند.

ستمکاران به خاندان پیامبر ظلم فراوان نمودند، مظلومیت آنان، چیزی نیست که بتوان آن را از یاد برد.

اکنون وقتی به جامعه اسلامی نگاه می‌کنم می‌بینم که این جامعه، دچار آسیب‌های فراوان است، همه این‌ها، ریشه در غصب حق اهل بیت علیهم‌السلام دارد، اگر دشمنان می‌گذاشتند بعد از پیامبر، علی علیه‌السلام حکومت را در دست می‌گرفت، اگر آنان

علی علیه السلام را خانه‌نشین نمی‌کردند، مسیر جامعه اسلامی سمت و سوی دیگر داشت، افسوس که دشمنان برای چند روز حکومت، مسیر تاریخ را عوض کردند... اکنون من باید یاد اهل‌بیت علیهم السلام را زنده نگاه دارم، من به اندازه خود رسالت دارم و باید این پیام را به آیندگان برسانم، نباید بگذارم راه امامت کمرنگ شود. گریه و اشک من باعث می‌شود راه و مرام اهل‌بیت علیهم السلام زنده بماند و بطلان راه دشمنان نیز آشکار شود، برای همین است که دشمنان با اشکی که شیعه برای امامانش می‌ریزد، مخالف هستند. اشک شیعه، فریاد بلند اعتراض است. از زمانی که شیعه چشمان خود را باز می‌کند با اشک آشنا می‌شود، او با اشک بر امامان مظلوم خویش، چشم تاریخ را بینا می‌کند، این اشک است که او و نسل فردا را بیدارتر می‌کند.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۳۸

من در اینجا از ده امامی که بعد از علی علیه السلام آمدند و مظلومانه به دست جاهلان شهید شدند یاد می‌کنم: حسن، حسین، سجاد، باقر، صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و حسن عسکری علیهم السلام.

آنان همگی مظلومانه به شهادت رسیدند، من اکنون چنین نجوا می‌کنم: حسن علیه السلام کجاست؟ حسین علیه السلام کجاست؟ فرزندان حسین علیه السلام کجایند؟ کجایند انسان‌های نیکوکار و راستگو؟ کجایند راه‌های هدایت که یکی پس از دیگری برای هدایت انسان‌ها آمده بودند؟

کجایند کسانی که تو آنان را برگزیده بودی؟ کجایند آن خورشیدهای تابان امامت؟ آن مهتاب‌های آسمان رستگاری؟ آن ستارگان درخشان نجات؟

کجایند کسانی که نشانه‌های دین‌داری بودند و پایه‌های اندیشه و علم؟ همان کسانی که با نور علم خود، دل‌ها را روشن می‌کردند و تاریکی کفر و گمراهی را برطرف می‌نمودند.

\* \* \*

تو همه خوبی‌ها را در اهل بیت علیهم‌السلام قرار دادی و به این انتخاب خود راضی و خشنود هستی، تو خودت آنان را هدایت نمودی و آنان را با این هدایت، عزیز نمودی.

تو اسم اعظم خود را به آنان یاد دادی، معجزات و کرامات بیشماری برایشان قرار دادی، آنان را وسیله هدایت در زمین و آسمان قرار دادی، هر کس که در جستجوی روشنایی و هدایت است، باید از آنان بهره بگیرد.

آنان حجت تو بر بندگانت بودند و دین تو را یاری کردند و حافظ اسرار تو بودند، تو علم و حکمت خود را نزد آنان به امانت گذاشته بودی. تو آنان را ستون‌های توحید قرار دادی، اگر کسی ولایت آنان را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی‌شود، آری! اگر کسی تو را عبادت کند ولی با آنان بیگانه باشد، تو این عبادت را قبول نمی‌کنی، تو شرط قبولی اعمال را ولایت و محبت آنان قرار دادی.

\* \* \*

وقتی فریاد برمی‌آورم که آن امامان مظلوم کجایند، می‌خواهم اعلام کنم که راه هدایت را می‌شناسم، اگر چه آنان مظلومانه شهید شدند و اکنون در بهشت هستند، ولی راه آنان که هست. من راه آنان را می‌پویم، من نام و یاد آنان را زنده نگاه می‌دارم، بر مظلومیت آنان، اشک می‌ریزم و این‌گونه، فریاد اعتراض برمی‌آورم و راه خود را از آن ستمکاران جدا می‌کنم.



## فصل ششم: خورشید دوازدهم

### □ ایستگاه ۳۹

من کجا هستم؟ کجای تاریخ ایستاده‌ام؟ گذشته را به خوبی شناختم، دانستم از لحظه‌ای که انسان را خلق کردی برای او هدایتگری آسمانی قرار دادی، از آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و آله. در این فاصله پیامبران زیادی آمدند و انسان را به سوی روشنایی و سعادت رهنمون شدند.

بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیز علی علیه السلام و ده امام دیگر این راه را ادامه دادند، اما بیشتر مردم قردان امامان معصوم نبودند و این نعمت تو را کفران کردند، برای همین بود که تو امام دوازدهم را از دیده‌ها پنهان نمودی. امروز مهدی علیه السلام امام دوازدهم است و پشت پرده غیبت است، او آقای من است!

بارخدایا! من می‌بینم که مردم، آقای مرا از یاد برده‌اند و من هم در بیابان غربت گرفتار شده‌ام، تو که می‌دانی هیچ پناهی ندارم، از مردم شهر فراری شده‌ام،

آخر در شهر، کسی به فکر آقای من نیست، درست است از او دور مانده‌ام، اما در قلب من، عشق او شعله می‌کشد.

اکنون با دلی شکسته با تو درباره‌ او سخن می‌گوییم، اشک از دیده جاری می‌کنم و چنین می‌گوییم: «کجاست بقیة الله؟ کجاست آن ذخیره‌ تو که از خاندان پیامبر توست، همان خاندانی که آنان را برای هدایت مردم قرار دادی؟».

\* \* \*

این آیه ۸۶ سوره هود است:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

«اگر شما اهل ایمان هستید بقیة الله برایتان بهتر است».

پیامبران برای سعادت بشر، زحمات زیادی کشیدند، عده زیادی از آنان در این راه شهید شدند. یازده امام نیز شهید شده‌اند، اکنون فقط مهدی علیه السلام تنها یادگار آنان می‌باشد.

مهدی علیه السلام ذخیره خدا در روی زمین است. من دیده‌ام که بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه می‌کنند و آن را در جایی مطمئن قرار می‌دهند. آن وسایل، ذخیره‌های آن‌ها هستند.

مهدی علیه السلام همان ذخیره‌ای است که تو برای اهل زمین قرار داده‌ای، او «بقیة الله» است.

و این نام چقدر زیباست!

شنیده‌ام که مهدی علیه السلام با این نام، خود را به یکی از شیعیان معرفی کرد، آن روزی که مردی از شهر قم به شهر «سامرا» آمده بود. او مهمان امام عسکری علیه السلام بود، نام آن مرد، احمد بن اسحاق قمی بود.

او به سامرا آمده بود تا بداند امام دوازدهم کیست. او مهمان امام عسکری علیه السلام شده بود و نمی‌دانست چگونه سؤال خود را بپرسد.

امام عسکری علیه السلام او را صدا زد و گفت: «از آغاز آفرینش دنیا تا به امروز، هیچ‌گاه دنیا از حجت خدا خالی نبوده است و تا روز قیامت هم، دنیا بدون حجت خدا نخواهد بود. نعمت‌های خدا که بر شما نازل می‌شود و هر بلایی که از شما دفع می‌شود به برکت وجود حجت خداست.»

احمدبن اسحاق قمی رو به امام عسکری علیه السلام کرد و گفت: «آقای من! امام بعد از شما کیست؟». امام عسکری علیه السلام لبخندی زد و از جا برخاست و از اتاق خارج شد و بعد از مدتی همراه با مهدی علیه السلام وارد اتاق شد و چنین گفت: «این پسر مهدی علیه السلام است که سرانجام همه دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، او امام بعد از من است.» اشک در چشم احمدبن اسحاق قمی حلقه زد، گریه او از سر شوق بود، او نمی‌دانست چگونه شکر خدا کند که توانسته است مهدی علیه السلام را ببیند. در این هنگام مهدی علیه السلام با احمدبن اسحاق قمی چنین سخن گفت: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ: من ذخیره خدا هستم.»<sup>۹۰</sup>

آن روز مهدی علیه السلام بیش از سه سال نداشت و خود را بقیة الله معرفی کرد، فردا نیز او خود را این‌گونه معرفی خواهد کرد. از فردای ظهور سخن می‌گوییم. فردایی که همه جهان در انتظارش است. وقتی که تو به او اجازه ظهور بدهی داد، او کنار کعبه می‌آید. آن روز فرشتگان دسته دسته برای یاری او می‌آیند.<sup>۹۱</sup>

جبرئیل با کمال ادب نزد او آمده و چنین می‌گوید: «آقای من! وقت ظهور تو فرا رسیده است.»<sup>۹۲</sup>

مهدی علیه السلام کنار کعبه می‌رود و به آن تکیه می‌زند و این آیه را می‌خواند:

﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

اگر شما اهل ایمان هستید بقیه الله برایتان بهتر است.

آن روز صدای مهدی علیه السلام در همه دنیا خواهد پیچید: «من بقیه الله و حجت خدا هستم». <sup>۹۳</sup>

\* \* \*

آن شب را از یاد نمی‌برم که با خود چنین می‌گفتم: چرا من در زمانی به دنیا آمدم که امام‌زمان غائب است؟ خوشا به حال کسانی که در زمان پیامبر زندگی می‌کردند! خوشا به حال کسانی که امام خود را می‌دیدند، همان کسانی که یارِ باوفای علی علیه السلام بودند...

این سخنانی بود که به ذهن من رسید، یک حسرت جانکاه تمام وجودم را گرفت. پاسی از شب گذشت و من مطالعه می‌کردم، به سخنی از امام‌سجاد علیه السلام رسیدم. آن حضرت به یکی از یاران خود چنین گفت: «بدان که روزگار غیبت امام دوازدهم، بسیار طولانی می‌شود. آیا می‌دانی بهترین مردم در همه زمان‌ها چه کسانی می‌باشند؟ کسانی که در زمان غیبت، زندگی می‌کنند و به امامت امام‌زمان خود اعتقاد دارند و در انتظار ظهور هستند. آنها بهترین مردم همه زمان‌ها هستند».

امام‌سجاد علیه السلام در ادامه سخن خود به این نکته اشاره می‌کند: آنان به معرفتی می‌رسند که دیگر غیبت امام با حضور امام برایشان فرقی نمی‌کند، گویا آنان همواره در حضور امام خود هستند. <sup>۹۴</sup>

وقتی این سخن را خواندم، دانستم اگر کسی که در این روزگار غیبت زندگی می‌کند به وظیفه خود عمل کند، از مردم همه روزگاران بهتر خواهد بود.



درست است که من در روزگار غیبت قرار گرفته‌ام و از دیدار امام خود بی‌بهره‌ام، اما می‌توانم از این شرایط به گونه‌ای استفاده کنم که همه مردم تاریخ، حسرت درک و کمال مرا داشته باشند.

من برای رسیدن به این مقام باید دو شرط را مراعات کنم: اول: به امامت مهدی عج اعتقاد داشته باشم و در این اعتقاد به یقین رسیده باشم، دوم: باید منتظر واقعی باشم.

معنای کلمه «انتظار» روشن است، باید با تمام وجود، هر لحظه و هر ساعت منتظر آمدنش باشم، باید کردار و رفتارم به گونه‌ای باشد که باعث خشنودی امام‌زمانم باشد.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۴۰

کجاست آن کسی که او را آماده کردی تا ظهور کند و ستمکاران را نابود کند؟  
کجاست آن کسی که همه منتظرش هستند تا بیاید و ظلم را ریشه کن کند؟  
کجاست آن کسی که تو او را برای زنده کردن اسلام، ذخیره کردی؟  
کجاست آن کسی که می‌آید و انحراف‌ها و بدعت‌ها را از دین می‌زداید؟  
کجاست آن کسی که قرآن و دستورات آن را زنده می‌کند؟  
کجاست آن کسی که دین و ایمان را جانی دوباره می‌دهد؟  
کجاست آن کسی که شکوه ستمکاران را در هم شکند؟  
کجاست آن کسی که شرک و نفاق را نابود می‌کند؟  
کجاست آن کسی که گناه و معصیت را از بین می‌برد؟  
کجاست آن کسی که گمراهی‌ها، دروغ‌ها، اندیشه‌های باطل و هواهای نفسانی را

نابود می‌سازد؟

کجاست آن کسی که متکبران سرکش را هلاک می‌گرداند؟

کجاست آن کسی که دشمنان گمراه را به تباهی می‌کشاند؟

کجاست آن کسی که دوستان تو را عزیز می‌کند و دشمنان تو را ذلیل می‌کند؟

کجاست آن کسی که همه را بر محور ایمان و تقوا، متحد می‌سازد؟

\* \* \*

روزگار غیبت مهدی علیه السلام روزگاری است که ستم بیداد می‌کند، از اسلام چیزی جز یک نام باقی نمی‌ماند، دینداران ذلیل و خوار می‌شوند، دروغ‌ها و فریب‌ها همه جا را فرا می‌گیرد، دشمنان دین مردم را به تباهی می‌کشند.

آری، خوبان همه ذلیل می‌شوند، دین‌داری با ذلت همراه می‌شود، هر کس بخواهد راه حق را برود، مردم او را مسخره می‌کنند، ارزش‌ها، ضد ارزش می‌شود و عجیب است که ضد ارزش‌ها، ارزش می‌شود، «صداقت» را «ساده‌بودن» می‌پندارند، «دروغ‌گفتن» را «نیوغ» می‌دانند، «حجاب» را «قدیمی‌بودن» می‌پندارند و «بی‌حجابی» را «نشانه‌ی روشنفکری» می‌خوانند....

همه این‌ها هست ولی هرگز در دل مؤمنان، ناامیدی راه ندارد، آنان هر لحظه به یاد مهدی علیه السلام هستند و برای آمدنش دعا می‌کنند.

آنان این جملات را بر زبان جاری می‌کنند و باور دارند که سرانجام مهدی علیه السلام می‌آید و به همه این سیاهی‌ها پایان می‌دهد. او می‌آید مؤمنان را عزیز می‌کند، همه اختلاف‌ها را از بین می‌برد و در سرتاسر جهان، ندای اسلام واقعی، طنین می‌اندازد. او دین حقیقی را زنده می‌کند، او به جنگ همه سیاهی‌ها و ظلم‌ها می‌رود و همه زیبایی‌ها را به تصویر می‌کشد. او اسلام واقعی را برای مردم جهان

معرفی می‌کند، آن وقت است که دل‌های آزاده، گروه‌گروه به اسلام علاقه‌مند می‌شوند.

\* \* \*

وقتی ابرها روی خورشید را می‌پوشانند، هنوز هم می‌توانم از نور خورشید بهره ببرم، روشنایی روز از همین خورشید است، اصلاً وجود روز به خاطر همین خورشید است، اگر خورشید نباشد، دنیا در سرما و تاریکی نابود می‌شود. اگر من خورشید و اثرات آن را بشناسم، هرگز ابرها را مانع نمی‌دانم. این ابرها نمی‌توانند مرا از فیض خورشید محروم کنند.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: «وقتی که مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان باشد، وجود او برای مردم چه فایده‌ای دارد؟». امام در جواب چنین گفت: «وجود مهدی علیه السلام برای مردم فایده دارد، همان‌گونه که خورشید پشت ابر برای شما فایده دارد». ۹۵

\* \* \*

درست است که مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان است، اما او هست و در روی همین زمین زندگی می‌کند، او از حال و روز من باخبر است، پرونده اعمال من به دست او می‌رسد. او به اذن تو از آنچه در جهان می‌گذرد، باخبر است، و شاهد و ناظر بر کردار من است.

در آیه ۱۰۵ سوره «توبه» چنین می‌خوانم:

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾

«بگو هر آنچه می‌خواهید انجام دهید، ولی بدانید که خدا و رسول خدا و مؤمنان، عمل شما را می‌بینند».

امروز منظور از «مؤمنان» در این آیه، مهدی علیه السلام می‌باشد، او بر آنچه بندگان انجام می‌دهند، آگاه است، اعمال و کردار من هر روز به او عرضه می‌شود.<sup>۹۶</sup> آری! هر روز، پرونده اعمال شیعیان را نزد او می‌آورند، او به کردارشان نگاه می‌کند، اگر در آن پرونده‌ها، کارهای زیبا ببیند، خوشحال می‌شود و دعا می‌کند، اما اگر در آن پرونده‌ها، گناهی ببیند، ناراحت می‌شود و دست به دعا برمی‌دارد و برای شیعیانش، استغفار می‌کند.

\* \* \*

این سخن‌ها را برای چه گفتم؟ می‌خواهم این نکته را بگویم که آن مهدی موعودی که من به او باور دارم، موجود است، همین الان هست. چقدر تفاوت است بین من و کسی که به موعودی باور دارد که بعداً به دنیا خواهد آمد!

خیلی از دین‌ها به «موعود» اعتقاد دارند، اهل سنت هم به موعود باور دارند، (ولی موعودی که بعداً به دنیا خواهد آمد).

باور به موعودی که الآن موجود نیست، بشر امروز را نجات نمی‌دهد و دردی از امروز بشر را هم دوا نمی‌کند.

من بر این باورم که الآن موعود من، موجود است، فقط کافی است که همه دست به دست هم بدهیم و موانع را برطرف کنیم، آن وقت است که او ظاهر می‌شود. او هست، در میان ماست، فقط کفران انسان‌ها او را از دیده‌ها پنهان کرده است، کافی است که ما بندگان خوب تو بشویم، آن وقت است که تو به او اجازه می‌دهی تا ظهور کند.

\* \* \*

وقتی به جهانی که در آن زندگی می‌کنم می‌نگرم و سیاهی‌ها و تاریکی‌ها را می‌بینم، نباید وضع موجود را بپذیرم و نباید در مقابل آن تسلیم شوم، وقتی من به مهدی علیه السلام ایمان دارم، هر لحظه تلاش می‌کنم به یاد او باشم.

اگر از مهدی علیه السلام غافل شوم، خود را از انتخاب‌های آینده‌ساز محروم کرده‌ام و خود را تباه کرده‌ام.

خوب می‌دانم اگر به «موعودِ موجود» باور نداشته باشم، در همان لحظه شروع زندگی، رو به نابودی هستم، اما اگر من موعود را بشناسم و از آن غفلت نکنم، هر لحظه، زنده هستم. کسی که باور به موعودِ موجود ندارد، گرفتار پوچی‌ها می‌شود و این پوچی‌ها را زندگی می‌پندارد.

مهدی علیه السلام پشت پرده غیبت است، اما توجه من به او، توجه به یک واقعیت فعال و مؤثر و جهت‌دهنده است، وقتی من منتظر او هستم، همین انتظار، زندگی مرا تغییر می‌دهد و راه مرا از راه دیگران جدا می‌کند.

وقتی من منتظر مهدی علیه السلام هستم، خواستن‌ها و نخواستن‌های من با دیگران تفاوت پیدا می‌کند و به کمک این انتظار، جایگاه دیگری را در هستی پیدا می‌کنم، کم‌کم به سوی راه و روشی می‌روم که مهدی علیه السلام آن را می‌پسندد. من دیگر نمی‌توانم در برابر ستم بی‌تفاوت باشم، هرگز ستم و ستمگر را نمی‌پذیرم. از گناه دوری می‌کنم و تلاش می‌کنم خشنودی مولایم را به دست آورم.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۴۱

کجاست آن که «بابُ الله» است و هر کس که می‌خواهد به سوی تو رو کند، باید در خانه او برود؟

فقط از راه او می‌توان به تو رسید. اگر کسی او را نشناسد و با او بیگانه باشد و در راهی که او به آن رهنمون است، گام بردارد، هرگز به مقصد نخواهد رسید و چیزی جز پشیمانی نصیب او نخواهد شد.

هر کس محبت او را به دل داشته باشد، محبت تو را در دل دارد، هر کس بغض و کینه او را داشته باشد، بغض تو را دارد.

هر کس می‌خواهد از تو شناخت پیدا کند، باید به سوی او رو کند و راه او را بیمایند، اگر من در مسیر معرفت گام بردارم، اما با او بیگانه باشم، هرگز به سعادت و کمال نمی‌رسم.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۴۲

«کجاست آن چهره‌ی تو که دوستانت به آن رو می‌کنند؟».

به راستی منظور از این سخن چیست؟

«وجه الله؟ چهره خدا؟»

تو که جسم نیستی. تو که چهره‌ای نداری.

اکنون باید ماجرای را بنویسم: اباصلت خادم امام رضا علیه السلام بود. یک روز از آن حضرت پرسید:

— آقای من! شنیده‌ام وقتی روز قیامت فرا برسد، افراد با ایمان وارد بهشت می‌شوند، آن‌ها وقتی در جایگاه خود قرار می‌گیرند، خدای خود را زیارت می‌کنند. آیا می‌توان خدا را با چشم دید؟

— ای اباصلت! خدا پیامبرش، محمد صلی الله علیه و آله را بر همه فرشتگان و بر همه بندگان خود برتری داد. خدا دیدار محمد صلی الله علیه و آله را به منزله دیدار خودش قرار داد.

– آقای من! شنیده‌ام که ثواب لا إله إلا الله این است که انسان می‌تواند به چهره خدا نگاه کند.

– ای اباصلت! خدا چهره و صورت ندارد، هر کس بگوید که خدا مانند انسان‌ها چهره و صورت دارد، کافر شده است.

– پس منظور از این سخن چیست؟

– خدا پیامبران و نمایندگان خود را به عنوان چهره خود (وجه الله) معرفی کرده است. هر کس دین خدا و معرفت او را می‌خواهد، باید نزد پیامبران و نمایندگان خدا برود، فقط آن‌ها هستند که می‌توانند معرفت و شناخت واقعی را برای مردم بیان کنند.

– پس کسی نمی‌تواند خدا را ببیند؟

– آری، هیچ چشمی نه در دنیا و نه در آخرت نمی‌تواند خدا را ببیند، خدا دوستان خود را به عنوان «چهره خود» معرفی کرده است.<sup>۹۷</sup>

\* \* \*

اکنون دیگر می‌فهمم که «وجه الله: چهره خدا»، لقبی است که تو به دوستان خوب خود داده‌ای.

وقتی من به دیدار شخص بزرگی می‌روم، با احترام روبروی چهره آن شخص می‌ایستم و سلام می‌کنم، من هیچ وقت نمی‌روم به چهره او پشت کنم و سلام نمی‌دهم.

تو مهدی علیه السلام را چهره خود معرفی کرده‌ای، تو می‌خواهی به بندگان خود بگویی که اگر با تو کاری دارند باید ولایت مهدی علیه السلام را قبول داشته باشند و به او عشق بورزند.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۴۳

«کجاست آن کسی که وسیلهٔ اتصال زمین و آسمان است؟». تو بودی و هیچ آفریده‌ای با تو نبود، سپس اراده کردی تا جهان را خلق کنی، اولین آفریدهٔ تو، نور پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بود. تو آفرینش را با خلقت آنان آغاز نمودی، تو همهٔ خوبی‌ها، همهٔ زیبایی‌ها و همهٔ کمالات را با آنان آغاز نمودی. آنان سبب خلقت این جهان هستند.<sup>۹۸</sup>

\* \* \*

به نور خورشید وقتی که از شیشه‌های رنگی عبور می‌کند، نگاه کرده‌ام، اگر رنگ شیشه، سبز باشد، نور خورشید هم سبز می‌شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می‌آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می‌شود، اما همهٔ این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، اما من آن نور را به رنگ‌های مختلف می‌بینم. همین طور، حقیقت نور اهل بیت علیهم‌السلام یکی است، نور آنان یکسان است.

\* \* \*

امروز مهدی علیه‌السلام تنها ذخیرهٔ توست، او واسطهٔ فیض توست، وقتی تو می‌خواهی به بندگان خود خیر و رحمتی بدهی، ابتدا آن را به وجود مهدی علیه‌السلام نازل می‌کنی و بعد به واسطه او، آن خیر به دیگران می‌رسد. به اذن تو، امروز مهدی علیه‌السلام همهٔ کاره این جهان است، از عرش گرفته تا این دنیای خاکی، همه کارها به او برمی‌گردد، تو او را محور جهان قرار داده‌ای، حرف اول و حرف آخر را او می‌زند، هر کس که با تو کار دارد باید به در خانه او بیاید،



امروز فقط او حجت توست.

به واسطه او، تو رحمت خود را بر بندگانت نازل می‌کنی و بلاها را از آنان دور می‌کنی، او ستون جهان است، اگر او نباشد، زمین و زمان در هم می‌پیچد. آری! اگر برای یک لحظه، حجت تو نباشد، جهان نابود می‌شود. مهدی علیه السلام واسطه فیض و رحمت توست، او اصل هر رحمتی است که بر مخلوقات نازل می‌شود. آری، او وسیله اتصال زمین و آسمان است.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۴۴

«کجاست آن کسی که صاحب روز پیروزی است؟ کجاست آن که پرچم هدایت را در همه دنیا برافراشته می‌کند؟».

روز ظهور مهدی علیه السلام، روز پیروزی است، روزی است که تو وعده آن را در قرآن بیان کرده‌ای.

مهدی علیه السلام همراه خود پرچم پیامبر را می‌آورد، همان پرچمی که جبرئیل در جنگ «بدر» برای پیامبر آورد. لشکر اسلام در آن جنگ به پیروزی بزرگی دست یافت. پیامبر بعد از جنگ بدر، آن پرچم را جمع کرد و دیگر در هیچ جنگی آن را باز نکرد و تحویل علی علیه السلام داد.<sup>۹۹</sup>

علی علیه السلام نیز فقط در جنگ جمل، آن پرچم را باز نمود و دیگر از آن استفاده نکرد.<sup>۱۰۰</sup>

وقتی که این پرچم برافراشته می‌شود، ترس و وحشت عجیبی در دشمنان پدیدار می‌گردد به طوری که دیگر نمی‌توانند هیچ کاری بکنند.

با برافراشتن این پرچم، دل‌های یاران مهدی علیه السلام چنان از شجاعت پر می‌شود که

گویی این دل‌ها از جنس آهن است و هیچ ترسی به آنها راه ندارد.<sup>۱۰۱</sup>

\*\*\*

هر وقت این پرچم باز شود، این هفت دسته از فرشتگان به یاری مهدی علیه السلام می‌آیند:

دسته اول: فرشتگانی که با نوح علیه السلام، در کشتی بودند و او را یاری کردند.

دسته دوم: فرشتگانی که به یاری ابراهیم علیه السلام آمدند.

دسته سوم: فرشتگانی که همراه موسی علیه السلام بودند زمانی که رود نیل شکافته شد و

بنی اسرائیل از آن عبور کردند.

دسته چهارم: فرشتگانی که هنگام رفتن عیسی علیه السلام به آسمان، همراه او بودند.

دسته پنجم: چهار هزار فرشته‌ای که همیشه در رکاب پیامبر اسلام بودند.

دسته ششم: سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ «بدر» به یاری پیامبر آمدند.

دسته هفتم: فرشتگانی که برای یاری امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند ولی آن

حضرت، یاری آنان را نپذیرفت و شهادت را انتخاب کرد.<sup>۱۰۲</sup>

وقتی مهدی علیه السلام می‌خواهد لشکر خود را حرکت بدهد، جبرئیل در سمت راست و

میکائیل در سمت چپ می‌ایستد. کسانی که قصد دشمنی با نور خدا را دارند،

ترسی عجیب وجودشان را فرا می‌گیرد؛ اما کسانی که سال‌های سال در جستجوی

حقیقت بوده‌اند، محبت و علاقه زیادی به مهدی علیه السلام پیدا می‌کنند.<sup>۱۰۳</sup>

\*\*\*

#### □ ایستگاه ۴۵

«کجاست آن کسی که پریشانی‌های مردم را برطرف می‌کند و دل‌ها را شاد و

خشنود می‌سازد؟ کجاست آن کسی که ظلم ستمکاران بر پیامبران و فرزندان

پیامبران را دادخواهی می‌کند؟».

مهدی علیه السلام می‌آید و همه غم‌ها و غصه‌ها را از بین می‌برد، او می‌آید و از ستمکاران انتقام می‌گیرد. این وعده خداست. او از کسانی که به پیامبران و فرزندان پیامبران ظلم کردند، انتقام خواهد گرفت.

اکنون ماجرای را شرح می‌دهم:

وقتی امام عسکری علیه السلام برای اولین بار پسرش مهدی علیه السلام را در آغوش گرفت، روی او را بوسید و در گوشش اذان گفت و سپس دستی بر سر او کشید و گفت: «به اذن خدا، سخن بگو فرزندم!».

مهدی علیه السلام به صورت پدر نگاه کرد و لبخند زد. صدای زیبای او سکوت فضا را شکست، او آیه ۵ سوره «قصص» را خواند:

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ﴾.

«من اراده کرده‌ام تا بر کسانی که مورد ظلم واقع شدند، منت نهم و آن‌ها را پیشوای مردم گردانم و آنان را وارث زمین نمایم.»<sup>۱۰۴</sup>

این آیه از کسانی که مورد ظلم واقع شده‌اند، سخن می‌گوید، من می‌خواهم آنها را بشناسم. باید یک ماجرا را نقل کنم:

پیامبر به خانه فاطمه علیها السلام آمده بود، همه کنار پیامبر نشستند. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام.

پیامبر از دیدن آن‌ها بسیار خشنود بود و با آنان سخن می‌گفت. در این میان نگاه پیامبر خیره‌ماند و اشک پیامبر جاری شد. همه تعجب کرده بودند. به راستی چرا پیامبر گریه می‌کرد؟

بعد از لحظاتی، پیامبر رو به آن‌ها کرد و گفت: «بعد از من، به شما ظلم و ستم فراوانی می‌شود». ۱۰۵

پیامبر از همهٔ ظلم‌هایی که در آینده نسبت به عزیزانش خواهد شد، خبر داشت. او می‌خواست تفسیر این آیهٔ قرآن را بازگو کند. آری، به خاندان من، ظلم‌های زیادی خواهد شد ولی سرانجام این خاندان پاک به حکومت خواهند رسید و جهان را از عدالت راستین پر خواهند نمود. این وعدهٔ بزرگ توست و تو همیشه به وعده‌های خود عمل می‌کنی.

\* \* \*

این جمله را تکرار می‌کنم: «کجاست آن کس که ظلم ستمکاران بر پیامبران و فرزندان پیامبران را دادخواهی می‌کند؟».

چه ظلمی بالاتر از ظلمی است که به فاطمه علیها السلام شد؟ مگر فاطمه علیها السلام دختر پیامبر نبود؟ مگر می‌توانم از مظلومیت مادر شیعه سخن نگویم؟ وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند، چند روز گذشت، ابوبکر، عُمَر را فرستاد تا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بیاورد. عُمَر در حالی که شعلهٔ آتشی را در دست داشت به سوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فریاد زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید». ۱۰۶ چند نفر جلو آمدند و گفتند:

— در این خانه فاطمه و حسن و حسین هستند.

— باشد، هر که می‌خواهد باشد، من این خانه را آتش می‌زنم. ۱۰۷

هیچ کس جرأت نداشت مانع کار عُمَر شود، سرانجام او نزدیک شد و شعلهٔ آتش را به هیزم‌ها گذاشت، آتش شعله کشید. در خانه، نیم سوخته شد. او جلو آمد و

لگد محکمی به در زد. ۱۰۸

فاطمه علیها السلام پشت در ایستاده بود... صدای ناله فاطمه علیها السلام بلند شد. عُمَر در خانه را محکم فشار داد، صدای ناله فاطمه علیها السلام بلندتر شد. میخ در که از آتش، داغ شده بود در سینه فاطمه علیها السلام فرو رفت. ۱۰۹

فریاد فاطمه علیها السلام در فضای مدینه پیچید: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت چه می‌کنند...». ۱۱۰

\* \* \*

وقتی روزگار ظهور فرا برسد، مهدی علیه السلام از کنار کعبه حرکت خویش را آغاز می‌کند، ابتدا شهر مکه را از وجود دشمنان پاک می‌کند و سپس به سوی مدینه می‌رود. ماجرای انتقام آغاز می‌گردد...

اگر دیروز نامردان، در خانه فاطمه را آتش زدند، آن روز به امر تو، آنان زنده می‌شوند تا محاکمه شوند و در آتشی بزرگ سوزانده شوند. ۱۱۱

و اینجاست که دل هر شیعه‌ای شاد و مسرور می‌شود. آن روز، دشمنان فاطمه علیها السلام در آتش می‌سوزند و به سزای عمل ننگین خود می‌رسند

□ ایستگاه ۴۶

«کجاست آن کسی که انتقام خون‌های ریخته شده در کربلا را می‌گیرد؟».

کربلا!

مگر می‌شود از کربلا نوشت و نسوخت؟

نام حسین علیه السلام با روح شیعه عجین شده است و اشک را بر گونه‌ها جاری می‌کند... عصر عاشورا بود و حسین علیه السلام غریبانه، تنها و تشنه در وسط میدان ایستاده بود، از پشت پرده اشک به یاران شهید خود نگاه کرد. همه پر کشیده بودند و رفته بودند.

چه با وفا بودند و صمیمی!

غم بر دل حسین علیه السلام نشسته بود، دیگر تنهای تنها شده بود. او سوار بر اسب خویش جلو آمد. مهار اسب را کشید و فریادش تا دوردست سپاه کوفه، طنین انداخت: «آیا کسی هست که در این غربت و تنهایی، مرا یاری کند؟»<sup>۱۱۲</sup> فریاد غریبانه را پاسخی نبود... حسین علیه السلام قرآنی را روی سر گذاشت و رو به سپاه کوفه چنین گفت: «ای مردم! قرآن، بین من و شما قضاوت می‌کند. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ چه شده که می‌خواهید خون مرا بریزید؟» هیچ کس جوابی نداد. سکوت بود و سکوت... ناگهان، باران تیر و سنگ و نیزه باریدن گرفت... آماج تیرها بر بدنش نشست... سنگی به پیشانی او، اصابت کرد و خون جاری شد.<sup>۱۱۳</sup>

لحظه‌ای صبر کرد، اما دشمن امان نداد و این بار تیری زهرآلود بر قلبش نشست. صدای حسین علیه السلام در دشت کربلا پیچید: «خدایا! من به رضای تو راضی هستم... او از روی اسب با صورت به زیر افتاد. صدای مناجاتش به گوش رسید: «در راه تو بر همه این سختی‌ها صبر می‌کنم».<sup>۱۱۴</sup>

بدن او از زخم شمشیر و تیر چاک چاک شده بود، سرش شکسته و سینه‌اش شکافته شده بود، زبانش از خشکی به کام چسبیده و جگرش از تشنگی می‌سوخت... شمر به سوی او آمد... شیون و فریاد در آسمان‌ها پیچید و فرشتگان همه ناله کردند. آنها چنین گفتند: «ای خدا! پسر پیامبر تو را می‌کشند» و تو به آنان گفتی: «من انتقام خون حسین را خواهم گرفت، آنجا را نگاه کنید!». فرشتگان، نور مهدی علیه السلام را دیدند و دلشان آرام گرفت.<sup>۱۱۵</sup>

شمر خنجر کشید... حسین علیه السلام پیامبر را صدا زد: «یا جدّاه، یا مُحَمَّداه!».»

آسمان تیره و تار شد. طوفان سرخی همه جا را فرا گرفت و خورشید، یکباره خاموش شد و حسین علیه السلام به سوی آسمان‌ها اوج گرفت...<sup>۱۱۶</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۴۷

«کجاست آن کسی که تو او را بر دشمنانش پیروز می‌کنی؟ کجاست آن مضطری که وقتی تو را بخواند، دعایش را اجابت می‌کنی؟».

درد و رنج، همواره همزاد انسان در این دنیا بوده است، همه در زندگی فردی و اجتماعی خود با مشکلاتی روبرو می‌شوند، در این میان، وقتی من به خود می‌نگرم، مشکل خود را دشوارترین مشکل جهان می‌یابم و خود را «مضطّر» می‌دانم و آیه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ...﴾ را می‌خوانم.

اکنون باید کمی فکر کنم: مضطّر واقعی کیست؟

کسی که بیشتر مردم او را فراموش کرده‌اند. آن کسی که از همه برای این مردم، دلسوزتر است و به دلیل گناه و غفلت و غرور مردم، در زندان غیبت گرفتار آمده است. آن کسی که طیب روح و جان ماست و ما نه تنها به سخنش گوش فرا نمی‌دهیم بلکه به بیماری خود افتخار هم می‌کنیم.

\* \* \*

آیه ۶۲ سوره «نمل» را می‌خوانم:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾.

سپس به کتاب‌های حدیثی مراجعه می‌کنم، به سخنی از امام صادق علیه السلام می‌رسم که به یاران خود چنین گفت: «مهدی علیه السلام همان مُضْطَّرِّی است که خدا در این آیه از او سخن گفته است».<sup>۱۱۷</sup>

آری، او مضطرب واقعی است، وقتی که او به درگاه تو دعا می‌کند و اشک می‌ریزد، تو اجازه می‌دهی تا او ظهور کند و ماجرای آغاز ظهور او این‌گونه خواهد بود: او ابتدا به مکه می‌آید، مردم شهر همه در خواب هستند، کنار کعبه خلوت است، او در کنار کعبه دعا می‌کند، او با تو نجوا می‌نماید...

لحظاتی می‌گذرد... همه جا نورانی می‌شود، فرشتگان دسته دسته از آسمان به زمین می‌آیند، مسجدالحرام پر از صف‌های طولانی فرشتگان می‌شود، جبرئیل و میکائیل علیهم‌السلام هم می‌آیند.

جبرئیل نزد مهدی علیه‌السلام می‌رود، سلام می‌کند و می‌گوید: «آقای من! دعای شما مستجاب شد». ۱۱۸

مهدی علیه‌السلام وقتی این سخن را می‌شنود، دستی بر چهره خود می‌کشد و می‌گوید: «خدا را حمد و ستایش می‌کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارث زمین قرار داد». ۱۱۹

اکنون او از جای خود برمی‌خیزد و یاران خود را صدا می‌زند و می‌گوید: ای یاران من! ای کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید». صدای او به گوش یارانش می‌رسد، این به قدرت توست، آنان یکی پس از دیگری، خود را به مسجدالحرام می‌رسانند. بعضی از آنان از راه دور با «طی‌الأرض» به مکه می‌آیند. لحظاتی می‌گذرد، همه یاران، کنار در کعبه، دور مهدی علیه‌السلام جمع می‌شوند و با او بیعت می‌کنند.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۴۸

«کجاست آن پیشوا و صدرنشین همه جهان؟ کجاست آن کس که اهل نیکوکاری



و تقواست؟».

مهدی علیه السلام کسی است که همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها را در خود دارد، او بنده شایسته و برجسته است، تو به او مقام عصمت عطا کرده‌ای، کسی که معصوم است، هرگز ظلم و ستم نمی‌کند.

او رهبری است که تو او را هدایت کرده‌ای و او را مأمور کرده‌ای تا دیگران را هدایت کند، لطف تو همواره با اوست و او در سایه مهربانی توست.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۴۹

کجاست فرزند پیامبر؟ همان پیامبر که تو او را برگزیدی و بر همه پیامبران برتری دادی؟

کجاست فرزند علی؟ همان علی که تو از او خشنود بودی؟

کجاست فرزند خدیجه؟ همان خدیجه که بزرگواری بود؟

کجاست فرزند فاطمه؟ همان فاطمه که مقامی بس بزرگ داشت؟

\* \* \*

کسانی که آموزه انتظار بر ضد منافع آنان بود، تلاش کردند مهدی علیه السلام را از یادها ببرند، پیشنهاد همه آنان این بود که ما را بپذیرید و به دور ما بگردید و اگر هم قرار است انتظار چیزی را داشته باشید، در انتظار این باشید که ما زندگی شما را رونق بیشتر بدهیم و بس! ما شما را به لذت‌های دلفریب دنیا مشغول می‌کنیم تا آن آرمان بزرگ را فراموش کنید.

ولی من در این دعا، بارها فریاد برمی‌آورم: «آقای من کجاست؟»

بار اول گفتم: «کجاست ذخیره خدا؟»، بار آخر گفتم: «کجاست پسر فاطمه؟».

۲۹ بار با عبارتهای مختلف، از آقای خود سؤال کردم، به راستی این فریادهای من برای چیست؟ چرا این همه تکرار؟

وقتی سیاه‌اندیشان می‌خواهند مرا زندانی زندگی زمینی کنند و فکر مرا به رفاه بیشتر مشغول نمایند، این فریادها برای روح من، یک «بیدارباش» است. کسی که خدمت نظامی کرده است، معنای «بیدارباش» را به خوبی می‌داند، شب است و هوا تاریک است و همه سربازان در خواب هستند، ناگهان صدایی سکوت را می‌شکند: «بیدارباش». همه با سرعت از خواب برمی‌خیزند و آماده می‌شوند.

«ای مهدی! کجایی؟»

این یک بیدارباش است برای روح من تا همه آن سیاهی‌ها را سریع، کنار اندازم و به سوی نور بروم و به عشق آقای خویش، معنای زندگی را دریابم.

من باید در زندگی خود هدف داشته باشم، به دنبال امید و آرزویی باشم، زندگی بی‌هدف، لذت‌بخش نیست، اگر دنیا و لذت‌های آن هدف من باشد، وقتی به آن‌ها برسم، به بن‌بست و پوچی می‌رسم.

دنیا ارزش دل بستن ندارد، من باید دل به عشقی آسمانی ببندم. من به این دنیا آمده‌ام تا به کمال برسم، درست است آقای من پشت پرده غیبت است، اما نباید به سیاهی‌ها دل ببندم. باید به سوی حرکت کنم...

\* \* \*

«ای مهدی! کجایی؟»

این سخن را ۲۹ بار تکرار می‌کنم، من با خودم این‌گونه سخن می‌گویم و با خود نجوا می‌کنم، به خود هشدار می‌دهم که مبدا از آرمان بزرگ خویش دست بردارم. «زندگی دنیا، فقط بازیچه‌ای فریبنده است». این سخن قرآن است. آنان که

می‌خواهند همه وجود من، عشق دنیا باشد به منافع خود می‌اندیشند، اگر دنیا، آرمان من شود، ضرر کرده‌ام، زیرا به یک زندگی پست، دل خوش کرده‌ام! زندگی‌ای که در آن فقط عشق به دنیا باشد، یک زندگی پست و حقیر است.

من کی بیدار خواهم شد؟

وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می‌فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است. دنیا چیزی جز بازیچه‌ای فریبنده نیست، مردمی جمع می‌شوند و به پندارهایی دل می‌بندند، آنان همه سرمایه‌های وجودی خویش را صرف آن پندارها می‌کنند و پس از مدتی، می‌میرند و زیر خاک پنهان می‌شوند و همه چیز به دست فراموشی سپرده می‌شود!

آیا زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذت‌های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان‌ها!

\* \* \*

مهدی جان! من فریاد برمی‌آورم و تو را جستجو می‌کنم، تو در میان ما هستی. من به یاری تو اندیشه دارم، تلاش می‌کنم تا نام و یاد تو را زنده نگاه دارم. مهدی جان! هر کسی برای زندگی کردن، دلیلی می‌خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده‌ام و زندگی می‌کنم تا سرود مهر تو را سر بدهم و محبت تو را بر دل‌های مردم، پیوند زنم.

من سوگند یاد می‌کنم که تا نفس در سینه دارم، عاشقانه از زیبایی آمدنت دم

بزنم و دوستان تو را یار راه شوم و سرود جان‌بخش برپایی دولتت را فریاد زنم.  
من در راه رضای تو قدم برمی‌دارم، یاد تو را زنده نگاه می‌دارم! من این‌گونه تو را  
یاری می‌کنم.

مولای من! در قلب من، فقط محبت تو جای دارد و بس! من هیچ کس را به  
اندازه تو دوست ندارم، من در اشتیاق تو هستم، در آرزوی تو هستم و هرگز چنین  
اشتیاقی را برای دیگری نداشته‌ام.

تو در اعماق دل من جای گرفته‌ای، تو همه جا عزیز جان من و امید دل من  
هستی!

## فصل هفتم: درد فراق

□ ایستگاه ۵۰

آقای من! مهدی جان!

تا این لحظه با خدای خویش سخن می‌گفتم، اکنون دیگر وقت آن است که با تو سخن بگویم و نجوا نمایم:

مولای من! پدر و مادرم و همه هستی من به فدای تو باد!

من آماده‌ام جان خویش را فدایت کنم و بلاگردان تو شوم.

ای فرزند بزرگانی که نزد خدا مقامی بس والا داشته‌اند!

ای فرزند شریف بزرگواران!

ای فرزند رهبرانی که خدا آنان را هدایت کرده است!

ای فرزند بهترین اشخاص پاک‌سرشت!

ای فرزند بزرگواران شرافتمند!

ای فرزند نیکوترین پاکن دنیا!  
ای فرزند جوانمردان و سروران برگزیده!  
ای فرزند مهم‌ترین و گرامی‌ترین انسان‌ها!  
ای فرزند ماه‌های تابان و چراغ‌های فروزان هدایت!  
ای فرزند کسانی که راه رسیدن به خدا بودند!  
ای فرزند کسانی که نشانه‌های آشکار حق و حقیقت بودند!

\* \* \*

من این‌گونه تو را صدا می‌زنم، می‌دانم که تو همه خوبی‌ها و زیبایی‌های جهان را در خود داری، تو حجت و نماینده خدا در روی زمین هستی. من شوق و اشتیاق خود را این‌گونه نشان می‌دهم.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۱

«ای عصاره همه دانش‌های کامل و صحیح!»  
آقای من! خدا علم خویش را به قلب تو نازل کرده است، تو خزانه‌دار دانش خدا شدی! او تو را برگزید و علم غیب را به تو یاد داد.  
من شنیده‌ام که هر کس این علم غیب را بداند، می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد. در اینجا ماجرای را شرح می‌دهم:  
سلیمان علیه السلام پیامبر خدا بود، او باخبر شد که در کشور «سیا» مردم خورشید را پرستش می‌کنند و ملکه‌ای به نام «بلقیس» در آنجا حکومت می‌کند و او تختی باشکوه دارد.  
سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت تا زمینه هدایت آن ملکه را فراهم سازد برای همین

نامه‌ای به او نوشت و او را به خداپرستی دعوت کرد.

در یکی از روزها، سلیمان به اطرافیان خود رو کرد و گفت: چه کسی می‌تواند تخت ملکهٔ سبا را برایم حاضر کند؟

بین سلیمان (که در فلسطین حکومت می‌کرد) و بین کشور سبا (که در یمن واقع شده بود)، صدها کیلومتر فاصله بود، سلیمان علیه السلام می‌خواست یک نفر تخت آن ملکه را برای او حاضر کند.

اصف که یکی از بهترین یاران سلیمان علیه السلام بود گفت: من در کمتر از یک چشم بر هم زدن، آن تخت را برای تو حاضر می‌کنم.

سلیمان علیه السلام نگاه کرد، دید که تخت ملکه در کمتر از یک لحظه در جلوی او قرار گرفته است. همه از کاری که اصف کرد، تعجب کردند. اصف فقط قسمتی از علم غیب را داشت و توانست کار به آن بزرگی را انجام دهد، خدا به تو همهٔ آن علم غیب را داده است. این لطفی است که خدا در حق تو نموده است. ۱۲۰

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۲

«ای عصارهٔ سنت‌ها و روش‌های قابل‌پذیرش! ای عصارهٔ همهٔ نشانه‌های هدایت! ای عصارهٔ آثار ایمان که در کتاب‌های آسمانی گذشتگان ذکر شده است! ای عصارهٔ معجزات موجود! ای عصارهٔ دلیل‌های آشکار حقیقت!».

\* \* \*

آقای من! قرآن بزرگ‌ترین معجزهٔ پیامبر است و تو هم حقیقت قرآن هستی! وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که مردم حقیقت قرآن را رها کردند و به ظاهر نوشته‌های آن چسبیدند، آنان ندانستند که حقیقت قرآن چیست.

من از روزگار علی علیه السلام سخن می‌گویم:

جنگ صفین!

زمانی که نزدیک بود لشکر علی علیه السلام، سپاه معاویه را شکست بدهد، معاویه (با راهنمایی عمروعاص) دستور داد تا قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کنند. گروه زیادی از یاران علی علیه السلام فریب خوردند و گفتند: «ما با قرآن جنگ نمی‌کنیم».

کاش آنان می‌فهمیدند که آنچه یاران معاویه بر سر نیزه کرده‌اند، کاغذی بیش نیست، حقیقت قرآن در سینه علی علیه السلام بود. تفرقه‌ای بزرگ در لشکر علی علیه السلام آشکار شد و سرانجام علی علیه السلام مجبور شد تا جنگ را متوقف کند.

مالک‌اشتر (آن فرمانده شجاع) تا نزدیکی خیمه معاویه پیش رفته بود و اگر فقط یک ساعت دیگر فرصت به او داده می‌شد، ریشه آن فتنه بزرگ را از جای بیرون می‌آورد و مسیر تاریخ عوض می‌شد.

به راستی که جهالت و نادانی چه تاوان بزرگی دارد؟

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۳

«ای فرزند راه مستقیم!».

آقای من! تو فرزند علی علیه السلام هستی، قرآن در آیه‌های مختلف به علی علیه السلام اشاره کرده است، در سوره حمد، من از خدا می‌خواهم که مرا به «راه مستقیم» هدایت کند، راه مستقیم همان راه علی علیه السلام است.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۴

«ای فرزند خبر بزرگ!».



با این سخن، از آیهٔ اوّل سورهٔ «نبأ» یاد می‌کنم:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ...﴾.

«این مردم دربارهٔ چه چیز از یکدیگر سؤال می‌کنند؟ سؤال آنان دربارهٔ آن خبرِ بزرگ است، خبری که بسیاری از مردم، در آن اختلاف دارند.»  
یکی از یاران امام‌صادق علیه السلام این آیه را خواند. او دوست داشت بداند که تفسیر آن چه می‌شود، روزی، نزد آن حضرت رفت و از او دربارهٔ «خبر بزرگ» سؤال کرد.  
امام‌صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود: «خبر بزرگ، همان ولایت است.»<sup>۱۲۱</sup>  
آری، مردم در ولایت علی علیه السلام اختلاف داشتند و گروه زیادی از آنان حاضر نشدند ولایت علی علیه السلام را بپذیرند.

ولایت، همان خبر بزرگ است! همان خبری که مردم دربارهٔ آن اختلاف دارند، اما وقتی روز قیامت فرا رسد، همه چیز بر آنان آشکار می‌شود.  
اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازهٔ کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانهٔ خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل‌بیت علیهم السلام را انکار کند، خدا هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی‌کند و او را وارد بهشت نمی‌کند.<sup>۱۲۲</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۵

«ای فرزند کسی که در ام‌الکتاب، نزد خدا، علی حکیم است!».

اکنون از آیهٔ ۴ سورهٔ «زُخرف» یاد می‌کنم:

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾.

«ابن صوحان» یکی از یاران باوفای علی علیه السلام بود، او همواره امام خویش را یاری می‌کرد، در جنگ «جَمَل» او با رشادت با دشمنان علی علیه السلام جنگ نمود و سرانجام در خاک و خون غلطید. لحظات آخر عمر او بود، علی علیه السلام با عجله بر سر بالین او آمد و سر او را به سینه گرفت و فرمود: «خدا تو را رحمت کند که تو مرا بارها یاری کردی».

ابن صوحان چشم خود را باز کرد و گفت: «آقای من! خدا به شما پاداش نیک دهد. آمدی سر مرا به سینه گرفتی. آقای من! تو در ام‌الکتاب، علی علیه السلام حکیم هستی». این‌گونه ابن صوحان در آخرین لحظات عمر خود به آیه ۴ سوره «زخرف» اشاره کرد و جان داد. ۱۲۳

\* \* \*

این همان «بطنِ قرآن» است. «بطنِ قرآن» یعنی معنایی که از نظرها پنهان است و خیلی‌ها از آن اطلاع ندارند. اکنون آن آیه را تکرار می‌کنم و آن را شرح می‌دهم:

﴿وَأِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾.

در این آیه، منظور از «ام‌الکتاب»، «سوره حمد» می‌باشد.

در این آیه، منظور از «علی حکیم»، «علی بن ابی طالب علیه السلام» می‌باشد.

آری، وقتی من سوره حمد را می‌خوانم به آیه ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ می‌رسم و از خدا می‌خواهم مرا به راه راست هدایت کند.

منظور از راه راست در سوره حمد، راه علی علیه السلام می‌باشد، راه راست همان راه امامت است، راه امامت، ادامه راه خدا و پیامبران می‌باشد.

با توجه به این مطالب می‌توان چنین گفت: «خدا در سوره حمد از علی علیه السلام یاد

کرده است».

در سوره «ام‌الکتاب» یا سوره حمد، واژه «راه راست» آمده است، نزد خدا این «راه راست»، همان راه علی علیه السلام است، همان علی علیه السلام که همه کارهایش از روی حکمت بود، صبر و جهاد او از روی حکمت بود، او پس از پیامبر، بیست و پنج سال در خانه نشست و صبر کرد، صبر او از روی ضعف نبود، او قدرت آن را داشت که دشمنان را نابود کند، اما صبر کرد تا اسلام از بین نرود. همه کارهای او از روی «حکمت» بود. او «علی حکیم» بود.

آقای من! تو فرزند کسی هستی که در ام‌الکتاب، نزد خدا، علی حکیم است. ۱۲۴

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۶

«ای عصاره آیه‌های قرآن! ای عصاره آیه‌های روشنگر! ای عصاره دلیل‌های آشکار! ای عصاره برهان‌های واضح! ای عصاره دلیل‌های آشکار خدا!».

آقای من! بار دیگر، این حقیقت را فریاد می‌زنم که تو حقیقت قرآن هستی. من نباید این مطلب را فراموش کنم، برای همین مناسب می‌بینم آیه ۴۹ سوره عنکبوت را بیان کنم:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...﴾.

«این قرآن، آیات روشنی است که در دل‌های اهل دانش قرار می‌گیرد».

وقتی به کتاب‌های حدیثی مراجعه می‌کنم، هجده حدیث می‌یابم که همه آن‌ها، نکته مهمی را بیان می‌کنند. یکی از آن احادیث این است:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد و گفت: «خدا می‌گوید: این قرآن، آیات روشنی است که در دل‌های اهل دانش قرار دارد. می‌خواهم بدانم منظور از

اهل دانش در این آیه چیست؟».

امام در پاسخ گفت: «اهل دانشی که خدا در این آیه از آنان سخن گفته است، دوازده امام می‌باشند». ۱۲۵

اکنون از خود می‌پرسم: آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می‌گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می‌بینم، حقیقت قرآن است؟ نه.

این کاغذها و نوشته‌ها، ظاهر قرآن است، اما حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود. پس از پیامبر، آن حقیقت به علی علیه السلام رسید، علی علیه السلام، حجت خدا بود، بعد از علی علیه السلام، این حقیقت از امامی به امامی دیگر رسید. امروز هم، حقیقت قرآن در قلب توست، تو امام‌زمان من هستی و حجت و نماینده خدا در روی زمین هستی! ۱۲۶

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۷

«ای فرزند آن حجت‌های خدا که پیام هدایت را به صورت رسا بیان کردند! ای فرزند آن نعمت‌هایی که خدا آن نعمت‌ها را بر مردم کامل کرد!».

تو فرزند علی علیه السلام هستی، فرزند حسین علیه السلام، فرزند سجاد علیه السلام... تو فرزند حسن عسکری علیه السلام می‌باشی. همه آن‌ها حجت خدا بودند. آنان بزرگ‌ترین نعمت خدا برای انسان‌ها بودند و خدا با فرستادن آنان، نعمتش را بر بندگانش کامل کرد.

\* \* \*

وقتی تلاش می‌کنم برای شخصی که سخن مرا قبول ندارد، دلیلی بیاورم، آن دلیل من، همان حجت من است. وقتی برای ثابت کردن سخن خود، دلیل

می‌آورم، در زبان عربی، به این دلیل من، «حجّت» می‌گویند.

وقتی روز قیامت بر پا شود، خدا به مردم می‌گوید: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شما انتخاب نمودم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرا ندادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که اهل بیت علیهم‌السلام را «حجّت خدا» می‌گویند، یعنی آنان دلیل و برهان خدا هستند، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را قبول کنند و از آنان پیروی کنند، هر کس از آنان اطاعت کرده باشد، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با آنان دشمنی کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است. <sup>۱۲۷</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۸

ای عصارهٔ سورهٔ طه! ای عصارهٔ آیه‌های محکم قرآن که در آن شکی نیست!  
ای عصارهٔ سورهٔ یس! ای عصارهٔ سورهٔ ذاریات!  
ای عصارهٔ سورهٔ طور! ای عصارهٔ سورهٔ عادیات!

\* \* \*

تو حقیقت قرآن و سوره‌های آن هستی! من این‌گونه تو را صدا می‌زنم تا بدانم با چه وجود ارزشمندی سخن می‌گویم، تو حاصل و فرزند همه کمالاتی هستی که برای هدایت بشر نیاز است. تو تجسم آیات و سوره‌های قرآن می‌باشی، تو جان خوبی‌ها می‌باشی!

\* \* \*

این احتمال وجود دارد که منظور اصلی از «طه» و «یس» و «طور»، پیامبر باشد. در واقع من در اینجا پیامبر را با این سه نام یاد می‌کنم. همچنین احتمال دارد که منظور از «آیه‌های محکم» و «ذاریات» و «عادیات» هم اهل بیت علیهم‌السلام باشد.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۵۹

تو فرزند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستی! همان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که به قرب خدا رسید و هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند به آن مقام برسد...

\* \* \*

در آیات ۸ و ۹ سوره نجم چنین می‌خوانم:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿۱﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿۲﴾﴾

این آیه از شب معراج سخن می‌گوید، در آن شب، پیامبر از هفت آسمان عبور کرد و سپس به ملکوت رسید و به سوی «سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» رفت.  
سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى چیست؟

درخت بزرگی که در ملکوت است و هزاران فرشته در اطراف آن هستند، این درخت را به این نام می‌خوانند زیرا آخرین ایستگاه است، فرشتگان تا آنجا بیشتر نمی‌توانند جلو بیایند.

آنجا آخر خط است.

در شب معراج، وقتی پیامبر از ملکوت عبور کرد، به آن درخت رسید. جبرئیل در آنجا با پیامبر خداحافظی کرد. پیامبر به او گفت: «چرا همراه من نمی‌آیی؟».

جبرئیل پاسخ داد: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پر و بال من می‌سوزد».

جبرئیل کنار سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى منتظر پیامبر ماند. سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى به اذن خدا به سخن

درآمد و گفت: «ای محمد! تا به حال، هیچ کس از من عبور نکرده است.» پیامبر به جایی رفت که هیچ کس نرفته بود، او به هفتاد هزار حجاب (پرده‌های از نور) رسید و به سمت آنها رفت: حجاب عزّت، حجاب قدرت، حجاب کبریاء، حجاب نور...

\* \* \*

در آن شب، فاصله محمد ﷺ با خدا به اندازه دو کمان یا کمتر شد. (اندازه دو کمان، مساوی با یک متر و نیم است). من می‌دانم که خدا بالاتر از مکان و زمان است و برای همین متوجه می‌شوم که این سخن، یک کنایه است.

کنایه چیست؟

در اینجا یک مثال می‌زنم: «دست من نمک ندارد». منظور من از این سخن چیست؟ هر کس به دست من نگاه کند، می‌بیند که در دست من، نمک نیست. اگر بخواهم این جمله را به زبان دیگری ترجمه کنم باید دقت کنم که همین واژه‌ها را ترجمه نکنم. من باید این مفهوم را منتقل کنم: «من کار خیر می‌کنم اما دیگران از من قدردانی نمی‌کنند». آری، جمله «دست من نمک ندارد»، یک کنایه است. در شب معراج، فاصله پیامبر با خدا به اندازه دو کمان یا کمتر شد، منظور این است که پیامبر به مقام قرب خدا رسید و همه حجاب‌ها را پشت سر گذاشت، هیچ کس دیگر نمی‌تواند به مقام او برسد، او گلِ سرسید جهان است.

\* \* \*

□ ایستگاه ۶۰

آقای من! اکنون تو را بهتر شناختم، برای همین از سودای دل از دوری تو ناله

سر می‌دهم و غم جدایی را با تو در میان می‌گذارم و می‌گویم:  
«کاش می‌دانستم که کجایی؟ کاش می‌دانستم در کدامین سرزمین یا منطقه  
اقامت داری؟ آیا در کوه «رضوی» هستی یا جای دیگر یا در «ذی طوی»».

\* \* \*

رضوی کجاست؟

رضوی، نام کوهی است در منطقه «ینبع».  
این منطقه تا شهر مدینه تقریباً ۲۵۰ کیلومتر فاصله دارد و بر حاشیه دریای سرخ  
واقع شده است.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، گروهی که «محمد بن حنفیه» را به عنوان  
امام چهارم قبول کردند، (محمد بن حنفیه یکی از فرزندان علی علیه السلام بود، ولی چون نام  
مادرش، حنفیه بود به این نام مشهور شد). آن گروه بر این باور غلط بودند که او  
همان مهدی موعود است و در کوه رضوی مخفی شده است و سرانجام ظهور  
خواهد کرد. به کسانی که این باور غلط را داشتند «کیسانیه» می‌گویند.

در دعای ندبه از کوه «رضوی» نام برده شده است و برای همین برای عده‌ای  
سؤال پیش آمده است که چرا در این دعا نام کوهی را به زبان می‌آوریم که به باور  
غلط کیسانیه اشاره دارد.

نکته مهم این است: کیسانیه به کوه رضوی اعتقاد داشتند، ولی امام صادق علیه السلام از  
آن کوه نام برده است. وقتی آن حضرت از کنار آن کوه عبور کرد چنین گفت: «این  
کوه ما را دوست دارد»، سپس به این مطلب اشاره کرد که این کوه، پناه خوبی  
برای مهدی علیه السلام خواهد بود.<sup>۱۲۸</sup>

وقتی امام صادق علیه السلام از این کوه سخن گفته است، معلوم می‌شود که قداست این



کوه نزد ما شیعیان، ربطی به اعتقاد کیسانیه ندارد. این مثال، قدری بیشتر مطلب را روشن می‌کند: ما به کعبه اعتقاد داریم و دور آن طواف می‌کنیم. قبل از اسلام، بت پرستان نیز به قداست کعبه باور داشتند. قداست کعبه نزد ما، هیچ ارتباطی با بت پرستان ندارد، من به خاطر این که کعبه نزد بت پرستان، قداست داشته است در قداست کعبه شک نمی‌کنم. قداست کوه رضوی، هیچ ارتباطی با کیسانیه ندارد، ما کیسانیه را مذهبی باطل می‌دانیم. قداست این کوه از سخن امام صادق علیه السلام استفاد می‌شود.

\* \* \*

ذی طُوئی کجاست؟

ذی طُوئی نام کوهی است در شهر مکه. این کوه تقریباً شش کیلومتر تا کعبه فاصله دارد و نزدیک منطقه «فَحّ» واقع شده است.

در اینجا می‌خواهم سخنی از امام باقر علیه السلام را نقل کنم: «وقتی که زمان ظهور مهدی علیه السلام نزدیک شود، ده نفر از یاران نزدیک آن حضرت نزد او حاضر می‌شوند، مهدی با یاران خود به کوه ذی طُوئی می‌رود و منتظر می‌ماند تا خدا به او اجازه ظهور بدهد.»<sup>۱۲۹</sup>

از این سخن استفاده می‌شود که این کوه، نقطه‌ای است که ظهور از آنجا آغاز خواهد شد.

آنجا مکانی است که مهدی علیه السلام در آنجا به دعا می‌ایستد. برای همین است که این کوه، قداست دارد. آنجا محل استجاب دعا اوست.

\* \* \*

چرا نام این دو کوه در این دعا آمده است؟ آیا تو در این دو کوه، پنهان شده‌ای؟!

در اینجا یک مثال می‌زنم: «به دریا بنگرم دریا تو بینم». این جمله را ممکن است کسی بگوید که اصلاً دریا را ندیده است، او این جمله را می‌گوید تا به دیگران بفهماند که او در همه جهان، نشانه‌های قدرت خدا را می‌بیند. او دریا را برای مثال ذکر می‌کند.

در سخن، گاهی از چیزی یا مکانی نام برده می‌شود ولی منظور از آن، فقط بیان مثال است، نام بردن این دو کوه در این دعا نیز این چنین است. آقای من! تو امروز از دیده‌ها پنهان هستی، کسی که شوق دیدار تو را دارد، می‌خواهد آرزوی دیدار تو را بیان کند، پس نام این دو کوه مقدّس را به زبان می‌آورد.

آری، سال‌های فراوان از غیبت تو می‌گذرد، هیچ‌کس از مردم عادی، مکان تو را نمی‌دانند، در زمانی از زمان‌ها، تو در کوه رضوی اقامت داشته‌ای و در آن وقت هم هیچ‌کس از این موضوع باخبر نبوده است. اکنون کسی که مشتاق دیدار توست، چون می‌داند این دو کوه به گونه‌ای منسوب به توست، شوق خود را این‌گونه بیان می‌کند.<sup>۱۳۰</sup>

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۶۱

«بر من سخت است که دیگران را ببینم اما تو را نبینم و هیچ صدا و رازی از تو به گوش من نرسد. بر من سخت است که رنج و گرفتاری، تو را فراگیرد ولی ناله و زاری من به تو نرسد و من نتوانم به تو شکوه کنم».

\* \* \*

کسی که معرفت کامل به تو پیدا کرد و تو را سرآمد همه خوبی‌ها و حجّت خدا

دانست، وقتی می‌بیند تو پشت پرده غیبت گرفتار شده‌ای، اندوهناک می‌شود و از این که جهان از سعادت حضور تو محروم است، غمناک می‌شود. او هر لحظه در آتش شوق تو می‌سوزد و برای ظهور تو دعا می‌کند و این سخنان را بر زبان جاری می‌کند. هیچ چیز برای او سخت‌تر از دوری تو نیست.

\* \* \*

تو سپر بلای شیعیان شده‌ای، وقتی شیعیان گناه می‌کنند، طبق سنت خدا باید بلایی بر آنان نازل شود، اما تو از خدا می‌خواهی تا آن بلا را از آنان دفع کند، تو همانند جدّ امام کاظم علیه السلام رفتار می‌کنی!

وقتی شیعیان در روزگار امام کاظم علیه السلام راز شما را آشکار کردند، خدا دو گزینه را برای آن امام مشخص کرد: گزینه اول این بود که بلایی بزرگ به شیعیان برسد، گزینه دوم این بود که امام سال‌های سال در زندان قرار گیرد.

امام کاظم علیه السلام گزینه دوم را انتخاب کرد و چهارده سال در گوشه زندان در اوج سختی‌ها گرفتار شد ولی حاضر نشد به شیعیان بلایی برسد. او سپر بلای شیعیان خود شد. ۱۳۱

\* \* \*

این جمله را تکرار می‌کنم «بر من سخت است که ناله و زاری من به تو نرسد». باور من این است که خدا به تو قدرتی داده است که هر جای دنیا که باشی، صدای مرا می‌شنوی و از حال و گفتار من آگاه هستی، اما در اینجا من آرزو می‌کنم: ای کاش تو را می‌دیدم و می‌دیدم که تو اشک چشم مرا می‌بینی. من دوست دارم دیداری حاصل شود و من پیش تو از فراق گریه کنم و اشک بریزم و ببینم که تو سوز مرا می‌بینی.

\*\*\*

#### □ ایستگاه ۶۲

جانم فدای تو که در پشت پرده غیبت هستی ولی از ما دور نیستی! تو به ظاهر از ما دوری ولی از ما جدا نیستی!  
تو در میان ما هستی و از حال ما باخبری!  
جانم فدای تو که منتهای آرزوی قلب مشتاقان می‌باشی، تو آرزوی کسانی هستی که مشتاق تو هستند و وقتی تو را یاد کنند، ناله سر می‌دهند و از جدایی تو اشک می‌ریزند.

\*\*\*

کسی که تو را امام خود می‌داند، هرگز تو را از یاد نمی‌برد.  
تو همان موعود زنده هستی، همین الان در کنار ما و در میان ما هستی، تو از ما جدا نیستی. این انسان‌ها هستند که نعمت امامت را کفران کردند و خود را از نعمت حضور تو محروم کردند، هر زمان که این کفران نعمت از بین برود، تو آشکار خواهی شد. اشکال از طرف ما می‌باشد، ما خود، مانع حضور تو شده‌ایم، باید برخیزیم و این مانع‌ها را برطرف سازیم.

\*\*\*

#### □ ایستگاه ۶۳

جانم فدای تو که سررشته عزّتی هستی که کسی به مقام تو نمی‌رسد!  
جانم فدای تو که رکن اصلی شرافت می‌باشی و هیچ‌کس همانند تو نیست.  
جانم فدای تو که از نعمت‌های اصلی خدا بر بندگانش هستی و هرگز مثل و مانندی نداری!

جانم فدای تو که از خاندان عدالت هستی و در شرافت، هیچ‌کس با شما برابری نمی‌کند.

\* \* \*

تو از بین خوبان جهان، خوب‌ترین هستی، تو اصل و اساس همه کمالات و زیبایی‌ها می‌باشی، انتظار تو، آرمان و جهت زندگی من است، اگر این‌طور نباشم، جهت زندگی خود را گم می‌کنم و از کمال خود دور می‌شوم. کمال من در این است که هر چه بیشتر به یاد تو باشم و این‌گونه رحمت خدا را به سوی خود جذب کنم.

شاید من پیرو خوبی برای تو نباشم، اُفتان و خیزان از تو پیروی کنم، اما مهم این است که تو را می‌خواهم و در انتظار تو هستم، من راه را گم نکرده‌ام و امام خود را شناخته‌ام، من با کسی که اصلاً راه سعادت را نمی‌شناسد، خیلی تفاوت دارم. خدا به تو مقام عصمت داده است و تو از هر خطایی به دور هستی. محبت به تو، سرمایه‌ای ارزشمند است، هر چقدر دل من از این محبت تو بهره بیشتری داشته باشد، ارزش من بیشتر و بیشتر می‌شود.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۶۴

آقای من! تا به کی حیران و سرگردان تو باشم؟  
تا به کی و چگونه با تو سخن بگویم؟ با چه زبانی راز دل با تو بگشایم؟  
بر من سخت است که پاسخ و سخنان فریبنده از غیر تو بشنوم، اما سخن زیبای تو را نشنوم!

بر من سخت است که بر تو گریه کنم و ببینم مردم تو را از یاد برده‌اند!

بر من سخت است ببینم که تو گرفتار غیبت شده‌ای و دشمنانت جلوه‌نمایی می‌کنند!

آیا کسی هست که مرا یاری کند و با من هم‌ناله شود و من ناله‌ فراق طولانی از دل برکشم؟

آیا کسی هست که زاری و گریه کند و چون تنها باشد، من در گریه کردن، او را یاری کنم؟

آیا چشمی گریه می‌کند تا چشم من او را یاری کند و زار زار بگیریم؟

\* \* \*

من با این سخنان، شوق خود به تو را نشان می‌دهم، در روزگاری که دیگران تو را از یاد برده‌اند و به غیر تو مشغول شده‌اند، من این‌گونه یاد و نام تو را زنده نگاه می‌دارم.

وقتی من منتظر تو هستم، به نور وصل می‌شوم، انتظار تو فقط برای رسیدن به آینده نیست، بلکه انتظار تو همین حالا مرا تغییر می‌دهد و الآن مرا می‌سازد، انتظار تو مرا به جریان نورانی تاریخ وصل می‌کند.

\* \* \*

نام او «ابوبصیر» بود، او از شاگردان امام صادق علیه السلام بود، یک روز از آن حضرت سؤال کرد:

– آقای من! آیا من روزگار حکومت شما را خواهم دید؟

– ای ابوبصیر! اگر تو امام خود را بشناسی دیگر برای تو فرقی نمی‌کند که روزگار ظهور را درک کنی یا نه. تو مانند کسی هستی که در خیمه‌ امام خود است و آماده است تا آن حضرت را یاری کند. کسی که اعتقاد و یقین به ما داشته باشد و در

انتظار ظهور باشد، باید بداند که او به خاطر همان انتظار به کمال واقعی خود می‌رسد. ۱۳۲

ابوبصیر آن روز به فکر فرو رفت، او فهمید که اگر کسی منتظر واقعی باشد، او به گمشده خود رسیده است...

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۶۵

ای پسر پیامبر! آیا راهی هست که بتوانیم با تو دیدار داشته باشیم؟ آیا امروز به فردایی می‌رسد تا به فیض دیدار تو برسیم؟  
چه زمان به حضور مهربان تو می‌رسیم و از دیدار تو سیراب می‌شویم؟ کی می‌شود که از چشمه‌های زلال تو بهره‌مند شویم، به راستی که تشنگی ما طولانی گشت.

کی می‌شود که با تو صبح و شام کنیم و چشم ما به جمال تو روشن شود؟  
کی می‌شود روبروی تو بنشینیم و تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم در حالی که پرچم پیروزی را در همه جا برافراشته‌ای؟  
کی می‌شود دور تو حلقه بزنیم و تو در نماز، پیشوای ما باشی و ما با تو نماز بخوانیم؟ کی می‌شود ببینیم که تو زمین را پر از عدل و داد نموده‌ای و دشمنان را کیفر داده‌ای و کافران و بدخواهان را از بین برده‌ای؟  
کی می‌شود که ببینیم تو ریشه ظلم و ستم را از بین برده‌ای و همه ستمکاران را هلاک کرده‌ای؟ کی می‌شود که تو بیایی و دشمنان را نابود کنی و همه ما خدا را شکر کنیم و حمد او را به جای آوریم؟

\* \* \*

چه روزگار باشکوهی خواهد بود روزگار ظهور تو!

تو در مکه، کنار کعبه حرکت خود را آغاز می‌کنی، یارانت با تو بیعت می‌کنند و بعد به سوی مدینه حرکت می‌کنی، بعد از فتح مدینه به کوفه می‌روی و دشمنان خود را نابود می‌کنی، بعد از آن، گروهی از یاران خود را به سرتاسر جهان می‌فرستی.<sup>۱۳۳</sup>

سپس خودت به سوی فلسطین حرکت می‌کنی، وقتی به فلسطین می‌رسی، چند روز در آن شهر اقامت می‌کنی تا روز جمعه فرا برسد. در آن روز، عده‌ی زیادی از مسیحیان در آن شهر جمع می‌شوند، همه آنان منتظر عیسی ﷺ هستند... ابری سفید در آسمان آشکار می‌شود، جوانی بر فراز آن ابر قرار گرفته است. دو فرشته در کنار او ایستاده‌اند.<sup>۱۳۴</sup>

آن ابر به سوی زمین می‌آید. در بیت‌المقدس غوغایی برپا می‌شود، شوری در میان مسیحیان می‌افتد. آن جوان، عیسی ﷺ است. آن ابر سفید، کنار بیت‌المقدس قرار می‌گیرد و عیسی ﷺ از آن پیاده می‌شود.

مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی‌گنجند به طرف او می‌روند و می‌گویند: «ما همه یاران و انصار تو هستیم». عیسی ﷺ به آنان می‌گوید: «شما یاران من نیستید».<sup>۱۳۵</sup>

همه مسیحیان تعجب می‌کنند. عیسی ﷺ حرکت می‌کند... تو در محراب «مسجد الأقصى» ایستاده‌ای و همه یارانت پشت سر تو به صف نشسته‌اند و منتظرند تا وقت نماز شود.

عیسی ﷺ به سوی محراب می‌آید، او به تو نزدیک می‌شود و سلام می‌کند و جواب می‌شنود و با تو دست می‌دهد. تو به او می‌گویی: «ای عیسی! جلو بایست و



امام جماعت ما باش». ۱۳۶

عیسی علیه السلام می‌گوید: «من به زمین آمده‌ام تا وزیر تو باشم، نیامده‌ام تا فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می‌خوانم». ۱۳۷

نماز بر پا می‌شود، همه مسیحیان با تعجب نگاه می‌کنند. عیسی علیه السلام در صف نماز مسلمانان حاضر شده است و با آنها نماز می‌خواند. اینجاست که بسیاری از آنها مسلمان می‌شوند و به تو می‌پیوندند.  
چه شکوهی خواهد داشت آن نماز...

\* \* \*

روزگار ظهور تو باشکوه است، روزگاری است که همه پیامبران، وعده آن را داده‌اند، آن روزگار، آرزوی انسان‌های آزاده بوده است.

در آن روزگار فقر از میان می‌رود، مردم دیگر فقیری را نمی‌یابند تا به او صدقه بدهند. ۱۳۸

فرشتگان همواره بر انسان‌ها سلام می‌کنند؛ با آنها معاشرت دارند و در مجالس آنها شرکت می‌کنند. ۱۳۹

خداوند دست رحمت خویش را بر سر مردمان می‌کشد و عقل آنان کامل می‌شود. ۱۴۰

خدا قوای بینایی و شنوایی مردم را زیاد می‌کند تا آنجا که آنان بدون هیچ‌گونه وسیله‌ای، در هر کجای دنیا که باشند می‌توانند تو را ببینند و کلام تو را بشنوند. ۱۴۱

در آن زمان، هیچ جای دنیا، بیماری به چشم نمی‌آید و همه سالم هستند. ۱۴۲  
هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا نیست، باران از آسمان زیاد می‌بارد و سرتاسر دنیا

سرسبز و خرم می‌شود... ۱۴۳

به راستی آن روزگار، کی فرا می‌رسد؟

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۶۶

من به غم و اندوه گرفتار شده‌ام، روزگاری است که تو از دیده‌ها پنهان هستی و من به تو دسترسی ندارم، سختی‌ها بر من هجوم می‌آورد، پس اکنون با خدا راز و نیاز می‌کنم و از او می‌خواهم با ظهور تو، غم از دلم بزداید، او خدایی است که برطرف کننده غم‌ها و اندوه‌ها می‌باشد، او دادخواه مظلومان و درماندگان است، او خدای دنیا و آخرت است.

من بندهٔ ضعیف او هستم که به بلای دوری از تو که امام من هستی گرفتار شده‌ام، از او می‌خواهم تا روزگار ظهور تو را برساند و من بتوانم تو را ببینم. خدای من قادر است و بر هر کاری تواناست.

فقط اوست که می‌تواند با ظهور تو، غم و اندوه مرا پایان دهد و این آتش فراق را با دیدار تو خاموش کند. او خدایی است که بر همه جهان، قدرت دارد و هیچ چیز مانع اراده او نمی‌شود، او خدایی است که بازگشت همه به سوی اوست و پایان هر کاری به دست اوست.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۶۷

ما بندگان خدا هستیم و شوق ظهور تو را در دل داریم، ما تو را دوست داریم چون تو حجت خدا هستی و همواره ما را به یاد خدا و پیامبر او می‌اندازی. خدا تو را آفرید تا ما در سایه تو، دین خود را حفظ کنیم و برای حفظ ایمان خود

به تو پناه بیاوریم.

او تو را به عنوان حجت خود برگزید تا پناه ما باشی، او تو را برای ما که اهل ایمان هستیم، امام قرار داد.

اکنون ما به تو سلام می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم این سلام ما را به تو برساند و به خاطر این که به تو سلام کرده‌ایم، با ما مهربانی کند و در حق ما بزرگواری نماید. ما از خدا می‌خواهیم که جایگاه تو را جایگاه ما قرار بدهد تا ما با تو هم‌منزل باشیم و در کنار تو باشیم و این فراق به پایان برسد.

از خدا می‌خواهیم که نعمتش را بر ما تمام کند و تو را پیشوای ما قرار بدهد و ما از تو پیروی کامل کنیم و آنگاه او ما را به وسیله هدایت تو به بهشت ببرد و ما را با شهیدان راه حق و حقیقت و دوستانش همراه نماید.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۶۸

بار خدایا! از تو می‌خواهیم تا بر محمد و آل محمد درود بفرستی. ما همه مشتاق مهدی علیه السلام هستیم، او آقای ماست، از تو می‌خواهیم بر جدّ او (محمد صلی الله علیه و آله) که پیامبر توست) درود بفرستی، محمد صلی الله علیه و آله همان کسی است که تو او را بر همه پیامبران برتری دادی و مقامش از همه بالاتر است.

از تو می‌خواهیم بر جدّ دیگر او، علی علیه السلام درود بفرستی که او سرور همه ما می‌باشد.

از تو می‌خواهیم که بر مادر او، فاطمه علیها السلام درود بفرستی، همان که دختر پیامبر است. از تو می‌خواهیم که بر همه پدران برگزیده او درود بفرستی.

بار خدایا! امیدواریم که درود تو بر این بزرگواران، بهترین و کامل‌ترین درود باشد

و این درود، همیشگی و دائمی باشد.  
از تو می‌خواهیم که این درود از همه درودهایی که بر پیامبران فرستاده شده  
است، برتر باشد و این درود حد و اندازه نداشته باشد به طوری که هرگز نتوان آن  
را شمرد و پایان هم نداشته باشد.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۶۹

بارخدا! حق و حقیقت را به وجود مهدی علیه السلام پایدار ساز و باطل را محو بگردان!  
با وجود او، دوستانت را پیروز گردان و دشمنانت را خوار و ذلیل کن!  
بین ما و او، پیوند و اتصالی ایجاد کن که باعث شود ما با پدران او ارتباط روحی  
بیشتر داشته باشیم و پیروان واقعی آنان گردیم.  
ما را از کسانی قرار بده که به آنان تمسک می‌جویند و زیر سایه آنان زندگی  
می‌کنند.

ما را در ادای حقوق امام‌زمان یاری کن، به ما کمک کن تا از او پیروی کنیم و از  
مخالفت با او، پرهیز نماییم.  
رأفت و مهربانی و دعای خیر و برکت او را به ما عطا کن تا به این واسطه به  
مهربانی تو دست یابیم و نزد تو رستگار شویم، ما می‌دانیم که راه رسیدن به  
رحمت تو این است که او به ما نظر مهربانی کند.

\* \* \*

#### □ ایستگاه ۷۰

بارخدا! نماز ما را به خاطر او بپذیر و گناهان ما را به خاطر او ببخش و دعای ما  
را به خاطر او، مستجاب کن!

روزی ما را به خاطر او، وسیع قرار بده و نگرانی‌های ما را به خاطر او برطرف کن  
و به خاطر او ما را به آرزوها و خواسته‌هایمان برسان!  
به ما مهربانی کن و این تقرب ما را به سوی خودت پذیرا باش! ما با خواندن این  
دعای ندبه اراده کردیم که به تو نزدیک شویم، به ما از روی مهربانی نظر کن تا با  
آن مهربانی نزد تو به کرامت برسیم و بنده شایسته تو گردیم!  
بارخدایا! به ما به گونه‌ای نظر کن که دیگر، پس از آن، هرگز از ما روی برنگردانی  
و این کرامت فقط با جود و بخشش تو، امکان‌پذیر است.  
از تو می‌خواهیم تا در روز قیامت ما را از حوض کوثر با دست جدّ او (محمد ﷺ)  
سیراب کنی و ما را از جام او بنوشانی! ما را از آن آب خوش و گوارا بنوشان تا  
سیراب شویم و دیگر بعد از آن، هرگز تشنه نشویم. از تو می‌خواهیم تا همه این  
دعاها را در حق ما مستجاب گردانی که تو از همه کس بر ما مهربان‌تر هستی!  
پایان.

\* \* \* \* \*

سامانه پیام کوتاه نویسنده ۳۰۰۰ ۴۵۶۹

مطالعه کتاب‌های دیگر نویسنده:

سایت Nabnak.ir

## متن دعای ندبه

(فصل اول: برنامه هدايت)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ  
إِلَيْهِ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا.

۲ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ، الَّذِينَ  
اسْتَحْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ، إِذْ اخْتَرْتَ لَهُمْ جَزِيلَ مَا عِنْدَكَ مِنْ  
النَّعِيمِ الْمُقِيمِ، الَّذِي لَا زَوَالَ لَهُ وَ لَا اضْمِحَالًا، بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمْ  
الرُّهْدَ فِي زُخْرَفِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّيَّةِ وَ زُبْرَجِهَا، فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ، وَ  
عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ.

۳ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ، وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الدُّكْرَ الْعَلِيَّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيَّ، وَ  
أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ، وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ، وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ، وَ

جَعَلْتَهُمُ الدَّرِيْعَةَ اِلَيْكَ، وَ الوَسِيْلَةَ اِلَى رِضْوَانِكَ.

(فصل دوم: سیر تاریخ)

- ۴ فَبَعْضٍ اَسْكَنْتَهُ جَنَّاتٍ اِلَى اَنْ اَخْرَجْتَهُ مِنْهَا
- ۵ وَ بَعْضٍ حَمَلْتَهُ فِي فُلِكَ وَ نَجَّيْتَهُ وَ مَنْ اَمَنَ مَعَهُ مِنَ الْهَلَكَةِ بِرَحْمَتِكَ.
- ۶ وَ بَعْضٍ اتَّخَذْتَهُ خَلِيْلًا، وَ سَأَلْتَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ فَاَجَبْتَهُ، وَ جَعَلْتَ ذٰلِكَ عَلِيًّا.
- ۷ وَ بَعْضٍ كَلَّمْتَهُ مِنْ شَجَرَةٍ تَكْلِيْمًا، وَ جَعَلْتَ لَهُ مِنْ اَخِيهِ رِذَاءً وَ وَرِيْرًا.
- ۸ وَ بَعْضٍ اَوْلَدْتَهُ مِنْ غَيْرِ اَبٍ، وَ اَتَيْتَهُ الْبَيِّنَاتِ وَ اَيَّدْتَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.
- ۹ وَ كُلًّا سَرَعْتَ لَهُ شَرِيْعَةً، وَ نَهَجْتَ مِنْهَا جَا، وَ تَخَيَّرْتَ لَهُ اَوْصِيَاءَ، مُسْتَحْفِظًا بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ، مِنْ مُدَّةٍ اِلَى مُدَّةٍ، اِقَامَةً لِديْنِكَ، وَ حُجَّةً عَلٰى عِبَادِكَ، وَ لِيْلًا يَرْوِلَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَ يَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلٰى اَهْلِيْهِ، وَ لَا يَقُوْلُ اَحَدٌ لَوْ لَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا مُنْذِرًا، فَتَتَّبِعَ اَيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَ نَحْزِي.

(فصل سوم: آخرين پیامبر)

- ۱۰ اِلَى اَنْ اَنْتَهَيْتَ بِالْاَمْرِ اِلَى حَبِيْبِكَ وَ نَجِيْبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَكَانَ كَمَا اُنْتَجَبْتَهُ سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ، وَصَفْوَةَ مَنْ اضْطَفَيْتَهُ، وَ  
 اَفْضَلَ مَنْ اجْتَبَيْتَهُ، وَ اَكْرَمَ مَنْ اَعْتَمَدْتَهُ. فَدَمَّتْهُ عَلَيَّ اَنْبِيَاؤُكَ، وَ بَعَثْتَهُ  
 اِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنْ عِبَادِكَ، وَ اَوْطَأْتَهُ مَشَارِقَكَ وَ مَغَارِبَكَ.

۱۱ وَ سَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ، وَ عَرَجْتَ بِهِ اِلَى سَمَائِكَ.\*

۱۲ وَ اَوْدَعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ اِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ.

۱۳ ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ، وَ حَفَقْتَهُ بِجَنَائِلِ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمُسَوِّمِينَ  
 مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ وَعَدْتَهُ اَنْ تُظْهِرَ دِينَهُ عَلَيَّ الدِّينِ كُلِّهِ، وَ لَوْ كَرِهَ  
 الْمُشْرِكُونَ.

۱۴ وَ ذَلِكَ بَعْدَ اَنْ بَوَّأْتَهُ مُبَوَّءَ صِدْقٍ مِنْ اَهْلِهِ، وَ جَعَلْتَ لَهُ وَ لَهُمْ  
 اَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ، لِلَّذِي بِنِكَهَ مُبَارَكًا، وَ هُدَى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتُ  
 بَيِّنَاتٍ، مَقَامُ اِبْرَاهِيمَ، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ اَمِنًا.

۱۵ وَ قُلْتَ: اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ  
 يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

۱۶ ثُمَّ جَعَلْتَ اَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ،  
 فَقُلْتَ (قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) وَ قُلْتَ (مَا  
 سَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرِ فَهُوَ لَكُمْ)، وَ قُلْتَ (مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرِ اِلَّا مَنْ  
 شَاءَ اَنْ يَتَّخِذَ اِلَى سَبِيلًا)، فَكَانُوا هُمْ السَّبِيلَ اِلَيْكَ، وَ الْمَسْئَلَكَ اِلَى  
 رِضْوَانِكَ.

\* . در بعضی از نسخه‌ها به جای «به» واژه «بروحه» آمده است. در آخر این کتاب در ضمیمه ششم درباره  
 این مطلب سخن گفته‌ام.



(فصل چهارم: راه غدیر)

- ۱۷ فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقَامَ وَلِيِّهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا هَادِيًا، إِذْ كَانَ هُوَ الْمُنْذِرَ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
- ۱۸ فَقَالَ وَالْمَلَأُ أَمَامَهُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ أَنَا وَلِيِّهُ فَعَلِيَ أَمِيرُهُ.
- ۱۹ وَ قَالَ: أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرِ النَّاسِ مِنْ شَجَرَةٍ شَتَّى.
- ۲۰ وَ أَحَلَّهُ مَحَلَّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَقَالَ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.
- ۲۱ وَ رَوَّجَهُ ابْنَتَهُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.
- ۲۲ وَ أَحَلَّ لَهُ مِنْ مَسْجِدِهِ مَا حَلَّ لَهُ، وَ سَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ.
- ۲۳ ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ، فَقَالَ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.
- ۲۴ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي، لَحْمُكَ مِنْ لَحْمِي، وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي، وَ سَلْمُكَ سَلْمِي، وَ حَزْبُكَ حَزْبِي، وَ الْإِيْمَانُ مُخَالِطُ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ، كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي.
- ۲۵ وَ أَنْتَ غَدَاً عَلِيُّ الْحَوْضِ خَلِيفَتِي.
- ۲۶ وَ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي وَ تُنْجِزُ عِدَاتِي

- ۲۷ وَ شِيعَتِكَ عَلَىٰ مَنَابِرٍ مِّنْ نُورٍ مُّبِيصَةً وَجُوهُهُمْ حَوَالِي فِي الْجَنَّةِ  
وَ هُمْ جِيرَانِي
- ۲۸ وَ لَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي.

(فصل پنجم: یازده خورشید)

- ۲۹ فَكَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ نُوراً مِنَ الْعَمَى، وَ حَبْلَ اللَّهِ  
الْمَتِينِ
- ۳۰ وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمِ.
- ۳۱ لَا يُسْبِقُ بَقْرَابَةَ فِي رَجْمٍ، وَ لَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ، وَ لَا يُلْحَقُ فِي  
مَنْقَبَةٍ مِنْ مَنَاقِبِهِ، يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا.
- ۳۲ وَ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ، وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ.
- ۳۳ قَدْ وَتَرَ فِيهِ صَنَادِيدَ الْعَرَبِ، وَ قَتَلَ أَبْطَالَهُمْ، وَ نَاهَشَ دُؤْبَانَهُمْ، وَ  
أَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ أَحْقَاداً بَدْرِيَّةً وَ خَيْبَرِيَّةً وَ حَبِينِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ، فَأَصَبَتْ عَلَى  
عَدَاوَتِهِ، وَ أَكْبَتْ عَلَى مُنَابَذَتِهِ، حَتَّى قَتَلَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ  
الْمَارِقِينَ.
- ۳۴ وَ لَمَّا قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَخْرَبِينَ، يَتَّبِعُ أَشَقَى الْأَوْلِيَيْنَ.
- ۳۵ لَمْ يُمْتَثَلْ أَمْرُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ  
الْهَادِينَ، وَ الْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَى مَقْتِنِهِ، مُجْمَعَةٌ عَلَى قَطِيعَةِ رَجْمِهِ وَ إِفْصَاءِ  
وَلَدِهِ، إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ.
- ۳۶ فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَ سُبِيَ مَنْ سُبِيَ، وَ أَفْصِيَ مَنْ أَفْصِيَ، وَ جَرَى

الْفَضَاءَ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ، إِذْ كَانَتْ الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ  
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ  
وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا، وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

۳۷ فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ  
آلِهِمَا، فَلْيَبْكِي الْبَاكُونَ، وَ إِنِّي لَهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ، وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْيَتَذَرَفِ  
الدُّمُوعُ، وَ لِيُصْرَخِ الصَّارِخُونَ، وَ يَصْخَجِ الصَّاجُونَ، وَ يَعِجِ الْعَاجُونَ.

۳۸ أَيْنَ الْحَسَنُ أَيْنَ الْحُسَيْنُ، أَيْنَ أَبْنَاءُ الْحُسَيْنِ، صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ،  
وَ صَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ، أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ، أَيْنَ الْخَيْرَةُ بَعْدَ الْخَيْرَةِ،  
أَيْنَ الشَّمْسُوسُ الطَّالِعَةُ، أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُبِيرَةُ، أَيْنَ الْأَنْجُمُ الرَّاهِرَةُ، أَيْنَ  
أَعْلَامُ الدِّينِ وَ قَوَاعِدُ الْعِلْمِ.

#### (فصل ششم: خورشید دوازدهم)

۳۹ أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُو مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَةِ.  
۴۰ أَيْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُنتَظَرُ لِإِقَامَةِ الْأُمْتِ وَ الْعِوَجِ،  
أَيْنَ الْمُزْتَجَى لِلزَّالَةِ الْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ، أَيْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ  
السُّنَنِ، أَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ، أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ  
وَ حُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ، أَيْنَ قَاصِمُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ،  
أَيْنَ هَادِمُ أُبْنِيَّةِ الشَّرْكِ وَ النِّفَاقِ. أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ الْعِصْيَانِ، أَيْنَ  
حَاصِدُ فُرُوعِ الْعِيِّ وَ الشَّقَاقِ، أَيْنَ طَامِسُ أَثَارِ الرِّيحِ وَ الْأَهْوَاءِ، أَيْنَ قَاطِعُ  
حَبَائِلِ الْكُذْبِ وَ الْإِفْتِرَاءِ، أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَ الْمَرَدَةِ، أَيْنَ مُسْتَأْصِلُ

أَهْلِ الْعِنَادِ وَ التَّضَلِيلِ وَ الْحَادِ، أَيْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلُّ الْأَعْدَاءِ، أَيْنَ  
جَامِعُ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى.

٤١ أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى.

٤٢ أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.

٤٣ أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ.

٤٤ أَيْنَ صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ رَايَةِ الْهُدَى، أَيْنَ مُؤَلَّفُ شَمْلِ

الصَّلَاحِ وَ الرِّضَا.

٤٥ أَيْنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ.

٤٦ أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ.

٤٧ أَيْنَ الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى، أَيْنَ الْمُضْطَرُّ

الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا.

٤٨ أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَ التَّقْوَى.

٤٩ أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، وَ ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَ ابْنُ خَدِيجَةَ

الْعُرَاءِ، وَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى.

#### (فصل هفتم: درد فراق)

٥٠ يَا بَيْ أُنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي لَكَ الْوَقَاءُ وَ الْحِمَى، يَا ابْنَ السَّادَةِ

الْمُقَرَّبِينَ، يَا ابْنَ التُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ، يَا ابْنَ الْهُدَاةِ الْمُهْدِيِّينَ، يَا ابْنَ

الْخَيْرَةِ الْمُهْدِيِّينَ، يَا ابْنَ الْعَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِينَ، يَا ابْنَ الْأَطَائِبِ الْمُطَهَّرِينَ،

يَا ابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُتَّجِبِينَ، يَا ابْنَ الْقَمَاقِمَةِ الْأَكْرَمِينَ، يَا ابْنَ الْبُدُورِ

الْمُيَّرَةِ، يَا ابْنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ، يَا ابْنَ الشُّهْبِ الثَّاقِبَةِ، يَا ابْنَ الْأَنْجُمِ  
الرَّاهِرَةِ، يَا ابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ، يَا ابْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ.

۵۱ يَا ابْنَ الْعُلُومِ الْكَامِلَةِ.

۵۲ يَا ابْنَ السَّنَنِ الْمَشْهُورَةِ يَا ابْنَ الْمَعَالِمِ الْمَأْثُورَةِ، يَا ابْنَ

الْمُعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ، يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الْمَشْهُورَةِ.

۵۳ يَا ابْنَ الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.

۵۴ يَا ابْنَ النَّبَا الْعَظِيمِ.

۵۵ يَا ابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيُّ حَكِيمٌ.

۵۶ يَا ابْنَ الْآيَاتِ وَ الْبَيِّنَاتِ، يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ، يَا ابْنَ

الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ.

۵۷ يَا ابْنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ، يَا ابْنَ النَّعَمِ السَّابِغَاتِ.

۵۸ يَا ابْنَ طَهٍ وَ الْمُحْكَمَاتِ، يَا ابْنَ يُسَ وَ الدَّارِيَّاتِ، يَا ابْنَ الطُّورِ وَ

العَادِيَّاتِ.

۵۹ يَا ابْنَ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، دُنُوًّا وَ اقْتِرَابًا

مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى.

۶۰ لَيْتَ شِعْرِي، أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، بَلْ أَيْ أَرْضٍ تُقْلِكَ أَوْ

تُرَى أَوْ بَرَضَوَى أَوْ غَيْرَهَا مِنْ ذِي طُوًى.

۶۱ عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَ أَنْتَ لَا تُرَى، وَ لَا أَسْمَعُ لَكَ

حَسِيْسًا وَ لَا نَجْوَى، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ تُحِيطَ بِكَ دُونِي الْبَلْوَى، وَ لَا يَتَأَلَّكَ

مِنِّي ضَجِيجٌ وَ لَا شَكْوَى.

۶۲ بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا  
نَزَحَ عَنَّا، بِنَفْسِي أَنْتَ أُمِّيئُهُ شَائِقٍ يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرَا  
فَحَنًّا.

۶۳ بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزٌّ لَا يُسَامَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ  
مَجْدٍ لَا يُجَارَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نَعَمٍ لَا تُضَاهَى، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ  
نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوَى.

۶۴ إِلَى مَتَى أَحَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ، وَ إِلَى مَتَى، وَ أَيُّ خِطَابٍ أَصِفُ  
فَيْكَ وَ أَيُّ نَجْوَى، عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أُجَابَ دُونَكَ وَ أَنَاغَى، عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ  
أَبْكِيكَ وَ يَخْذُلَكَ الْوَرَى، عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ يَجْرِيَ عَلَيْكَ دُونَهُمْ مَا جَرَى.  
هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأَطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَ الْبُكَاءَ، هَلْ مِنْ جَزْوِعٍ فَأَسَاعِدَ  
جَزَعَهُ إِذَا خَلَا، هَلْ قَدِيتَ عَيْنٌ فَسَاعَدْتَهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى.

۶۵ هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلَ فَتَلْقَى، هَلْ يَتَّصِلُ يَوْمَنَا مِنْكَ  
بِعِدَّةٍ فَتَحْطَى.

مَتَى نَرِدُ مَنَاهِلَكَ الرَّوِيَّةَ فَتَزْوَى، مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَدَبِ مَائِكَ فَقَدْ  
طَالَ الصَّدَى.\*

مَتَى تُعَادِيكَ وَ تُرَاوِحُكَ فَتَعْرِ عَيْنَا، مَتَى تَرَانَا وَ تَرَاكَ وَ قَدْ نَشَرْتَ لِيَاءَ  
النَّصْرِ تَرَى. أ تَرَانَا نَحْفُ بِكَ وَ أَنْتَ تَوْؤُمُ الْمَلَأَ، وَ قَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلًا،  
وَ أَدَقْتَ أَعْدَاءَكَ هَوَانًا وَ عِقَابًا، وَ أَبْرَتِ الْعُتَاةَ وَ جَحْدَةَ الْحَقِّ، وَ قَطَعْتَ  
دَابِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَ اجْتَنَنْتَ أُصُولَ الظَّالِمِينَ، وَ نَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ

\* . در کتاب جمال الاسبوع ص ۵۶۳ واژه «ننتفع» آمده است، در بعضی نسخه‌ها «ننتفع» ذکر شده است.

رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۶۶ اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَ الْبَلْوَى، وَ إِلَيْكَ أَسْتَعْدِي فَعِنْدَكَ

الْعُدْوَى، وَ أَنْتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى. فَأَعِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ

۶۷ عِبِيدَكَ الْمُتَبَتَّلِي، وَ أَرِهْ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى، وَ أَرِزْ عَنْهُ بِهِ

الْأَسَى وَ الْجَوَى، وَ بَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، وَ مَنْ إِلَيْهِ

الرُّجْعَى وَ الْمُتَنَهَى. اللَّهُمَّ وَ نَحْنُ عِبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَى وِلَايَتِكَ، الْمُدَكَّرُ

بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ، خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذًا، وَ أَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَ مَعَادًا، وَ

جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِمَّا إِمَامًا، فَبَلِّغْهُ عَنَّا تَجِيَّةً وَ سَلَامًا، وَ زِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ

إِكْرَامًا، وَ اجْعَلْ مُسْتَقَرَّهُ لَنَا مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا، وَ أَثِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ

إِيَّاهُ إِمَامَنَا، حَتَّى تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ وَ مُرَافَقَةَ الشُّهَدَاءِ مِنْ خُلَصَائِكَ.

۶۸ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ

رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ، وَ عَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْغَرِ، وَ جَدَّتِهِ الصَّدِيقَةِ

الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَ عَلَى مَنْ اضْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبَرَّةَ، وَ

عَلَيْهِ أَفْضَلَ وَ أَكْمَلَ، وَ أَنْتُمْ وَ أَدْوَمَ، وَ أَكْبَرَ وَ أَوْفَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ

مِنْ أَضْفِيَانِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً لَا غَايَةَ لِعِدْدِهَا،

وَ لَا نِهَايَةَ لِمَدَدِهَا، وَ لَا نَفَادَ لِأَمْدِهَا.

۶۹ اللَّهُمَّ وَ أَقِمِّ بِهِ الْحَقَّ، وَ أَدْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ، وَ أَدِلِّ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ، وَ

أَدِلِّ بِهِ أَعْدَاءَكَ، وَ صَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وَصْلَةً تُؤَدِّي إِلَى مُرَافَقَةِ

سَلْفِهِ، وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ، وَ يَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ، وَ أَعِنَّا عَلَى

تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ، وَ الْجَاهِتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ، وَ اجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ، وَ ائْمُنْ

عَلَيْنَا بِرِضَاهُ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ، وَ دُعَاءَهُ وَ خَيْرَهُ، مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً  
مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ فَوْزاً عِنْدَكَ

۷۰ وَ اجْعَلْ صَلَاتَنَا بِهِ مَقْبُولَةً، وَ دُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً، وَ دُعَاءَنَا بِهِ  
مُسْتَجَاباً. وَ اجْعَلْ أَرْزَاقَنَا بِهِ مَبْسُوطَةً، وَ هُمُومَنَا بِهِ مَكْفِيَةً، وَ حَوَائِجَنَا  
بِهِ مُقْضِيَةً، وَ أَقْبِلْ إِلَيْنَا بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَ أَقْبِلْ تَقَرُّبَنَا إِلَيْكَ، وَ انْظُرْ  
إِلَيْنَا نَظْرَةَ رَحِيمَةٍ، نَسْتَكْمِلُ بِهَا الْكَرَامَةَ عِنْدَكَ، ثُمَّ لَا تَصْرِفْهَا عَنَّا  
بِجُودِكَ، وَ اسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، بِكَأْسِهِ وَ بِيَدِهِ،  
رَبَّأً رَوِيًّا، هَنِيئاً سَائِغاً، لَا ظَمَأَ بَعْدَهَا، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.





## ضمیمه‌های تحقیقی

مناسب می‌بینم که در اینجا از شش ضمیمه سخن بگویم:

### \* ضمیمه اول

دعای ندبه در کتاب‌های متعددی ذکر شده است، من در اینجا به قدیمی‌ترین این کتاب‌ها اشاره می‌کنم. در واقع سخن من در اینجا درباره «منابع اولیه» می‌باشد. من از سه کتاب سخن می‌گویم:

#### □ کتاب اول

ابن مشهدی در کتاب «المزار الکبیر» ص ۵۴۷ چنین می‌گوید:

قال محمد بن علی بن أبی قُرّة، نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان  
البروفری دعاء الندبة و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله علیه و يستحب  
أن يدعا به فی الاعیاد الاربعة و هو...

محمد بن علی بن أبی قُرّة گفت: از کتاب مرحوم محمد بن الحسین بن سفیان  
بن البروفری، دعای ندبه را نقل کرده است و گفته است که این دعا، دعایی است

برای حضرت صاحب الزمان و مستحب است آن را در عیدهای چهارگانه، روز جمعه، عید قربان، عید فطر و عید غدیر بخوانند.  
مرحوم مجلسی در بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۰۴ دقیقاً از کتاب المزار الکبیر، این دعا را نقل می‌کند.

#### □ کتاب دوم

سیدبن طاووس در کتاب اقبال الاعمال ج ۱ ص ۲۹۵ این دعا را این‌گونه ذکر می‌کند:

دعاء آخر بعد صلاة العيد و يدعى به في الاعياد الاربعة.  
دعای دیگری را برای بعد نماز عید ذکر می‌کنم و این دعا در عیدهای چهارگانه خوانده می‌شود.

#### □ کتاب سوم

سیدبن طاووس در کتاب مصباح الزائر ص ۴۴۶ آورده است. ایشان در آنجا چنین می‌گویند:

ذکر بعض اصحابنا قال: قال محمد بن علي بن أبي قُرّة...  
بعضی از اصحاب ما گفته‌اند که محمد بن علی بن ابی قُرّة...  
او سپس عبارت ابن‌مشهدی در مزار کبیر را ذکر می‌کند.  
توجه کنید: کلام سیدبن طاووس در کتاب «مصباح الزائر» نکته ضعیفی دارد. او می‌گوید: «ذکر بعض اصحابنا: بعضی از اصحاب ما چنین ذکر کرده‌اند».  
همانگونه که مرحوم مجلسی در بحار ج ۹۹ ص ۱۱۰ گفته‌اند احتمال دارد در سند اول، سیدبن طاووس نیز این دعا را از جناب ابن‌مشهدی گرفته باشد و منظور او از «بعض اصحابنا»، همان ابن‌مشهدی باشد.  
در اینجا نکته‌ای وجود دارد: اگر سیدبن طاووس این دعا را از ابن‌مشهدی گرفته باشد، نباید در آن اختلافی باشد. در حالی که ما می‌بینیم سیدبن طاووس بعد از

ذکر دعای ندبه در کتاب مصباح الزائر چنین می‌گوید: «بعد از دعا، نماز زیارت را بخوانید و از خدا خواسته‌های خود را بخواهید که ان شاءالله اجابت می‌شود». و ما این عبارت را در کتاب مزار ابن‌مشهدی نمی‌یابیم. آیا این اختلاف می‌تواند نشانه آن باشد که سیدبن طاووس این دعا را از ابن‌مشهدی نگرفته است؟

من احتمال می‌دهم که عبارت خواندن نماز بعد از دعای ندبه را خود سیدبن طاووس به قصد رجاء اضافه کرده باشد، دلیل سخن من این است: سیدبن طاووس در کتاب دیگرش که اقبال الأعمال نام دارد، دعای ندبه را ذکر می‌کند اما هیچ سخنی از نماز بعد از آن به میان نمی‌آورد. این نشانه آن است که سیدبن طاووس که در کتاب مصباح‌الزائر، نماز بعد از دعای ندبه را ذکر کرده است به عنوان رجاء آورده است.

#### □ کتاب سوم

مرحوم مجلسی در کتاب زاد المعاد ص ۴۱۹ این دعا را نقل کرده است. او قبل از نقل دعا چنین می‌گوید:

اما دعای ندبه که مشتمل بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام، با

سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است....

در منابع حدیثی که در اختیار ما می‌باشد، نمی‌توانیم شاهی برای این سخن مرحوم مجلسی پیدا کنیم. به هر حال، علامه مجلسی در سال ۱۱۱۱ هجری قمری از دنیا رفته‌اند و بین او و امام صادق علیه السلام نزدیک به هزار سال، فاصله است. مطلبی را که ایشان از آن یاد می‌کند، حدیث مرسَل می‌باشد.

#### \* ضمیمه دوم

اکنون که درباره این چهار کتاب سخن گفتیم، دیگر وقت آن است که به بررسی سند دعای ندبه بپردازیم. برای شما آشکار شد که اصل و اساس در دعای ندبه

همان مطلبی است که ابن‌مشهدی در کتاب خودش نقل می‌کند.

ابن‌مشهدی در کتاب مزار خود چنین می‌گوید:

محمّد بن علی بن اَبی قُرّة گفت: از کتاب مرحوم محمّد بن الحسین بن سفیان بن البرزوفری، دعای ندبه را نقل کرده است و گفته است که این دعا، دعایی است برای حضرت صاحب الزمان و مستحب است آن را در عیدهای چهارگانه، روز جمعه، عید قربان، عید فطر و عید غدیر بخوانند.

اما به راستی ابن‌مشهدی کیست؟

نام اصلی او چنین است: «محمّد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی». از او به «حائری» هم یاد شده است. او کسی است که از شاذان بن جبرئیل قمی روایت نقل کرده است، و شاذان بن جبرئیل هم با دو واسطه از شیخ مفید روایت نقل می‌کند.

در واقع، طبقه ابن‌مشهدی، سه طبقه بعد از شیخ مفید است. شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری قمری وفات کرده است، می‌توان احتمال داد که ابن‌مشهدی در نیمه اول قرن ششم می‌زیسته است. مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب أمل الأمل ج ۲ ص ۲۵۲ درباره ابن‌مشهدی چنین می‌گوید:

الشیخ محمد بن جعفر المشهدی کان فاضلا محدثا صدوقا

شیخ محمد بن جعفر مشهدی، شخصی فاضل و اهل حدیث و راستگو بود.

با توجه به این سخن، هیچ شکی در وثاقت و عظمت ابن‌مشهدی باقی نمی‌ماند.

### \* ضمیمه سوم

ابن‌مشهدی قبل از این که دعای ندبه را ذکر کند چنین می‌گوید:

قال محمّد بن اَبی قُرّة: نقلت من کتاب اَبی جعفر محمّد بن الحسین بن سفیان

البرزوفری....

ابن‌مشهدی نام دو شخصیت را ذکر می‌کند که ما در اینجا درباره آنها سخن می‌گوییم:

\* \* شخصیت اول: محمد بن علی بن ابی‌قُرّة

او یکی از علمای شیعه است که هم حدیث نقل می‌کرده است و هم نوشته‌های زیادی داشته است.

اسم کامل او این چنین است: «محمد بن علی بن یعقوب بن إسحاق بن ابی‌قُرّة، أبو الفرج القنّائی الکاتب».

نجاشی که بزرگ‌ترین علمای رجال است و سخن او برای همه، حجّت است، درباره او چنین می‌گوید:

كان ثقة و سمع كثيرا و كتب كثيرا...

او مورد اعتماد بود و احادیث زیادی شنید و کتاب‌های زیادی را نوشت...

نجاشی از جمله کتاب‌های ابن‌ابی‌قُرّة را کتاب «عمل يوم الجمعة» می‌داند، ابن‌ابی‌قُرّة در این کتاب، اعمال روز جمعه را ذکر کرده بوده است، ظاهراً او دعای ندبه را در این کتاب خود آورده بوده است. نکته مهم این است که نجاشی همه کتاب‌های ابن‌ابی‌قُرّة را از او اجازه می‌گیرد تا آن را نقل کند. این سخن نجاشی است: «أخبرني و أجازني جميع كتبه». این نکته بسیار مهمی است و نشان می‌دهد که نجاشی که متخصص علم رجال است همه کتب او را از خود او اجازه گرفته است. دعای ندبه در کتاب چنین شخصیتی ذکر شده است.

من بر این باورم که ابن‌مشهدی کتاب «عمل يوم الجمعة» را داشته است و از روی آن دعای ندبه را نوشته است و در کتاب خود آورده است.

\* \* شخصیت دوم: محمد بن حسین بن سفیان بزوفری

ما از او در اینجا با عنوان «بزوفری» یاد می‌کنیم. بزوفری از شاگردان احمد بن

ادریس بوده است و بعضی از کتب او را نقل کرده است. از طرف دیگر، شیخ مفید که از بزرگ‌ترین علمای شیعه بوده است از بزوفری روایت کرده است. پس می‌توان گفت که او استاد شیخ مفید بوده است. در کتاب‌های علم رجال به وثاقت بزوفری، تصریح نشده است. شیخ مفید روایات زیادی از او نقل کرده است و در آن روایات برای او رحمت خدا را طلب نموده است. این می‌تواند شاهی بر اعتماد شیخ مفید بر او باشد. اگر شخصی از مشاهیر باشد و روایات فراوانی را هم نقل کرده باشد و از طرفی هم تضعیفی درباره او بیان نشده باشد، این می‌تواند شاهی باشد که می‌توان به روایت او اعتماد کرد.

از طرف دیگر ما می‌توانیم این سند را یک سند قوی بدانیم، حدیث قوی به حدیثی می‌گویند که راویان آن شیعه و از امامیه باشند، اما هیچ مدح و ذمی درباره آن‌ها ذکر نشده باشد. (مراجعه کنید: المهدب البارع ج ۱ ص ۶۶ مدارک الاحکام ج ۸ ص ۴۷۹، ذکری الشیعة ج ۱ ص ۴۸).

#### \* ضمیمه چهارم

ابن ابی‌قرّه چنین می‌گوید:

نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری دعاء النذبة.

من دعای نذبه را از کتاب بزوفری نقل می‌کنم.

این نشان می‌دهد که بزوفری، مؤلف بوده است و کتابی داشته است و دعای نذبه را در آن نوشته بوده است.

ابن ابی‌قرّه مطلب مهم دیگری را هم ذکر می‌کند، به ادامه سخن او توجه کنید: و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله علیه و يستحب أن يدعا به فی الاعیاد الاربعة.

و بزوفری ذکر کرده است که این دعا، دعا برای صاحب الزمان صلوات الله علیه

می‌باشد و مستحب است در چهار عید خوانده شود.

در اینجا یک عبارت بسیار کلیدی و مهم وجود دارد:

أَنَّهُ الدَّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ

این دعا، دعا برای صاحب الزمان است.

برای تفسیر این جمله دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول می‌گوید که منظور بزوفری از این سخن این است: این دعا را حضرت مهدی علیه السلام بیان کرده‌اند تا شیعیان آن را بخوانند، به عبارت دیگر این دعا از طرف امام معصوم است.

دیدگاه دوم می‌گوید: «این دعایی است که برای صاحب الزمان خوانده می‌شود». طبق این دیدگاه، دیگر این دعا از طرف معصوم نیست، بلکه برای معصوم خوانده می‌شود. این دیدگاه می‌گوید علمای شیعه این دعا را انشاء کرده‌اند تا شیعیان آن را بخوانند و این‌گونه با امام زمان خود ارتباط بگیرند.

اکنون وقت آن است تا حق را در این باره بیان کنم:

شیخ مفید در سال ۳۳۶ در بغداد متولد شده است، بزوفری، استاد شیخ مفید بوده است و طبیعی است که تولد او باید زودتر از شیخ مفید باشد. پایان عصر غیبت صغری سال ۳۲۹ می‌باشد. با توجه به این نکته می‌توان گفت که بزوفری در عصر غیبت صغری زندگی می‌کرده است. نایب سوم تا سال ۳۲۶ و نایب چهارم تا سال ۳۲۹ زنده بودند.

و نایب سوم یا چهارم این دعا را از ناحیه مقدّس امام زمان علیه السلام گرفته بوده است و شیعیان در آن زمان، این دعا را می‌خواندند، بزوفری با نایب سوم یا چهارم امام زمان علیه السلام (حسین بن روح نوبختی یا علی بن محمد سمری) ارتباط داشته است و این دعا را در کتاب خودش نقل کرده است.

بزوفری در ادامه سخن خود چنین می‌گوید:

وَيَسْتَحَبُّ أَنْ يَدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ.



مستحب است این دعا در اعیاد چهارگانه (فطر، قربان، غدیر و روز جمعه) خوانده شود.

گفتیم که بزوفری استاد شیخ مفید بوده است و شیخ مفید با احترام از او یاد می‌کند، او از علمای شیعه بوده است، کسی که با سبک و شیوه علمای قدیم آشنایی داشته باشد به نکته مهمی می‌رسد. گفتیم که دیدگاه دوم می‌گوید این دعا را علمای شیعه، انشاء کرده‌اند، خیلی بعید است که علمای شیعه، برای دعایی که خودشان انشاء کرده‌اند، تعبیر «یستحب: مستحب است» را به کار ببرند. ظاهر این کلمه «ویستحب» این را می‌رساند که این دعا از طرف امام‌زمان علیه السلام صادر شده باشد و از طریق نایب سوم یا چهارم به دست مردم رسیده باشد. رسم علما چنین بوده است که هر گاه دعا یا زیارتی را خود انشا می‌کردند این نکته را حتماً تذکر می‌دادند تا امر بر دیگران مشتبه نشود، برای نمونه این چند مورد را ذکر می‌کنم:

\* اول:

شیخ صدوق در همان قرن چهارم که بزوفری زندگی می‌کرده است، می‌زیسته است، وفات شیخ صدوق سال ۳۸۱ هجری بوده است. شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» جلد دوم ص ۵۷۴-۵۷۲ زیارتی را برای فاطمه علیها السلام که از انشاهای خود اوست نقل کرده است. او بعد از نقل آن زیارت چنین می‌گوید:  
من آن را در سفر حج در مدینه در کنار قبر فاطمه علیها السلام قرائت کردم. ولی آن را به این صورت در اخبار نیافتم.

\* دوم:

سیدبن طاووس که در سال ۶۶۴ هجری فوت کرده است در کتاب «الاقبال» صفحه ۱۱۵ می‌گوید:  
این فصل درباره دعاهایی است که آن را انشا کردیم، این دعاها را هنگام تناول طعام می‌خوانیم.

همچنین در همان کتاب در صفحه ۳۰۵ می‌گوید:

دعایی را که هنگام رؤیت هلال ماه شوال گفته می‌شود در ضمن دعایی که

انشا کردیم آوردیم

این عبارت‌ها نشان می‌دهد که شیوه و روش علمای شیعه چنین بوده است که اگر دعایی را خودشان انشاء می‌کردند، حتماً به آن تصریح می‌کردند.

وقتی همه شواهد را بررسی می‌کنیم به این نکته می‌رسیم که این دعا نزد شیعیان در عصر غیبت صغری بسیار مشهور بوده است و برای همین است که بزوفری نیازی ندیده است که سندی برای آن ذکر کند.

این دعا از طرف نایب سوم یا چهارم به شیعیان رسیده بوده است و تلاش بر آن بوده است تا به عنوان یک «اعتقاد نامه» در میان مردم جای باز کند تا شیعیان برای آغاز روزگار غیبت کبری آماده شوند و این دعا جایگاه و وظیفه کنونی مؤمنان را روشن کند، همچنین نسبت به آینده نجات‌بخش نوید دهد.

با توجه به این نکاتی که گفته شد مشخص می‌شود که حق با دیدگاه اول می‌باشد و این دعا از طرف نایب سوم یا چهارم حضرت مهدی علیه السلام بیان شده است. روشن است که نایب سوم یا چهارم با حضرت مهدی علیه السلام ارتباط داشته است و این دعا را از ایشان گرفته است. شواهد نشان می‌دهد که این دعا در آن روزگار بسیار مشهور بوده است.

#### \* ضمیمه پنجم

در این دعا چنین می‌خوانیم:

«وَسَحَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ، وَ عَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ».

«و تو براق را برای محمد ﷺ فرستادی و او را به آسمان‌ها بردی».

به جمله «عرجت به» توجه کنید: در بعضی از نسخه‌ها به جای «به» واژه «بروحه» آمده است و بر این اساس معنای این قسمت متفاوت می‌شود.

اگر «به» را اصل قرار بدهیم استفاده می‌شود که معراج پیامبر، جسمانی بوده است، اما اگر «بروحه» را اصل قرار بدهیم گویا این مطلب استفاده می‌شود که معراج پیامبر، جسمانی نبوده است و روح پیامبر به آسمان‌ها و ملکوت سفر کرده است.

نکته مهم این است که در المزار الکبیر ج ۱ ص ۲۹۵ (ابن مشهدی) که اساسی‌ترین مدرک دعای ندبه می‌باشد و در قرن ششم نوشته شده است واژه «به» آورده شده است. در بعضی از نسخه‌های اقبال الاعمال و جمال الاسبوع واژه «بروحه» به جای «به» ذکر شده است. این دو کتاب از سیدبن طاووس می‌باشند که در قرن هفتم زندگی می‌کرده است.

ما بر این باور هستیم که نسخه‌ای که واژه «به» را دارد، صحیح می‌باشد. اگر به عبارت قبل دعا دقت کنیم متوجه می‌شویم که واژه «به» صحیح است، زیرا تصریح شده است که عروج پیامبر به معراج با براق بوده است. در شب معراج، برای چه خدا، براق را برای پیامبر آورد؟ روح برای سیر و سفر نیاز به براق ندارد. معلوم می‌شود که این معراج، جسمانی بوده است.

#### \* ضمیمه ششم

این مطلب را در متن کتاب ذکر کرده‌ام ولی به خاطر اهمیت ویژه‌ای که این مطلب دارد، آن را عیناً در اینجا تکرار می‌کنم.

در صورتی که این مطلب را که در فصل هفتم آمده است به خاطر دارید، دیگر لازم نیست این مطلب را مطالعه کنید:

در این دعا چنین می‌خوانیم: «بَلْ أُمِّيَ أَرْضٌ تُقَلِّكُ أَوْ تَرِي أَوْ بَرَضُوى أَوْ غَيْرَهَا مِنْ ذِي طُوى».

«آقای من! کاش می‌دانستم که کجایی؟ کاش می‌دانستم در کدامین سرزمین یا منطقه اقامت داری؟ آیا کوه «رضوی» هستی یا جای دیگر یا در «ذی طوی»؟». رضوی، نام کوهی است در منطقه «ینبع». این منطقه تا شهر مدینه تقریباً ۲۵۰ کیلومتر فاصله دارد و بر حاشیه دریای سرخ واقع شده است.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، گروهی که «محمد بن حنفیه» را به عنوان امام چهارم قبول کردند، (محمد بن حنفیه یکی از فرزندان علی علیه السلام بود، ولی چون نام مادرش، حنفیه بود به این نام مشهور شد). آنان بر این باور غلط بودند که او همان مهدی موعود است و در کوه رضوی مخفی شده است و سرانجام ظهور خواهد کرد. به کسانی که این باور غلط را داشتند «کیسانیه» می‌گویند.

در دعای ندبه از کوه «رضوی» نام برده شده است و برای همین برای عده‌ای سؤال پیش آمده است که چرا در این دعا نام کوهی را به زبان می‌آوریم که به باور غلط کیسانیه اشاره دارد.

نکته مهم این است: کیسانیه به کوه رضوی اعتقاد داشتند، ولی امام صادق علیه السلام از آن کوه نام برده است. وقتی آن حضرت از کنار آن کوه عبور کرد چنین گفت: «این کوه ما را دوست دارد»، سپس به این مطلب اشاره کرد که این کوه، پناه خوبی برای مهدی علیه السلام خواهد بود. ۱۴۴

وقتی امام صادق علیه السلام از این کوه سخن گفته است، معلوم می‌شود که قداست این

کوه نزد ما شیعیان، ربطی به اعتقاد کیسانیه ندارد. این مثال قدری بیشتر مطلب را روشن می‌کند: ما به کعبه اعتقاد داریم و دور آن طواف می‌کنیم. قبل از اسلام، بت پرستان نیز به قداست کعبه باور داشتند. قداست کعبه نزد ما، هیچ ارتباطی با بت پرستان ندارد، هیچ مسلمانی به خاطر این که کعبه نزد بت پرستان قداست داشته است در قداست کعبه شک نمی‌کند. قداست کوه رضوی، هیچ ارتباطی با کیسانیه ندارد، ما کیسانیه را مذهبی باطل می‌دانیم. قداست این کوه از سخن امام صادق علیه السلام استفاد می‌شود.

\* \* \*

اکنون کتاب را با آرزوی ظهور آقا و مولای خویش به پایان می‌برم و با سودای دل چنین می‌گویم: اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِي لِقَاءَكَ الْفَرَجِ.

\* \* \*

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: [www.Nabnak.ir](http://www.Nabnak.ir)



## پی نوشتها

۱. وما خصنا به من ولايتكم طيباً لخلقنا، وطهارة لأنفسنا، وتزكية لنا، وكفارة لذنوبنا، فكنا عنده مسلمين بفضلكم... عيون أخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۲. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالذر... الكافي ج ۲ ص ۷، التوحيد ص ۳۳۰، علل الشرايع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵. دقت كنيد: اين حديث از امام باقر (ع) است و با سند معتبر در كتابي معتبر مانند اصول كافي نقل شده است: سند آن اين است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر (ع). براي همين مي توان به اين حديث اعتماد نمود و مجالي براي اعتراض به آن وجود ندارد. اين كه گفته مي شود اين حديث معتبر نيست، وجهي ندارد، زيرا حديثي كه در كتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اكثريت علمای شيعه مي باشد. احاديث زيادي درباره عالم ذر در كتب شيعه وارد شده است.
۳. عن جابر عن ابي جعفر (ع)، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷؛ أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الألويسي ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودة ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري: الكافي ج ۱ ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵.
۴. وكان يفطر في هذه الشهر ليلة عند الحسن وليلة عند الحسين وليلة عند عبد الله بن جعفر زوج زينب بنته لأجلها...: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۱۹۸.

٥. لَمَّا كَانَتْ لَيْلَةً تَسَعُ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، قَدِمَتْ إِلَيْهِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ طَبَقًا فِيهِ قَرِصَانٌ مِنْ خَبْزِ الشَّعِيرِ، وَقِصْعَةٌ فِيهَا لَبَنٌ وَمِلْحٌ جَرِيشٌ... يَا بُنَيَّةُ اتَّقِدْمِينَ إِلَى أَبِيكَ إِدَامِينَ فِي فِرْدِ طَبَقِي وَاحِدٍ: بحار الأنوار ج ٤٢ ص ٢٧٦.
٦. مَا يَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَاللَّهِ مَا لِيَأْسُهُ إِلَّا الْعَلِيظُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الشَّعِيرُ الْحَشْبُ... الغيبة للنعمان ص ٢٣٤، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٣٥٥.
٧. أَلَا وَإِنَّ الزَّهْدَ كُلَّهُ فِي آيَةِ مَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ): مجمع البيان ج ٩ ص ٤٠٠، تفسير الصافي ج ٥ ص ١٣٨، البرهان ج ٥ ص ٢٩٨.
٨. مَرَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ -عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ- بِرَجُلٍ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو اللَّهَ، فَاَنْطَلَقَ مُوسَى فِي حَاجَتِهِ فَغَابَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا رَبُّ، هَذَا عَبْدُكَ رَافِعٌ يَدَيْهِ إِلَيْكَ يَسْأَلُكَ حَاجَتَهُ وَيَسْأَلُكَ الْمَغْفِرَةَ مِنْذُ سَبْعَةِ أَيَّامٍ لَا تَسْتَجِيبُ لَهُ...: المحاسن ج ١ ص ٢٢٤، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٥٧، الجواهر السننية ص ٧٥، بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٦٣ و ج ١٣ ص ٣٥٥.
٩. السَّلَامُ عَلَى الْأَنْمَةِ الدَّعَاةِ، وَالْقَادَةِ الْهَدَاةِ، وَالسَّادَةِ الْوَلَاةِ، وَالذَّادَةِ الْحِمَاةِ: عيون أخبار الرضا(ع) ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
١٠. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّنَايَ آيَاتِهِ...: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١ و ج ٩١ ص ٢ و ج ٩٩ ص ٨١.
١١. وَأَوَّلُ الْحَرَصِ حَرَصُ آدَمَ، نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ فَأَكَلَ مِنْهَا، فَأُخْرِجَهُ حَرَصَهُ مِنَ الْجَنَّةِ: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٤، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٤٩؛ فَلَمَّا أَسْكَنَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَتَى جَهَالَةَ إِلَى الشَّجَرَةِ أَخْرَجَهُ: تفسير القمي ج ١ ص ٤٣، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٦١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣.
١٢. أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ فَقَالَ: بَلَى، قَالَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)...: عيون أخبار الرضا(ع) ج ٢ ص ١٧٤، الاحتجاج ج ٢ ص ٢١٦، بحار الأنوار ج ١١ ص ٧٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥٩، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٢٢.
١٣. إِنَّ آدَمَ كَانَ لَهُ فِي السَّمَاءِ خَلِيلٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَلَمَّا هَبَطَ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ اسْتَوْحَشَ الْمَلِكُ...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٢، البرهان ج ١ ص ١٣٤.
١٤. وَامْرُؤُا جِبْرَائِيلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِ وَيُعَلِّمَهُ كَيْفَ يَتَّخِذُهَا فَقَدَّرَ طَوْلَهَا...: تفسير القمي ج ١ ص ٣٢٦، تفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٢، البرهان ج ٣ ص ١٠٦، نورالثقلين ج ٢ ص ٣٥١.
١٥. فِقَامَ إِلَيْهِ مَسْرَعًا حَتَّى جَعَلَ الطَّبَقَ عَلَيْهِ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ...: الكافي ج ٨ ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٣٥، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٤٣.
١٦. لَبِثُوا فِيهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَلِيَالِيهَا وَطَافَتْ بِالْبَيْتِ اسْبِعًا...: الكافي ج ٨ ص ٢٨١، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٠، البرهان ج ٣ ص ١٠٣، تفسير نورالثقلين ج ٢ ص ٣٦٦.
١٧. إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ...: الكافي ج ١ ص ٢٠٠، عيون أخبار الرضا(ع) ج ٢ ص ١٩٧، معاني الأخبار ص ٩٨، تحف العقول ص ٤٣٩، بحار الأنوار ج ٢٥ ص



۱۲۳.

۱۸. إنَّ الله أوحى إلى إبراهيم(ع): إِنَّكَ لَمَّا سَلَّمْتَ مَا لَكَ لِلضَّيْفَانِ وَوُلِدَكَ لِلقُرْبَانِ وَنَفْسَكَ لِلنَّيْرَانِ وَقَلْبَكَ لِلرَّحْمَانِ، اتَّخَذْنَاكَ خَلِيلاً: الجواهر السننية ص ۲۶، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ۱ ص ۲۴، معجم رجال الحديث ج ۱۶ ص ۲۵۰، أعيان الشيعة ج ۹ ص ۱۶۹.

۱۹. ليلة عرج بي الى السَّمَاءِ حملني جبرئيلُ على جناحه الأيمن... فقال: إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ و يقول لك: اقْرَأْ. قُلْتُ: وَمَا أَقْرَأُ قَالَ: (و وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا): شواهد التنزيل ج ۱ ص ۴۶۳.

۲۰. سورة مريم آية ۵۳.

۲۱. سورة طه، آيات ۳۶-۹.

۲۲. سورة مريم ۴۰-۱۶.

۲۳. آل عمران: آيات ۵۱-۴۸.

۲۴. إنَّ الله سَخَّرَ لِي البَرَقِ وهي دابةٌ من دواب الجنة ليست بالطويل ولا بالقصير، فلو أن الله أذن لها لجالت الدنيا والأخرة في جرية واحدة...: مسند زيد بن علي ص ۴۹۷، عيون أخبار الرضا(ع) ج ۱ ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۶، التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۰، إن اشتقاق البراق من البرق لسرعته...: عمدة القاري ج ۱۵ ص ۱۲۶.

۲۵. فوافي أربعة آلاف وأربعمئة نبي وأربعة عشر نبياً...: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۷، فجمع ماشاء الله من أنبيائه بيت المقدس: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۸۴، حشر الله الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين...: الكافي ج ۸ ص ۱۲۱، الاحتجاج ج ۲ ص ۶، تفسير القمي ج ۱ ص ۲۳۳.

۲۶. فقَدَمَنِي جبرئيل فصليت بهم...: بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۱.

۲۷. مررت ليلة أسري بي على قوم تُقرض شفاهم بمقاريض من نار، قلت: ما هؤلاء؟ قال: هؤلاء خطباء أمتك...: مسند أحمد ج ۳ ص ۱۸۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۷۶، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۸۹، الدر المنثور ج ۱ ص ۶۴، تفسير البغوي ج ۱ ص ۶۸.

۲۸. مررت ليلة أسري بي فرأيت قوماً يخمشون وجوههم بأظافرهم، فسألت جبرئيل عنهم فقال: هم الذين يغتابون الناس...: شرح نهج البلاغة ج ۹ ص ۶۰، لَمَّا عَرَجَ بِي رَبِّي مررت بقوم لهم أظفار من نحاس يخمشون وجوههم وصدورهم...: مسند أحمد ج ۳ ص ۲۲۴، الجامع الصغير ج ۲ ص ۴۲۱، كنز العمال ج ۳ ص ۵۸۷، فيض القدير ج ۳ ص ۵۸۷، تفسير القرطبي ج ۱۶ ص ۳۳۶.

۲۹. رأيت امرأة معلقة بشعرها يغلي دماغ رأسها، ورأيت امرأة معلقة بلسانها والحميم يصب في حلقها...: عيون أخبار الرضا(ع) ج ۱ ص ۱۴، وسائل الشيعة ج ۲۰ ص ۲۱۳، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۰۹.

۳۰. ثم مررت بملك من الملائكة جالس على مجلس، وإذا جميع الدنيا بين ركبتيه، وإذا بيده لوح من نور...: تفسير القمي ص ۵، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۴، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۲۲.

۳۱. لأنها بحذاء بيت المعمور، وهو مرتع: علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۵، وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة: علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۷.

٣٢. لما أسري برسول الله (ص) فبلغ البيت المعمور وحضرت الصلاة، فأذن جبرئيل وأقام، فتقدم رسول الله وصف الملائكة...: الكافي ج ٣ ص ٣٠٣، الاستبصار ج ١ ص ٣٠٥، تهذيب الأحكام ج ٢ ص ٦٠، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٣٤٨.
٣٣. قدم بين يدي يا محمد، فتقدمت فإذا أنا بنهر حافتاه قباب الدرّ واليواقيت، أشدّ بياضاً من الفضة...: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٢، خرجت فانقاد لي نهران: نهر يُسمى الكوثر، ونهر يُسمى الرحمة، فشربت من الكوثر...: تفسير القمي ج ٢ ص ١٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٧.
٣٤. فرأيت ملكاً له ألف يد، لكل يد ألف إصبع، وهو يحاسب ويعدّ بتلك الأصابع...: مستدرک الوسائل ج ٥ ص ٣٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٨٦.
٣٥. تجري نهر في أصل تلك الشجرة تنفجر منها الأنهار الأربعة، نهر من ماء غير آسن، ونهر من لبن...: تفسير القمي ج ٢ ص ٢٣٧، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٣٧.
٣٦. فإن تجاوزته احترقت أجنحتي بتعدّي حدود ربّي جلّ جلاله...: علل الشرائع ج ١ ص ٦، عيون أخبار الرضا (ع) ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٣٣٧.
٣٧. فاطلعت على سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحبّ من عليّ بن أبي طالب إلى قلبك، فخاطبتك بلسانه كيما يطمنّ قلبك...: المختصر ص ١٧١، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٧، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٣، ينابيع المودة ج ١ ص ٢٤٦.
٣٨. أريد أن أسمع من فيك، فقلت: ابن عمّي عليّ بن أبي طالب...: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٣٨٣.
٣٩. فأحبّ عليّاً فأبنيّ أحبّه، وأحبّ من يحبّه، وأحبّ من أحبّ من يحبّه...: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩، ووعدي الشفاعة في شيعته واوليائه: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩.
٤٠. فلما وصلت إلى الملائكة، جعلوا يهتؤوني في السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامة لك ولعليّ: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.
٤١. وهي راية رسول الله نزل بها جبرئيل يوم بدر: الغيبة للنعماني ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٢. يسير الرعب قدامها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٠.
٤٢. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).
٤٣. فرحمهما الرحمان الرحيم عند ذلك، وأوحى إلى جبرئيل: أنا الله الرحمان الرحيم...: الكافي ج ٤ ص ١٩٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٤٢١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٣٧، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ١٠، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٢٥.
٤٤. واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى، يعني بذلك ركعتي طواف الغريضة: تهذيب الأحكام ج ٥ ص ١٣٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١١ ص ٣٨٨.
٤٥. آل عمران: آيات ٩٧ - ٩٦
٤٦. فاجتذب من تحتي كساءً خبيراً كان بساطاً لنا على المثابة في المدينة فلحقه رسول الله وأخذ طرفي الكساء...: الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف ص ١٢٦، ذخائر العقبى ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢١، مسند:

- أحمد ج ۶ ص ۲۹۸، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۱۰۴، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۴۹۲، إن النبي كان في بيتها، فأتت فاطمة بمرمة فيها حريرة فدخلت بها عليه، قال: ادعي لي زوجك وابنيك...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۲۰، تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۵۶، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۴۲.
۴۷. ثم لفت عليهم ثوبه - أو قال: كساء - ثم تلا هذه الآية: (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، وأهل بيتي أحق: بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۱۷، المستدرک للنیشابوری ج ۲ ص ۴۱۶، السنن الكبرى للبيهقي ج ۲ ص ۱۵۲، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۶۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴ ص ۲۵، تاريخ الإسلام ج ۶ ص ۲۱۷، فدخلوا ودخلت معهما.
۴۸. لما بنى أمير المؤمنين بفاطمة اختلف رسول الله (ص) إلى بابها أربعين صباحاً، كل غداة يدق الباب...: تفسير فرات الكوفي ص ۳۹۹، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۱۶.
۴۹. شهدت النبي (ص) أربعين صباحاً يجيء إلى باب علي وفاطمة عليهما السلام فيأخذ بعضادتي الباب ثم يقول: السلام عليكم أهل البيت...: الأمالي للطوسي ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۰۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۱۰.
۵۰. اجر المودة الذي لم اسالكم غيره فهو لكم، تهتدون به...: الكافي ج ۸ ص ۳۷۹، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۵۳، التفسير الصافي ج ۴ ص ۲۲۶، البرهان ج ۴ ص ۲۳۲.
۵۱. السلام عليكم يا أهل بيت النبوة وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة ومهبط الوحي، ومعدن الرحمة وخزان العلم...: عيون أخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۵۲. (انما انت منذر) ويعنى نفسه ثم ردها الى صدر على ثم قال: (ولكل قوم هاد)، ثم قال: أنك منار الانام...: البرهان ج ۳ ص ۲۳۲، انا المنذر و علي الهادي و كل امام هاد...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۴۰۴، البرهان ج ۳ ص ۲۳۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۴۸۴.
۵۳. السلام على الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة وأهل الذكر، وأولي الأمر...: عيون أخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵.
۵۴. أيها الناس، إنه لم يكن نبي من الأنبياء ممن كان قبل إلا وقد عمّر، ثم دعاه الله فأجابه...: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۴۱، قال: كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجَبْتُ...: فضائل الصحابة ص ۱۵، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۰۹، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۴، السنن الكبرى للنسائي ج ۵ ص ۱۳۰، خصائص أمير المؤمنين للنسائي ص ۹۳، المعجم الكبير ج ۵ ص ۱۶۶، تفسير الألويسي ج ۶ ص ۱۹۴.
۵۵. شهد أنك بلغت ونصحت وأذيت ما عليك...: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۴۱.
۵۶. قال النبي: من أولى بكم من أنفسكم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال ثانية...: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۳۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۳۹.
۵۷. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافي ج ۱ ص ۲۹۴.

التوحيد ص ٢١٢.

٥٨. نَ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ... فقَالَهَا ثَلَاثًا: تفسیر فرات ص ٥٠٦، ینابیع المودّة ج ١ ص ١٠٤ و ج ٣ ص ١٤٢، الطرائف ص ١٤٤، وراجع: الکافی ج ١ ص ٢٩٥، الأمالی للطوسي ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٤.

٥٩. عاشر الناس، فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثمّ في عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج ١ ص ٧٧، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢؛ معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّي، ألا إنّ خاتم الأنمة منّا القائم المهدي...: روضة الواعظين ص ٩٧، الاحتجاج ج ١ ص ٨٠، التحصين ص ٥٨٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٣.

٦٠. لَمَّا نَزَلَتْ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، قال النبي: الله أكبر على إكمال الدين...: المسترشد ص ٤٦٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٢٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٦.

٦١. فقام بولاية عليّ يوم غدیر خمّ... فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الکافی ج ١ ص ٢٨٩، وراجع: دعائم الإسلام ج ١ ص ١٥، الأمالی للصدوق ص ٥٠، روضة الواعظين ص ٣٥٠، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٦٢، بشارة المصطفى ص ٣٢٨، المناقب للخوارزمي ص ١٣٥، كشف الغمّة ج ١ ص ٢٩٦، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٢٨٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٢٣٣، البداية والنهاية ج ٧ ص ٣٨٦.

٦٢. عن جابر عن أبي جعفر (ع)، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته: بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٠٧؛ أول ما خلق الله نور نبيّك يا جابر: كشف الخفاء ج ١ ص ٢٦٥، تفسير الألويسي ج ١ ص ٥١، ینابیع المودّة ج ١ ص ٥٦، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، يا محمّد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري: الکافی ج ١ ص ٤٤٠، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٦٥.

٦٣. عن أبي ذر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يقول خلقت أنا وعليّ بن أبي طالب من نور واحد نسيح الله يمّنة العرش قبل أن يخلق آدم بألفي عام... حتى انتهى بنا إلى عبد المطلب فقسمنا بنصفين فجعلني في صلب عبد الله وجعل علياً في صلب أبي طالب: علل الشرايع ج ١ ص ١٣٥.

٦٤. فقال له: أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه ليس بعدي نبيّ أنه لا ينبغي أن اذهب إلا وانت خليفتي...: المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١٣٣، وراجع مسند أحمد ج ١ ص ٣٣١، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٢٠، المعجم الكبير ج ١٢ ص ٧٨، كنز العمال ج ١١ ص ٦٠٦ وراجع أيضاً: الکافی ج ٨ ص ١٠٨، الإحتجاج ج ١ ص ١٥٥، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٢٠، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٠٤.

٦٥. لَمَّا أُدْرِكَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ٦ مَدْرَكَ النَّسَاءَ، خَطَبَهَا أَكْبَابِرُ قَرِيْشٍ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَالسَّابِقَةِ فِي الْإِسْلَامِ وَالشَّرَفِ وَالْمَالِ، وَكَانَ كَلِمًا ذَكَرَهَا رَجُلٌ مِنْ قَرِيْشٍ لِرَسُولِ اللَّهِ، أَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ بِوَجْهِهِ... يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْ أَحْبَبْتَ مَعِ مَا شَدَّ اللَّهُ مِنْ عَضْدِي بِكَ، أَنْ يَكُونَ لِي بَيْتٌ وَأَنْ تَكُونَ لِي زَوْجَةً أَسْكُنُ إِلَيْهَا، وَقَدْ أَتَيْتُكَ خَاطِبًا رَاغِبًا أَخْطَبُ إِلَيْكَ ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ...: كشف الغمّة ج ١ ص ٣٦٣، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٢٤.

٦٦. وقد تداخلت الروايات بعضها في بعض، أنه لما قدم المهاجرون إلى المدينة بنوا حوالي مسجده بيوتاً فيها

- أبواب شارعة في المسجد، ونام بعضهم في المسجد... مناقب آل أبي طالب ج ۷ ص ۳۶، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۷، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۳۵.
۶۷. فنزل جبرئيل عن الله بأن سدوا الأبواب عن مسجد رسول الله قبل أن ينزل بكم العذاب، فأول من بعث إليه رسول الله يأمره بسد الأبواب...: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۳؛ فيما بين الرضال(ع) من فضائل العترة الطاهرة قال: فأما الرابعة فأخراجه الناس من مسجده ما خلا العترة، حتى تكلم الناس في ذلك، وتكلم العباس فقال: يا رسول الله، تركت علياً وأخرجتنا...: الأمالي للصدوق ص ۶۱۸، عيون أخبار الرضال(ع) ج ۲ ص ۲۱۰، تحف العقول ص ۴۳۰، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۴ و ج ۳۹ ص ۲۰، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۱۴.
۶۸. ثم إن عمر بن الخطاب جاء فقال: إني أحب النظر إليك يا رسول الله إذا مررت إلى مصلاك، فأذن لي في خوخة أنظر إليك منها...: مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۳۸، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۹، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۴۳.
۶۹. فمر بهم رسول الله، فقال لها: ما بالك قاعدة؟ فقالت: أنتظر أمر رسول الله بسد الأبواب، فقال: إن الله تعالى أمرهم بسد الأبواب واستثنى منهم رسوله، وأنتم نفس رسول الله...: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۳.
۷۰. إن عائشة دعت أباه فأعرض عنه، ودعت حفصة أباه فأعرض عنها، ودعت أم سلمة علياً فواجه طويلاً: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۵۲۱.
۷۱. إن رسول الله في ذلك المرض كان يقول: ادعوا لي حبيبي، فجعل يُدعى له رجل بعد رجل، فيعرض عنه... فلما دخل، فتح رسول الله عينيه وتهلّل وجهه، ثم قال: إليّ يا عليّ، إليّ يا عليّ، فما زال يديه حتى أخذه بيده وأجلسه عند رأسه...: الأمالي للطوسي ص ۷۳۶، روضة الواعظين ص ۷۵؛ قال...: لما حضره الموت: ادعوا لي حبيبي، فدعوت له أبا بكر، فنظر إليه، ثم وضع رأسه ثم قال: ادعوا لي حبيبي...: شرح الأخبار ج ۱ ص ۱۴۷، الأمالي للطوسي ص ۳۳۲، تاريخ دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۳، بشارة المصطفى ص ۳۷۳، المناقب للخوارزمي ص ۶۸، كشف الغمّة ج ۱ ص ۱۰۰، ينابيع المودة ج ۲ ص ۱۶۳.
۷۲. فخرجنا من البيت لما عرفنا أن له إليه حاجة، فأكبّ عليه علي...: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۷۳.
۷۳. لما حضرت رسول الله الوفاة دعاني، فلما دخلت عليه قال لي: يا عليّ، أنت وصيّي وخليفتي... ثم أذناني فأسر إليّ ألف باب من العلم، كل باب يفتح ألف باب...: الخصال ص ۶۵۲، الفصول المهمة في أصول الانتماء ج ۱ ص ۵۷۱، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۳؛ أسر إليك نبيّ الله شيئاً؟ قال: نعم، أسر إليّ ألف باب في كل باب ألف باب، وعيته؟ قال: نعم وعقلته...: الخصال ص ۶۴۳، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۲؛ قال: ادعوا لي خليلي، أو قال: حبيبي، فرجونا أن تكونا أنتما هما...: بصائر الدرجات ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۴۶۲، وراجع: الكامل لابن عدي ج ۲ ص ۴۵۰، تاريخ دمشق ج ۴۳ ص ۳۸۵، سير أعلام النبلاء ج ۸ ص ۲۴، ميزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۲۴، تاريخ الإسلام ج ۱۱ ص ۲۲۴، البداية والنهاية ج ۷ ص ۳۹۶.
۷۴. أما ما ذكرت ما أتى لم أشهد كما أمر رسول الله، فإنه قال: لا يرى عورتني أحد غيرك إلا ذهب بصره، فلم أكن لأريكما به لذلك، وأما إكبابي عليه فإنه علمني ألف حرف، الحرف يفتح ألف حرف، فلم أكن لأطلعكما على

- سِرِّ رسول الله ٦: بصائر الدرجات ص ٣٢٨، الخصال ص ٦٤٨، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٦٤.
٧٥. فقاموا فأتوا المسجد فإذا سائل خارج، فقال: يا سائل، أما أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم هذا الخاتم، قال: من أعطاكه؟ قال: أعطانيه ذلك الرجل الذي يصلي، قال: على أي حال أعطاك؟ قال كان راعياً...: الأمالي للصدوق ص ١٨٦، روضة الواعظين ص ١٠٢، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤٧؛ فقال له النبي من أعطاكه؟ قال: ذاك القائم. وأوماً بيده إلى أمير المؤمنين علي...: شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٣٤، تفسير الألوسي ج ٦ ص ١٦٧، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، المناقب للخوارزمي ص ٢٦٤، كشف الغمّة ج ١ ص ٣٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٩٦.
٧٦. إذا كان يوم القيامة، جمع الله الناس من صعيدٍ واحد من الأولين والآخرين.... يا ربّ شيعة عليّ، أراهم قد صرفوا تلقاء أصحاب النار ومنعوا عن الحوض، قال: فيقول له الملك: إنّ الله يقول لك: قد هبّتهم لك يا محمّد وصفحت لك عن ذنوبهم...: الأمالي للمفيد ص ٢٩٠، الأمالي للطوسي ص ٦٧، تفسير فرات ص ٢٥٩، بشارة المصطفى ص ٢٠، كشف الغمّة ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٧.
٧٧. لمّا ثقل رسول الله في مرضه الذي قبض فيه، كان رأسه في حجري، والبيت مملوّ من أصحابه من المهاجرين والأنصار، والعبّاس بين يديه يذبّ عنه بطرف ردائه، فجعل رسول الله يُغمي عليه ساعة ويفيق ساعة...: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٠، الأمالي للطوسي ص ٦٠٠.
٧٨. فقال: يا عبّاس، يا عمّ النبي، اقبل وصيتي في أهلي وفي أزواجي، واقض ديني، وانجز عدااتي...: الأمالي للطوسي ص ٦٠٠، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٥٠٠، غاية المرام ج ٦ ص ١٥٨.
٧٩. فرسول الله في الآية النبيون، ونحن في هذا الموضع الصديقون والشهداء، وأنتم الصالحون، فتسموا بالصلاح كما سماكم الله عزوجل: الكافي ج ٨ ص ٣٥، شرح الاخبار ج ٣ ص ٤٦٥، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ٣٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٥٦، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٦٨، البرهان ج ٢ ص ١٢٤، نور الثقلين ج ١ ص ٤١٥.
٨٠. قال: نحن الحبل: الأمالي للطوسي ص ٢٧٢، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٥٢، البرهان ج ٣١ ص ٦٧١، علي بن أبي طالب حبل الله المتين: تفسير العياشي ج ١ ص ١٩٤، تفسير فرات الكوفي ص ٩٠، البرهان ج ١ ص ٦٧٢، نور الثقلين ج ١ ص ٣٧٧، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٥، هم حبل الله الذي أمرنا بالاعتصام به: تفسير العياشي ج ١ ص ١٠٢، البرهان ج ١ ص ٤٤٦، نور الثقلين ج ١ ص ٣٧٧، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٨٥، حبل الله المتين، وعروته الوثقى، وطريقته المثلى، المؤدي إلى الجنة: عيون اخبار الرضا (ع) ج ٢ ص ١٣٧، بحار الأنوار ج ٨٩ ص ١٤، البرهان ج ١ ص ٦٥.
٨١. فلو دعاني حتّى ينقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبتُ له: الكافي ج ٢ ص ٤٠٠، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٦٦، أمالي المفيد ص ٣، عدّة الداعي ص ٥٧، الجواهر السنّية ص ١١١، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢٧٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٤٣، غاية المرام ج ٦ ص ١٣٧.
٨٢. الصُّراط والسُّراط والزُّراط: الطريق: لسان العرب ج ٧ ص ٣٤٠ صرط؛ الصُّراط - بالكسر - الطريق: تاج العروس ج ١٥ ص ٣٢٥.

۸۳. فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنًا وأكثرنا لينًا: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۱.
۸۴. نهج البلاغة ج ۴ ص ۴۳، خصائص الأئمة ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۶۰۹، المراجعات ص ۳۴۰.
۸۵. وقد كنتُ حثثُ الناس على لحاقه وأمرتهم بغياثه قبل الواقعة، ودعوتهم سرًا وجهرًا وعوداً وبدءاً، فمنهم الأتي كارهاً، ومنهم المعتل كاذباً، ومنهم القاعد خاذلاً...: نهج البلاغة ج ۳ ص ۶۰، الغارات ج ۲ ص ۷۶۴، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۵۶۵، شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۱۴۵.
۸۶. خرج علي بن أبي طالب (ع) لصلاة الفجر، فأقبل ينادي: الصلاة الصلاة، فما أدري أنادي أم رأيتُ بريق السيوف؟ وسمعتُ قائلاً يقول: لله الحكم لا لك يا علي، ولا لأصحابك...: روضة الواعظين ص ۱۳۴، الإرشاد ج ۱ ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۳۱، شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۱۱۸، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۵۳۱، كشف الغمّة ج ۲ ص ۶۵.
۸۷. سمعتُ علياً يقول: فزتُ وربّ الكعبة: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۳۹؛ فلمّا ضربه ابن ملجم قال: فزتُ وربّ الكعبة: أنساب الأشراف ص ۴۹۹؛ وسار أمير المؤمنين حتى دخل المسجد، والقناديل قد خمد ضوءها، فصلّى في المسجد وردّه وعقّب ساعة... فوَقعت الضربة على الضربة التي ضربه عمرو بن عبد ودّ العامري، ثم أخذت الضربة إلى مفرق رأسه إلى موضع السجود...: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۸۱.
۸۸. وكتب أكثر أهل الكوفة إلى معاوية: فإننا معك، وإن شئت أخذنا الحسن وبعثناه إليك...: الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۷۹، بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۴۵.
۸۹. أيها الناس! فأَيّ رجالات منكم يسرون بعد قتله، أم آية عين منكم تحبس دمعها وتضنّ عن انهماهما?...: مثير الأحران، ص ۱۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷.
۹۰. يا أحمد بن إسحاق، إنّ الله تبارك وتعالى لم يُخلِ الأرض منذ خلق آدم، ولا يخلّيها إلى أن تقوم الساعة من حجةٍ لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض...: كمال الدين وتمام النعمة ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۴، كشف الغمّة ج ۳ ص ۳۳۴.
۹۱. إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...: الغيبة للنعماني ص ۲۵۲.
۹۲. فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول وأمرك جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.
۹۳. فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمئة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: (بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ): كمال الدين ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲.
۹۴. عن علي بن الحسين (ع): يا أبا خالد، إنّ أهل زمان غيبته القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كلّ زمانٍ لأنّ الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة...: كمال الدين ص ۳۲۰، الاحتجاج ج ۲ ص ۵۰، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۸۷، ج ۵۲ ص ۱۲۲، قصص الأنبياء ص ۳۶۴.
۹۵. فقلتُ للصادق: فكيف ينتفع الناس بالحجة الغائب المستور؟ قال: كما ينتفعون بالشمس إذا سترها السحاب: أمالي الصدوق ص ۲۵۳، كمال الدين ص ۲۰۷، روضة الواعظين ص ۱۹۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۵۲، ج ۶ ص ۵۲، ج ۹۲، وراجع ينابيع المودة ج ۱ ص ۷۵.

٩٦. ما علمت أنا معاشر الأئمة تُعرض علينا أعمال شيعتنا صباحاً ومساءً، فما كان من التقصير في أعمالهم سألنا الله تعالى الصفح لصاحبه، وما كان من العلو سألنا الله الشكر لصاحبه: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٤٥٢، مستدرك الوسائل ج ١٢ ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٤٩ ص ٩٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٧: فسألته عن قوله تعالى: (أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)، قال إيانا عنى: بصائر الدرجات ص ٤٤٧، وراجع الكافي ج ١ ص ٢١٩، معاني الأخبار ص ٣٩٢، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢١، جمال الأسبوع ص ١١٦، سعد السعود ص ٩٨، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ١ ص ٣٩٠، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٠٩، تفسير القمي ج ١ ص ٣٠٤، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٠٧، مستدرك الوسائل ج ١٢ ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٧.

٩٧. عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: قلت لعلي بن موسى الرضا(ع): يا بن رسول الله، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أن المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة؟ فقال: يا أبا الصلت، إن الله تبارك وتعالى فضل نبيه محمداً(ص) على جميع خلقه من النبيين... من وصف الله بوجهه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله أنبيأؤه ورسله وحججه صلوات الله عليهم... الأمالي للصدوق ص ٥٤٥، التوحيد للصدوق ص ١٧٨، عيون أخبار الرضا(ع) ج ٢ ص ١٠٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٢٥، الاحتجاج ج ٢ ص ١٨٩، بحار الأنوار ج ٤ ص ٣١، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٣٣، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٦٠.

٩٨. فنحن أول خلق ابتدأه الله، وأول خلق عبد الله وسبحه، ونحن سبب خلق الخلق، وسبب تسيحهم وعبادتهم من الملائكة والآدميين، فبنا عرف الله، وبنا وُحِدَ الله: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠، غاية المرام ج ١ ص ٤٢، فكنا أول من أقر بذلك، ثم قال لمحمداً(ص): وعزتي وجلالي وعلو شأنني، لولاك ولولا علي وعترتكما الهادون المهديون الراشدون ما خلقت الجنة والنار: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٩، غاية المرام ج ١ ص ٤١.

٩٩. وهي راية رسول الله نزل بها جبرئيل يوم بدر: الغيبة للنعماني ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٢. ١٠٠. لما التقى أمير المؤمنين(ع) وأهل البصرة، نشر الراية راية رسول الله(ع)، فزلزلت أقدامهم... وإن هذه الراية لا ينشرها بعدي إلا القائم: الغيبة للنعماني ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ٣٢ ص ٢١.

١٠١. يسير الرعب قد أمها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٠. ١٠٢. وهم الذين كانوا مع نوح في السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم حيث ألقى في النار... الغيبة للنعماني ص ٣٢٣. ١٠٣. جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره... الغيبة للنعماني ص ٣٢٠.

١٠٤. فننادني أبو محمداً(ع): يا عمّة، هلمّي فأثيني بابني. فأثيته به، فتناؤله وأخرج لسانه فمسحه على عينيه ففتحها... الغيبة ص ٢٣٥، مدينة المعاجز ج ٨ ص ٢٩، بحار الأنوار ج ٥١ ص ١٧، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١١١.

١٠٥. إن رسول الله(ص) نظر إلى علي والحسن والحسين(ع) فبكى وقال: أنتم المستضعفون بعدي... معاني الأخبار ص ٧٩، وراجع: دعائم الإسلام ج ١ ص ٢٢٥، عيون أخبار الرضا(ع) ج ١ ص ٦٦، شرح الأخبار ج ٢ ص ٤٩٤، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٦٨، ج ٢٨ ص ٥٠.

١٠٦. فجاء عمّر ومعه قبس، فتلقته فاطمة عليها السلام على الباب، فقالت فاطمة: يا بن الخطاب! أترك محرّقاً



- عليّ بابي؟! قال: نعم! بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹، فقال عمر بن الخطاب: اضرموا عليهم البيت ناراً...: الأمالي للمفيد ص ۴۹، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۳۱، وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ والحسن والحسين: الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷.
۱۰۷. والذي نفس عمر بيده، تخرُجَنَ أو لأحرقنَّها على مَنْ فيها، فقيل له: يا أبا حفص، إنَّ فيها فاطمة! قال: وإن! الغدير ج ۵ ص ۳۷۲، الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۹.
۱۰۸. فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثمَّ دخلوا، فأخرجوا عليّاً(ع) ملبئياً...: تفسير العياشي ج ۲ ص ۶۷، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۷.
۱۰۹. عصر عمر فاطمة عليها السلام خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها، وسقطت مريضة حتَّى ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ۱۸۱.
۱۱۰. وهي تجهر بالبكاء وتقول: يا أبتاه يا رسول الله، ابنتك فاطمة تُضرب؟!...: الهداية الكبرى ص ۴۰۷، وقالت: يا أبتاه يا رسول الله، هكذا كان يُفعل بحبيبتك وابنتك؟!...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۹۴.
۱۱۱. ثمَّ يدخل المسجد فينقص الحائط حتَّى يضعه إلى الأرض... وذلك الحطب عندنا نتوارثه: دلائل الإمامة ص ۴۵۵.
۱۱۲. لَمَّا رأى الحسين(ع) مصارع فتيانه وأحبَّته، عزم على لقاء القوم بمهجته، ونادى: هل من ذائبٍ يذب عن حرم رسول الله?...: بحار الأنوار ج ۴ ص ۴۵.
۱۱۳. فلمَّا رأى ذلك شمر بن ذي الجوشن، استدعى الفرسان فصاروا في ظهور الرجال، وأمر الرماة أن يرموه، فرشقوه بالسهم حتَّى صار كالقنفذ: الإرشاد ج ۲ ص ۱۱۱؛ روضة الواعظين.
۱۱۴. قال الحسين(ع): بسم الله وبالله وعلى ملَّة رسول الله: مقتل الحسين(ع) للخوارزمي ج ۲ ص ۳۴، فرماه... وأبو أيوب الغنوي بسهم مسموم في حلقه، فقال: بسم الله ولا حول ولا قوة إلا بالله، وهذا قتيلٌ في رضى الله: المناقب لابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۴ ص ۵۵.
۱۱۵. لَمَّا كان من أمر الحسين(ع) ما كان، ضجَّت الملائكة إلى الله بالبكاء وقالت: يُفعل هذا بالحسين?...: الكافي، ج ۱، ص ۳۴۵: الأمالي للطوسي، ص ۴۱۸.
۱۱۶. لَمَّا قُتِل الحسين بن عليّ(ع)، كسفت الشمس كسفة بدت الكواكب نصف النهار، حتَّى ظننَّا أنَّها هي: المعجم الكبير ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۳۸، تهذيب الكمال ج ۶ ص ۴۳۳ الرقم ۱۳۲۳، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۴ ص ۲۲۸.
۱۱۷. (امن يجيب المضطر اذا دعاه)، قال: هذه الآية نزلت في القائم: البرهان ج ۴ ص ۲۲۵، معجم احاديث الامام المهدي ج ۵ ص ۳۰۹، كاني انظر اليه وقد اسند ظهره الى الحجر فينشد الله حقه...: الغيبة للنعمان ص ۱۸۷، البرهان ج ۴ ص ۲۲۵.
۱۱۸. فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول، وأمرك جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.
۱۱۹. فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض...: بحار الأنوار ج ۵ ص ۶.
۱۲۰. القَوَّامون بأمره، العاملون بإرادته، الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، ارتضاكم لغيبه، واختاركم لسره: عيون أخبار الرضا(ع) ج ۱ ص ۳۰۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل

- الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، وهل علمت ما كان عنده من علم الكتاب؟ قال: قلت: أخبرني به؟ قال: قدر قطرة من الماء في البحر الأخضر، فما يكون ذلك من علم الكتاب؟!... فأوماً بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب والله كلّه عندنا، علم الكتاب والله كلّه عندنا: الكافي ج ١ ص ٢٥٧، وراجع بصائر الدرجات ص ٢٣٣، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ١٩٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٢٣، غاية المرام ج ٤ ص ٥٧.
١٢١. (عم يتسانلون، عن النبأ العظيم)، قال: النبأ العظيم: الولاية...: الكافي ج ١ ص ٤١٨، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٥٢، البرهان ج ٥ ص ٥٦٤، نور الثقلين ج ٥ ص ٤٩١.
١٢٢. ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً، يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان، ولقي الله بغير ولايتنا، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩.
١٢٣. فوالله ما علمتكم الا بالله عليماً وفي ام الكتاب علياً حكيماً وان الله في صدرك عظيم...: الغارات ج ٢ ص ٨٩٤، الاختصاص ص ٧٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١١، البرهان ج ٤ ص ٨٤٦.
١٢٤. سألته سائل عن قول الله عز وجل (وأنه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم) قال: هو امير المؤمنين: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١٠، البرهان ج ٤ ص ٨٤٧.
١٢٥. (بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم)، قال: هم الائمة من آل محمد: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ١٨٩، البرهان ج ٤ ص ٣٢٨.
١٢٦. ان هذا العلم انتهى الى في القرآن...: بصائر الدرجات ص ٢٢٦، وسائل الشيعة ج ٢٨ ص ١٩٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢٠٣.
١٢٧. السلام على أئمة الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام التقى وذوي النهى، وأولي الحجى وكهف الورى، وورثة الأنبياء، والمثل الأعلى...: عيون أخبار الرضا(ع) ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
١٢٨. هذا الجبل هذا جبل يُدعى رَضْوَى من جبال فارس أحببنا فنقله الله لنا أما إن فيه كل شجرة مطعم ونعم أماناً للخائف...: الغيبة للطوسي ص ١٦٣، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٥٣.
١٢٩. كأني بالقائم على ذي طوى قائماً على رجله حافياً يرتقب بسنة موسى(ع)...: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٧٥.
١٣٠. هذا الجبل هذا جبل يُدعى رَضْوَى من جبال فارس أحببنا فنقله الله لنا أما إن فيه كل شجرة مطعم ونعم أماناً للخائف...: الغيبة للطوسي ص ١٦٣، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٥٣.
١٣١. ان الله عز وجل غضب على الشيعة فخيرني نفسي أو هم فوقيتهم والله بنفسى: الكافي ج ١ ص ٢٦٠.
١٣٢. جعلت فداك متى الفرج؟ فقال: يا أبابصير، أنت ممن يريد الدنيا؟ من عرف هذا الأمر فقد فرج عنه بانتظاره: الكافي ج ١ ص ٣٧١، كتاب الغيبة للنعماني ص ٣٦١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٤٢.
١٣٣. كأني بالقائم يفرق الجنود في البلاد...: الإرشاد ج ٢ ص ٣٧٩، روضة الواعظين ص ٢٦٤.

۱۳۴. تحمله غمامة، واضع يده على منكب ملكين: كتاب الفتن للمروزي ص ۳۴۷، تاريخ مدينة دمشق ج ۱ ص ۲۲۹.
۱۳۵. ثم يأتيه النصاري فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتهم، بل أصحابي المهاجرون بقية أصحاب الملحمة، فيأتي مجمع المسلمين: كتاب الفتن للمروزي، ص ۳۴۷.
۱۳۶. وينزل عيسى بن مريم(ع)... فيقول له أميرهم: يا روح الله تقدم، صل: مسند أحمد ج ۴ ص ۲۱۷، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۵۹۳، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۴۳.
۱۳۷. فيقول: بل صل أنت بأصحابك، فقد رضى الله عنك، فإنما بعثت وزيراً ولم أبعث أميراً: كتاب الفتن للمروزي ص ۳۴۷.
۱۳۸. لا يجد الرجل منكم يومئذ موضعاً لصدقته ولا لبره؛ لشمول الغنى جميع المؤمنين: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۸۴، يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل منه: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۷.
۱۳۹. إذا قام القائم، يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين والجلوس معهم في مجالسهم...: دلائل الإمامة ص ۴۵۵.
۱۴۰. إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم...: الكافي ج ۱ ص ۲۵، كمال الدين ص ۶۷۴، الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۴.
۱۴۱. إن قائمنا إذا قام، مد الله عز وجل لشيعتنا في أسماعهم وأبصارهم، حتى لا يكون بينهم وبين القائم بريد، يكلمهم فيسمعون...: الكافي ج ۸ ص ۲۴۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۶.
۱۴۲. ولا يمرض، ويقول الرجل لغنمه ولدوابه: اذهبوا وارعوا...: الملاحم والفتن ص ۲۰۳، كتاب الفتن للمروزي ص ۳۵۴.
۱۴۳. لا تمنع السماء شيئاً من قطرها، ولا الأرض شيئاً من نباتها: الجامع الصغير ج ۲ ص ۴۰۲، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۱۴، الكامل ج ۳ ص ۹۹، تذكرة الحفاظ ج ۳ ص ۸۳۸، تاريخ ابن خلدون ج ۱ ص ۸۰۸، يؤذن للسماء في القطر، ويؤذن للأرض في النبات، حتى لو بدرت حبك في الصفا لنبت...: الجامع الصغير ج ۲ ص ۱۳۵، فوائد العراقيين ص ۴۴.
۱۴۴. هذا الجبل هذا جبل يدعى رُضوى من جبال فارس أحبنا فنقله الله لنا أما إن فيه كل شجرة مطعم ونعم أماناً للخائف...: الغيبة للطوسي ص ۱۶۳، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۵۳.



## منابع

- ١ . الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٦٢٠ هـ) تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران: دار الأُسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.
- ٢ . الإرشاد، الشيخ المفيد، (٤١٣ق)، تحقيق مؤسسة آل البيت لتحقيق التراث، الطبعة الثانية، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع.
- ٣ . أعيان الشيعة، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١ هـ)، إعداد: السيد حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ.
- ٤ . إقبال الأعمال، السيد رضي الدين علي بن موسى المعروف بابن طاووس، (ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى.
- ٥ . الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي الحسيني المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.
- ٦ . الأمالي، الشيخ الصدوق ٣٨١، الطبعة الأولى، ١٤١٧ق، مؤسسة البعثة، قم.
- ٧ . الأمالي، الشيخ المفيد (٤١٣ق)، الطبعة الثانية ١٤١٤، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- ٨ . الأمالي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.
- ٩ . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠ هـ)، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ هـ.
- ١٠ . البداية والنهاية، ابن كثير، (٧٧٤ق)، تحقيق: علي شيري، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ١١ . بشارة المصطفى لشعبة المرتضى، أبو جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت ٥٢٥ هـ)، النجف الأشرف: المطبعة

- الحيدريّة، الطبعة الثانية، ١٣٨٣ هـ.
- ١٢ . بصائر الدرجات، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفّار القسّمي المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠ هـ)، قم: مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ.
- ١٣ . تاج العروس، الزبيدي، (١٢٠٥ق)، تحقيق علي شيري، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- ١٤ . تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، (٨٠٨ق)، الطبعة الرابعة، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ١٥ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ هـ.
- ١٦ . تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (٤٦٣ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٧ . تاريخ مدينة دمشق، ابن عسّاكر، (٥٧١ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- ١٨ . التحصين، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، الطبعة الأولى، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم.
- ١٩ . تحف العقول، ابن شعبه الحرّاني، (القرن الرابع) تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
- ٢٠ . تذكرة الحفاظ، الذهبي، (٧٤٨)، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ٢١ . تفسير ابن كثير، ابن كثير، (٧٧٤ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- ٢٢ . تفسير البرهان (البرهان في تفسير القرآن)، هاشم بن سليمان البحراني (ت ١١٠٧ هـ)، تحقيق: الموسوي الزندي، قم: مؤسسة مطبوعات إسماعيليان، الطبعة الثانية، ١٣٣٤ هـ.
- ٢٣ . تفسير البغوي (معالم التنزيل)، أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي (ت ٥١٦ هـ)، بيروت: دار المعرفة.
- ٢٤ . تفسير الثعلبي، الثعلبي، (ت ٤٢٧ هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ.
- ٢٥ . تفسير الثعلبي، الثعلبي، (٤٢٧ق)، تحقيق أبي محمد بن عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ٢٦ . التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (١٠٩١ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٦ ق، مؤسسة الهادي، قم.
- ٢٧ . تفسير العياشي، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندي المعروف بالعياشي (ت ٣٢٠ هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، طهران: المكتبة العلميّة، الطبعة الأولى، ١٣٨٠ هـ.
- ٢٨ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت ٦٧١ هـ)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ هـ.
- ٢٩ . تفسير القتي، علي بن إبراهيم القمي، (ت ٣٢٩ هـ)، تحقيق: السيّد طيّب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ هـ.
- ٣٠ . تفسير فرات الكوفي، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق ٤ هـ)، تحقيق: محمد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ.
- ٣١ . تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي (٥٤٨)، الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت لبنان.

- ۳۲ . تفسیر نور الثقلین، الشیخ الحویزی، (۱۱۱۲ ق)، تصحیح و تعلیق: السید هاشم الرسولي المحلّاتی، الطبعة الرابعة، ۱۳۷۰ ش، مؤسسه إسماعیلیان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
- ۳۳ . التوحید، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمي المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ هـ)، تحقیق: هاشم الحسینی الطهرانی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۳۹۸ هـ.
- ۳۴ . تهذیب الأحكام، الشیخ الطوسی، (۴۶۰ ق)، تحقیق و تعلیق: السید حسن الموسوی، الطبعة الثالثة، ۱۳۶۴ ش، دار الکتب الإسلامیة، طهران.
- ۳۵ . تهذیب الکمال، أبي الحجّاج يوسف المزي، (۷۲۴ ق)، تحقیق: بشّار عواد معروف، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۶ ق، مؤسسه الرسالة، بیروت.
- ۳۶ . جامع أحاديث الشيعة، السید البرجردي (ت ۱۳۸۳ هـ)، قم: المطبعة العلمية .
- ۳۷ . الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (۹۱۱ ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۱ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت.
- ۳۸ . الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة، محمد بن الحسن بن علی بن الحسین الحرّ العاملي (ت ۱۱۰۴ هـ)، قم: مكتبة المفید.
- ۳۹ . الخرائج والجرائح، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ۵۷۳ هـ)، تحقیق: مؤسسه الإمام المهدي عج، قم: مؤسسه الإمام المهدي عج، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ.
- ۴۰ . الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (۵۷۳ ق) بإشراف السید محمد باقر الموحّد الأبطحي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ ق، مؤسسه الإمام المهدي، قم.
- ۴۱ . خصائص الإمام أمير المؤمنين، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت ۳۰۳ هـ)، تحقیق: محمد باقر المحمودي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ هـ.
- ۴۲ . الخصال، الشیخ الصدوق، (۳۸۱ ق)، تصحیح و تعلیق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، قم.
- ۴۳ . الدرّ المنثور، جلال الدين السيوطي، (۹۱۱ ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت.
- ۴۴ . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيون التميمي المغربي (ت ۳۶۳ هـ)، تحقیق: أصف بن علي أصغر فيضي، قم: مؤسسه آل البيت، بالأوفسيت عن طبعة دار المعارف في القاهرة، ۱۳۸۳ هـ.
- ۴۵ . دلائل الإمامة، محمد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ ق، مركز الطباعة والنشر في مؤسسه البعثة، قم.
- ۴۶ . ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربى، أبو العباس أحمد بن عبد الله الطبري (ت ۶۹۳ هـ)، بیروت: دار المعرفة .
- ۴۷ . رجال النجاشي ( فهرست أسماء مصنفي الشيعة )، أبو العباس أحمد بن علي النجاشي (ت ۴۵۰ هـ)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعة المدرّسين، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۶ هـ.
- ۴۸ . روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الآلوسي)، محمود بن عبد الله الآلوسي (ت ۱۲۷۰ هـ)، بیروت: دار إحياء التراث العربي .
- ۴۹ . روضة الطالبين، محبي الدين النووي دمشقي (ت ۶۷۶ هـ)، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمية.

- ٥٠ . سعد السعود، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ)، قم: مكتبة الرضي، الطبعة الأولى، ١٣٦٣ هـ. ش .
- ٥١ . سنن ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني (ت ٢٧٥ هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- ٥٢ . السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت ٤٥٨ هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- ٥٣ . السنن الكبرى، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائي (ت ٣٠٣ هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٣٤٨ هـ .
- ٥٤ . سير أعلام النبلاء، الذهبي، (٧٤٨ق)، الطبعة التاسعة، ١٤١٢ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت .
- ٥٥ . شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ق)، تحقيق: محمد الجليلي، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين، قم .
- ٥٦ . شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية .
- ٥٧ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق ٥ هـ)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، طهران: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى ١٤١١ هـ .
- ٥٨ . صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت ٢٦١ هـ)، بيروت: دار الفكر، طبعة مصححة ومقابلة على عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة .
- ٥٩ . الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، أبو القاسم رضي الدين علي بن موسى بن طاووس الحسيني (ت ٦٦٤ هـ)، مطبعة الخيام - قم، الطبعة الأولى، ١٤٠٠ هـ .
- ٦٠ . علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ هـ، النجف الأشرف: منشورات المكتبة الحيدرية .
- ٦١ . عمدة القاري، العيني، (٨٥٥ق)، بيروت، دار إحياء التراث العربي .
- ٦٢ . عيون أخبار الرضا (ع)، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤ هـ، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات .
- ٦٣ . الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، (٢٨٣ق)، تحقيق: سيد جلال الحسيني، مطبعة بهمن بالأوفسيت .
- ٦٤ . غاية المرام، السيد هاشم البحراني، (١١٠٧ق)، تحقيق: السيد علي عاشور .
- ٦٥ . الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠ هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧ هـ .
- ٦٦ . الغيبة، الشيخ الطوسي، (٤٦٠)، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم .
- ٦٧ . الغيبة، محمد بن إبراهيم النعماني، (٣٨٠ق)، تحقيق: فارس حسون كريم، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، أنوار الهدى .
- ٦٨ . الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت ٨٥٥ هـ)، بيروت:



مؤسسه الأعلمی .

- ۶۹ . فضائل الصحابة، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل المعروف بالنسائي (ت ۲۴۱ هـ) ، تحقيق : وصي الله بن محمد عباس ، جدة : دار العلم ، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ هـ .
- ۷۰ . فوائد العراقيين، ابن عمرو النقاش، (۴۱۴ق)، تحقيق السيد إبراهيم، مكتبة القرآن، القاهرة .
- ۷۱ . فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ ق، دار الكتب العلمية، بيروت .
- ۷۲ . قصص الأنبياء، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ۵۷۳ هـ)، تحقيق: غلام رضا عرفانپان، مشهد: الحضرة الرضوية المقدسة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ .
- ۷۳ . الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ۳۲۹ هـ) ، تحقيق: علي أكبر الغفاري ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الثانية ، ۱۳۸۹ هـ .
- ۷۴ . الكامل، عبد الله بن عدي، (۳۶۵ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۹ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت .
- ۷۵ . كتاب الفتن، نعيم بن حماد المروزي، (۲۲۹ق)، تحقيق: الدكتور سهيل زكار، ۱۴۱۴ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت .
- ۷۶ . كتاب من لايحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (۳۸۱ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم .
- ۷۷ . كشف الخفاء، إسماعيل بن محمد العجلوني، (۱۱۶۲ق)، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ ق، دار الكتب العلمية، بيروت .
- ۷۸ . كشف الغمة، ابن أبي الفتح الأربلي، (۶۹۳ق)، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ ق، دار الأضواء، بيروت .
- ۷۹ . كشف الغمة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى الأربلي (ت ۶۸۷ هـ) ، تصحيح : السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، بيروت : دارالكتاب الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ۱۴۰۱ هـ .
- ۸۰ . كمال الدين وتام النعمة، الشيخ الصدوق، (۳۸۱ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ۱۴۰۵ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم .
- ۸۱ . كنز العمال، المتقي الهندي، (۹۷۵ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حياي، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، ۱۴۰۹ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت .
- ۸۲ . لسان العرب، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري (ت ۷۱۱ هـ) ، بيروت : دار صادر ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۰ هـ .
- ۸۳ . مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ۵۴۸ هـ) .، تحقيق : السيد هاشم الرسولي المحلاتي والسيد فضل الله اليزدي الطباطبائي ، بيروت : دار المعرفة ، الطبعة الثانية ، ۱۴۰۸ هـ .
- ۸۴ . مجمع الزوائد، الهيثمي، (۸۰۷ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ ق، دار الكتب العلمية، بيروت .
- ۸۵ . المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ۲۸۰ هـ) ، تحقيق : السيد مهدي الرجائي، قم : المجمع العالمي لأهل البيت ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۳ هـ .

- ٨٦ . مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلبي، (القرن التاسع)، انتشارات الرسول المصطفى، قم بالأوفست عن طبعة منشورات المطبعة الحيدرية في النجف الأشرف.
- ٨٧ . المزار، محمد بن المشهدي، (٦١٠)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٩ ق، نشر القیوم، قم.
- ٨٨ . مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (١٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، مؤسسة آل البيت، قم.
- ٨٩ . المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت ٤٠٥ هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١١ هـ.
- ٩٠ . المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ق ٥ هـ)، تحقيق: أحمد المحمودي، طهران: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانيور، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.
- ٩١ . مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (٢٤١ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.
- ٩٢ . معاني الأخبار، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، ١٣٧٩ هـ، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، الطبعة الأولى، ١٣٦١ هـ.
- ٩٣ . المعجم الكبير، الطبراني، (٣٦٠ق) تحقيق حمدي السلفي، دار إحياء التراث العربي، بيروت لبنان.
- ٩٤ . معجم رجال الحديث، أبو القاسم بن علي أكبر الخوئي (ت ١٤١٣ هـ)، الطبعة الخامسة، ١٤١٣ هـ، طبعة منقحة ومزودة.
- ٩٥ . الملاحم والفتن، السيد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٦ ق، مؤسسة صاحب الأمر.
- ٩٦ . مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨ هـ)، قم: المطبعة العلمية.
- ٩٧ . المناقب (المناقب للخوارزمي)، للحافظ الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (٥٦٨ هـ)، تحقيق: مالك المحمودي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤١٤ هـ.
- ٩٨ . ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ)، تحقيق: علي محمد الجاوي، بيروت: دار الفكر.
- ٩٩ . مؤتمر علماء بغداد، بين السنة والشيعة، تحقيق السيد مرتضى الرضوي، القاهرة: ١٣٩٩ هـ.
- ١٠٠ . نهج الإيمان، علي بن يوسف بن جبر (ق ٧ هـ)، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، مشهد: مجتمع الإمام الهادي، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.
- ١٠١ . نهج البلاغة، ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين (ت ٤٠٦ هـ)، تحقيق: السيد كاظم المحمدي ومحمد الدشتي، قم: انتشارات الإمام علي، الطبعة الثانية، ١٣٦٩ هـ.
- ١٠٢ . وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤ هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٤١٤ هـ.
- ١٠٣ . ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ١٢٩٤ هـ)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، طهران: دارالأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٦ هـ.

## سوالات مسابقه کتاب خوانی

۱. خدا از دوستانش (پیامبران و جانشینان آنها) چه عهد و پیمانی گرفت؟  
الف. ترک گناه    ب. زهد در دنیا    ج. تلاش برای هدایت مردم
۲. کدام آیه از ما می‌خواهد نزد خدا وسیله قرار بدهیم و سپس او را بخوانیم؟  
الف. آیه ۳۵ سوره مائده    ب. آیه ۳۳ سوره احزاب    ج. آیه ۵۵ سوره مائده
۳. در همه مدت پیامبری نوح علیه السلام، چند نفر به او ایمان آورده بودند؟  
الف. کمتر از هفتاد نفر    ب. کمتر از صد نفر    ج. کمتر از هشتاد نفر
۴. مقام امامت، آخرین سیر تکاملی چه کسی بود؟  
الف. موسی علیه السلام    ب. ابراهیم علیه السلام    ج. عیسی علیه السلام
۵. هدف خدا از فرستادن پیامبران فراهم کردن چه چیزی بود؟  
الف. زمینه هدایت    ب. هدایت همه انسان‌ها    ج. از بین رفتن ظالمان
۶. پیامبر اسلام در شب معراج، چگونه به این سفر آسمانی رفت؟  
الف. در خواب    ب. در بیداری و با بُرّاق    ج. روح پیامبر به معراج رفت.
۷. نام دو نهری که پیامبر در آسمان هفتم دید، چه بود؟  
الف. کوثر، تسنیم    ب. کوثر، رحمت    ج. رحمت، تسنیم
۸. اولین پیامبری که کعبه را طواف کرده است، چه کسی است؟  
الف. آدم علیه السلام    ب. اسماعیل علیه السلام    ج. ابراهیم علیه السلام
۹. عصمت اهل بیت علیهم السلام از کدام آیه فهمیده می‌شود؟  
الف. آیه ۳۳ سوره احزاب    ب. آیه ۵ سوره نجم    ج. آیه ۲۳ سوره شورا
۱۰. اولین سؤال پیامبر از مردم در روز غدیر خُم چه بود؟  
الف. من چگونه پیامبری برای شما بودم؟  
ب. چه کسی بر شما ولایت دارد؟    ج. آیا به خدا ایمان دارید؟
۱۱. منظور پیامبر از این سخن چیست: «من و علی از یک درخت هستیم».  
الف. محبت او به علی علیه السلام    ب. اشاره به دانش علی علیه السلام    ج. یگانگی او با علی علیه السلام
۱۲. پیامبر این سخن را چه زمانی گفت: «مقام علی نزد من، مانند مقام هارون است نزد موسی».  
الف. جنگ بدر    ب. جنگ تبوک    ج. فتح مکه
۱۳. چه کسی به عباس، عموی پیامبر خبر داد که باید در خانه خود به سمت مسجد را ببندد؟

- الف . علی علیه السلام . ب . معاذ . ج . بلال
- ۱۴ . چه کسی از پیامبر سؤال کرد که جانشین تو، کیست؟ و آیه ۵۵ سوره مائده نازل شد؟  
الف . عبدالله بن سلام . ب . سلمان فارسی . ج . ابوذر
- ۱۵ . نام جنگ‌هایی که در دعای ندبه آمده است، چیست؟  
الف . بدر، احد، خیبر . ب . بدر، خیبر، حنین . ج . حنین، بدر، احزاب
- ۱۶ . در دعای ندبه، اولین بار از حضرت مهدی علیه السلام با چه عنوانی ذکر می‌شود؟  
الف . بقیة الله . ب . سبب اتصال زمین و آسمان . ج . نابودکننده ستمگران
- ۱۷ . خدا برای مهدی علیه السلام پرچمی می‌فرستد. همراه آن، چند دسته فرشته برای یاری می‌آیند؟  
الف . هفت دسته . ب . چهل دسته . ج . پنج دسته
- ۱۸ . در دعای ندبه، چند بار با عبارت‌های مختلف «ای مهدی! کجایی؟» را تکرار می‌کنیم؟  
الف . ۳۹ بار . ب . ۴۰ بار . ج . ۲۹ بار
- ۱۹ . «رضوی» نام کوهی است. این کوه در کجا واقع شده است؟  
الف . شهر مکه . ب . شهر مدینه . ج . منطقه ینبع
- ۲۰ . کدام پیامبر در هنگام ظهور، پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز می‌خواند؟  
الف . ابراهیم علیه السلام . ب . عیسی علیه السلام . ج . موسی علیه السلام



**پاسخنامه سؤالات کتاب  
هرگز فراموش نمی‌شوی!**

۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
																					الف
																					ب
																					ج

نام خانوادگی..... نام پدر.....

سال تولد..... شماره شناسنامه..... تلفن.....

آدرس:.....